

سه جوان مسلح به بانک شهر نو حمله کردند

دلیر دورانگی پهمر سته دسر طان...

Ketabton.com



مراتب تسلیت و همدردی رئیس دولت و صدراعظم به خانواده‌های مصیبت‌زده غوریان ابلاغ گردید

قرار داد توریدیسی هزار تن شکر عقد گردید

کمک‌های همه‌جانبه جمعیت افغانی سرهمیاست
برای آسیب‌رسیدگان قرای روزنگ و ده‌گرگان
غوریان ادامه دارد .

سیاسگذاری خود را نسبت به همدردی و کمک
های همه‌جانبه که به تجویز دولت جمهوری
جوان افغانستان با آنها صورت گرفته ابراز
کردند .

مراتب تسلیت و همدردی بنیادلی
محمد داؤد رئیس دولت و صدر اعظم
روز ۱۴ دلو توسط والی هرات برای
خانواده‌های که در جریان سیلاب تاریخی دلو
در قرای روزنگ و ده‌گرگان غوریان اطفال
شانرا از دست داده و آسیب دیده اند ابلاغ
نمود .

قرار داد توریدیسی هزار تن شکر
از اتحاد شوروی روز ۱۵ دلو بین
ریاست تصدی شکر و نماینده‌ی وستوک اتوک
شوروی در کابل عقد گردید .

قرار داد بنیادلی غلام حیدر رئیس انحصار
شکر و بنیادلی جیاتوف نماینده وستوک اتوک
امضاء کردند .

بموجب قرارداد مذکور شکر مذکوره در
طرف شش‌ماه از طریق بنادر تورغندی، حیرتان
و شیرخان وارد افغانستان میگردد .

در سومین مرحله توزیع معاونت‌های
سره میاست برای آسیب‌رسیدگان که روز ۱۴
دلو صورت گرفت پول نقد، البسه، بالابوش‌های
مردانه، زانه و طفلانه شامل بود .

بنیادلی عبدالنواب آصفی والی هرات پس
از توزیع کمک‌ها از کلینیک معاونت‌های عاجل
وزارت صحت که برای وادسی امور صحتی
آسیب‌دیدگان در کمک دو پشته شروع
بکار کرده است دیدن نمود .

مدیریت تبلیغات سره میاست گفت موادی
که همان روز توسط نماینده سره میاست به
ولسوالی غوریان ارسال شد شامل مسود
غذائی پروتین دار و پوشاک گرم میباشد .

کمیته امداد به آسیب‌رسیدگان به‌دوام مطالعه
وسروئی مناطق آسیب‌زده را پوری مبتنی بر
امداد مزید به آسیب‌رسیدگان به مقامات
ذیصلاح ارسال نموده است .
قرار یک خریدگر از هرات سلسله توزیع

همچنان بر حسب هدایت رئیس دولت روز ۱۴ دلو
یکمقدار دیگر مواد امدادی از طرف سرهمیاست
برای آسیب‌رسیدگان به آفتاب ارسال
گردید .

اهالی قرای متذکره طی معروضه که به
والی هرات تقدیم نمودند مراتب امتنان و

د امریکی د پرمختیا اداره د کابل

پوهنتون د ځینو پوهنځیو د تعلیمی چارو په پرمختیا

استادان به له امریکا نه کابل ته او پنځه تنه
استادان به له کابل نه امریکا ته مبادله شی .
د تړون د لاسلیک څخه دمخه د کابل پوهنتون
رئیس اود امریکا لوی سفیر دوینا په ترڅ
کی ددغه تړون لاسلیک چه په فرهنگي ساحه
کی د امریکا د متحدو ایالاتو او د افغانستان
د جمهوریت تر مینځ لمړی تړون دی ددواړو
هیوادو تر مینځ د ښو منا سباتو د لاسلیک په
لاره کی یوگام و باله .

کښنی مرسته کوی

دغه تړون له مخی د امریکا حکومت د دویو
کلونو دپاره په کال کی څه ناڅه د پنځه شپيته
زرو ډالرو تعلیمی لوازم لکه د لابراتوارونو او
نورو سامان او آلات او دغه راز یو ویشتم
سکالر شپونه دغو پوهنځیو ته ورکوی .
دغه راز ددغه موده کی په کال کی نه‌تنه

د امریکا د پرمختیا اداره د کابل پوهنتون
د انجنیری، کرهنی، ښووننی او روزنی د
پوهنځیو په تعلیمی چارو کی د پرمختیا
دپاره د څه ناڅه درې ملیونو ډالرو مرسته
کوی .
پدغی همکاری پوری مربوط تړون د پنځشنبی
په ورځ تر غرمی دمخه د کابل پوهنتون د رئیس
داکتر محمد حیدر او په کابل کی د امریکا د لوی
سفیر بنیادلی ایلیو تر مینځ لاسلیک او
مبادله شو .

د دولتی مطابعو سینما پرانیستل شوه

په هیواد د جمهوریت نظم د ټینګیدو د فم
په ښودلو سره د دولتی مطبعی سینما د سلواغی
۱۹ ورځ سهار په نېه نیمو بجو پرانیستل شوه .
د اطلاعاتو او کلتور وزیر پوهاند داکتر
نوبین د سینما د پرانیستلو په دمراسمو
کی و ویل د اطلاعاتو او کلتور
وزارت غواړی د نورو ضروری آسانتیا په څنگ
کی د مامورینو او کارینګرو دپاره د ساتیری
وسایل هم برابر کړی .
د اطلاعاتو او کلتور وزیر د دولتی مطابعو
د سینما پرانیستل د مامورینو او کارینګرو دپاره
چه د اطلاعاتی او تعلیمی وسایلو د چاپ او
خیړولو په خدمت بوخت دی د ساعت تیری
یوه گټوره وسیله وبلله .

د دولتی مطابعو د ریاست اداری مرستیال
بنیادلی محمد حکیم ناغزی د دولتی مطابعو ما-
مورینو او د کارینګرو دپاره د آسانتیا د برابرولو
په باب د اطلاعاتو او کلتور د وزارت د پاملرنو
منه وکړه .

دغه سینما چه له سلونه تری یوسلو
پنځوس تنو پوری په کی ځانگیری په هغی
کی به په هفته کی یوه ورځ مستند اخباری
فلمونه اودغه راز داخلی او خارجی هنری
فلمونه وښودل شی .

د دولتی مطبعی یوی منبع وویل :
افغان فلم د سینما تخنیکي وسایلو اود فلم
په برابرولو کی د دولتی مطابعو له ریاست
سره همکاری کوی .



د کابل پوهنتون رئیس دکتور محمد حیدر او د امریکی لوی سفیر بنیادلی ایلیو
د همکاری موافقی د لاسلیک کولو په حال کی ښی .

اعاشه و اباته آسیب دیدگان

ولسوالی غوریان ادامه دارد

نامه نگار باختر از قول کمیته اوزیایی خسارات وارده ناشی از سیلاب دو هفته قبل قرای روزنک و ده گرگان اطلاع داده که در اثر سیلاب ۵۰ دلو در قرای متذکره یک هزار ونه اتاق منهدم گردیده پنج طفل و یک مرد هلاک شده همچنان ۴۸ گوسفند ۲۳ گاو و ۱۳ مرکب بایک مقدار گندم و چو تلف گردیده است.

والی هرات گفت هیاتی برای اوزیایی خسارات زداعتی ناسی از سیلاب قرای روزنک و ده گرگان تعیین گردیده تا داپوری در زمینه تهیه نماید.

نامه نگار باختر علاوه میکند مردم این دوقریه زراعت پیشه میباشد.

اعاشه و اباته آسیب دیدگان قرای روزنک و ده گرگان ولسوالی غوریان درکمپ هاییکه از طرف حکومت تهیه شده ادامه دارد.

به اساس هدایت رئیس دولت و صدراعظم به تعقیب کمک هاییکه قبلا برای آسیب دیدگان قرای روزنک و ده گرگان ارسال شده بود توزیع سی هزار کیلوگرام گندم جمعیت افغانی سره میباشست روی دست گرفته شده است.

یک منبع ولایت هرات گفت قبلا برای اضافه از نه صد نفر آسیب دیدگان کمپ، لباس گرم، بوت، جای، بوره و شیرهمچنان مقدار کافی محروم قرات توزیع گردیده است.

در تولیدات فابریکه

سمنت غوری اضافه از صد فیصد افزایش بعمل آمده

منبع علت تولیدات فابریکه را صدور سمنت بخارج و یافتن بازار فروش در داخل و همچنان دلچسبی کارگران بکار خواند.

منبع گفت طی همین مدت نود و سه هزار و هفتصد و هفتاد و هشت تن سمنت از تولیدات امسال و ذخایر سال گذشته فابریکه بفروش رسیده که نظر بفروش سال گذشته بیش از سی هزار تن بیشتر میباشد.

منبع متذکر شد که تا اخیر جدی سی هزار تن سمنت بخارج صادر شده است.

اضافه از صد فیصد در تولیدات ده ماهه امسال فابریکه سمنت غوری نسبت به همین مدت سال گذشته آن افزودی بعمل آمده است.

یک منبع فابریکه سمنت غوری گفت مجموع تولیدات ده ماهه امسال فابریکه به نود و یک هزار و شصت و هشت تن سمنت رسیده است در حالیکه تولیدات همین مدت سال گذشته به چهل و پنج هزار و چار صد و چارده تن رسیده بود.

۶۳۳۶ تن شکر در

فابریکه قند بغلان تولید

گردیده است

پیش از هفت هزار و چهار صد و سی و شش تن شکر از کمپاین امسال فابریکه قند بغلان بدست آمده است.

یک منبع فابریکه گفت امسال از ۲۹۹۹ تن لیبو ۷۴۳۶ تن و ۶۱۰ کیلو شکر استحصال شده که ماده قندی آن بصورت اوسط ۱۹ فیصد میباشد.

منبع اضافه کرد فابریکه بعد از ۸۵ روز فعالیت روز ۱۵ دلو تعطیل گردید.

ملل متحد

معادل صد هزار دالر سامان آلات تخنیکي با فغانستان اهدا نمود

اداره پروگرام انکشافی ملل متحد مقدار سی ملان و لوازم تخنیکي آبیاری در ریاست عمومی آبیاری و انکشاف منابع آب اهدا نموده است.

سامان متذکره ساعت سه بعد از ظهر روز ۱۸ دلو توسط بناغلی پورتویک رئیس اداره مذکور در افغانستان به انجنیر جمعه محمد محمدی رئیس عمومی آبیاری و انکشاف منابع آب تسلیم گردید که باتشکر پذیرفته شد.

جزء عمده این سامان را که قیمت مجموعی آن به صد هزار دالر بالغ میگردد، چارپایه و اتربیج به ظرفیت هر کدام نیم متر مکعب آب در فی ثانیه تشکیل میدهد.

بور دفنی مشورتی بنار والی تعیین گردید

اعضای این بورن را رؤسای پلان و شهر سازی، خانه سازی، آبرسانی و تعمیرات وزارت فواید عامه، رئیس تعمیرات وزارت معارف، رئیس بانک رهنی و تعمیراتی، رئیس شفاخانه چهار صد بستر، معاون، رؤسای ساختمان و حفظ الصحه و مدیران عمومی انجنیری، پلان و آبرسانی بناروالی کابل تشکیل میدهد.

در سالون بنار والی کابل جلسه کرده روی موضوعات آینده شهر و پلان و پروگرام شهری برای سال ۱۳۵۳ بحث و مذاکره مینماید.

در جلسه دیروز موضوعات حفظ الصحه شهری و تعیین مواضع برای اعمار مکاتب مطابق پروگرام وزارت معارف مورد بحث قرار گرفت.

بناساس پیشنهاد بناروالی کابل و منظوری مقامات ذیصلاح يك بورن دفنی مشورتی بمنظور حل مشکلات ساختمانی شهر کابل تعیین گردید.

این بورن که ریاست آنرا دکتور غلام سخی نورزاد بناروال کابل بعهده دارد هفته یک روز

توزیع روغن شیر خشك و گندم به مادران حامله در گلران و اوپی شروع گردید.

وزارت صحه دوازده هزار کیلو روغن، شیر خشك و گندم را برای مادران حامله و اطفال ولسوالی های گلران و اوپی ولایت هرات ارسال نموده است.

یک منبع آبریت صحت عامه ولایت هرات گفت توزیع مواد ارسالی از طریق مراکز صحی شروع شده است.

پل فرحگرد غور بند افتتاح گردید

بناغلی غوث الدین فایق وزیر فواید عامه روز ۱۷ دلو ضمن بازدید امور عمرانی و اصلاح حاسی سرک بین پل متک و غور بند پل فرحگرد غور بند را افتتاح نمود.

پل فرحگرد بطول ۱۲ متر عرضی ۶ متر توسط واحد اصلاحات وزارت فواید عامه باصرف بیش از سه صد هزار افغانی در ظرف سه ماه تکمیل شده است.

بناغلی فایق به تعقیب باز دیدن از سلسله ساختمانها از پل چیلان که بالای دریای غور بند تحت ساختمان است دیدن نموده در موقع بازدید بناغلی عبدالکریم والی پروان حاضر بود.

۳۵ هزار رهنمائی

در مکاتب تاسیس میشود

سیمینار رهنمائی تعلیمی مسلکی و تعلیم و تربیه و آمران لیسه ها، مکاتب مسلکی و تعلیم و تربیه معلم قبل از ظهر روز ۱۶ دلو توسط بناغلی محمد نسیم معین دوم معارف در کلوب آن وزارت افتتاح گردید.

معین دوم وزارت معارف ضمن افتتاح این سیمینار به اهمیت رهنمائی تعلیم و تربیه عصری اشاره نموده گفت یکی از روشهای که کیفیت تعلیم و تربیه را بلند میبرد رهنمائی تعلیمی و مسلکی است که باید تعلیم گردد و این خدمت پر ارزش و تربیتی به تمام شاگردان معارف میسر ساخته شود.

بناغلی محمد ظاهر پرجوش مدیر عمومی تعلیمی و مسلکی گفت برای سال تعلیمی ۱۳۵۳ در بیست و یک مکتب و سی و پنج مرکز رهنمائی دایر خواهد شد تا در ساحت های تعلیمی، مسلکی و حرفوی و مشکلات انفرادی به شاگردان کمک کند.

درین سیمینار که دوازده دوام میکند ۳۲ تن از مدیران لیسه ها، مکاتب مسلکی و موسسات تربیه معلم شرکت نموده روی موضوعات و پروگرام های رهنمائی تعلیمی و مسلکی بحث مینمایند.

متخصصین رهنمائی دروزارت معارف و بوختون کابل نیز در مورد يك سلسله مطالب علمی توضیحات ارائه میکنند.

۲۷ دوسیه در محاکم

غزنی فیصله گردیده است

چارصد و بیست و هفت دوسیه جزایی، حقوقی و تجارتي طی ده ماه امسال در محاکم ولایت غزنی فیصله رسیده است.

رئیس محکمه ولایت غزنی ضمن اظهار این مطلب گفت هفده دوسیه نسبت نواقص به مراجع این مسترین و چهل و شش دوسیه دیگر در دیوان های مربوطه تحت دوران میباشد.



شنبه ۲۰ دلو ۱۳۵۲ برابر با ۱۷ محرم الحرام مطابق ۹ فبروری ۱۹۷۴

تاسیس مراکز رهنمایی در مکاتب

اخیراً سیمیناری بمنظور رهنمای تعلیمی و مسلکی برای مدیران و آمران لیسه ها، مکاتب مسلکی و تعلیم و تربیه معلم در وزارت معارف دائر گردید، که بموضوع آن روی موضوعات و پروگرامهای رهنمای تعلیمی و مسلکی بحث و مذاکره صورت گرفت.

برای بلند بردن سطح و کیفیت تعلیم و تربیه هما نظور بیکه تالیف و تدوین کتب آموزنده و مفید تدریسی، که مطابق شرایط و مقتضیات امروز باشد، امر ضروری بندهاشته میشود، رهنمایی و تربیه معلم نیز تاثیر و نفوذ فراوان در تعلیم و تربیه متعلمان دارد. چرا که کتب و وسایل تدریسی اساس آموزش و پرورش را تشکیل داده و معلم و سیله ارتباط است که زمینه تحصیل و آموزش را بحیث مربی، فراهم میسازد. پس اگر مربی خوب باشد و با شیوه های بهتر و اصولی شاگردانش را رهنمایی نماید، نتیجه همان است که شاگردان خوب و موفق تربیه و تقدیم اجتماع خواهند کرد.

تعلیم و تربیه معلمان که تازه بکار تدریس شروع میکنند، باید از طرف متخصصین و اهل تجربه که تجربه کافی در قسمت مسایل تدریسی دارند، صورت گیرد. و این رهنمایی نه تنها بشکل نظری بلکه بصورت عملی نیز در داخل صنف تطبیق گردد. زیرا در بسیاری از مکاتب در مرکز مضامین مسلکی تدریس میگردد که معلم پس از اتمام دروس نظری باید شاگردان را در کارهای عملی نیز رهنمایی نماید.

با توجه باین نکته که وزارت معارف مراکز رهنمایی را در مکاتب تاسیس مینماید امکان آن موجود است تا رهنمایی تعلیمی و مسلکی بصورت نظری و عملی در خود مکاتب در مرحله اجرا گزارد شود. و متخصصین به همراهی معلمان در صنف شیوه های عصری تدریس را نشان دهند.

باید متذکر شد که تاسیس مراکز رهنمایی به منظور بلند بردن کیفیت تعلیم و تربیه در اطراف کشور نیز بسیار مفید خواهد بود، چه تاسیس همچو مراکز در مکاتب و ولایات زمینه فرا گرفتن و آموزش بهتر را مساعد ساخته و در تعمیم و تطبیق شیوه های بهتر مسایل تعلیمی متمرکز واقع خواهد شد.

چون معارف بحیث یکی از ارگان های آموزشی در اجتماع، نقش بسیار عمده در قسمت تربیه اطفال و جوانان کشور دارد هر قدر زمینه را برای سواد آموزی عالیتر مساعد سازد بهمان اندازه افراد روشنتر و منورتری تربیه و تقدیم جامعه خواهد کرد.

تئویر سیمینار اخیر در وزارت معارف در مورد رهنمای تعلیمی و مسلکی مدیران و آمران، اقدام بسیار سودمند بوده و زمینه را برای آموزش هر چه بیشتر شاگردان مساعد ساخته و در بلند بردن کیفیت تعلیم و تربیه موثر خواهد بود.

صرف تحولات انقلابی واقعی کشور را قادر خواهد ساخت استقلال ملی خویش را تحکیم نماید و با اطمینان بیاری خداوند بزرگ (ج) در شاهراه ترقی اقتصادی و اجتماعی گام نهد.

محمد داؤد

رئیس دولت وحدت ملی افغانستان

در دفتر مدیر

از درکه در آمدم، در اداره دونفر از همکاران مجله آمده بودند، چون هنوز صبح زود بود. مرد چاقی هم با گونه های گوسفند آلود، که به اطراف دهانش لنگر انداخته بود، مشغول خواندن روزنامه می بود، لبهاش را باز و بسته میکرد بطوریکه لمبوس هایش تسکانش می خورد.

وقتی متوجه من شد اخبار را گذاشت بالای میز، عینکهایش را از چشمش برداشت و خود را از چوکی کمی پیش کشید و دوباره تکیه کرد.

بعد دو سه مرتبه گلویش را صاف کرد و گفت: پس شما مسئول این اداره هستید.

— بلی، اگر امری داشته باشید فرمایش کنید تا...

او که خیلی عجله داشت و کمی هم جدی بود گپ های ناگفته را در هوا از ذهنم گرفت و گفت:

— من قبلاً در ما یشم را از سال نموده ام، به یقین که رسیده، چون همیشه نوشته هایم را بدست آدمی مطمئن میفرستم. ولی آخرین نوشته ای من به نشر نرسیده است. من بالای این یکی بسیار زحمت کشیده ام، از همین سبب از راه نسبتاً دوری میایم، ببینم چرا، آنرا نشر نکردید؟

و بعد از عنوان نوشته ای نام میبرد که در بیش از بیست صفحه تحریر یافته است.

— نوشته شما را دیده ام و اقامت مضمون خوبی داشت و لای جملات و کلمات آن طوری بود که...

— مثلاً چطور؟

... و ما آنرا دست زدیم و بعد به نشر رساندیم. منتظر نخواستیم اسم شما را روی آن بنویسیم. و شما هم نوشته را نشناختید.

— عجیب است من که تازه نمایی نویستم؟ امکان دارد اصل نوشته را دوباره بمن بدهید تا نگاهی به آن بیندازم. او نوشته را میگیرد و اتاق را ترک میگوید.

در حالیکه انتظار داشتیم او عصبانی شود، خشم بگیرد و یا حرفهای دیگری بزند.



مسیر واحد قافله‌ها

کائنات پهنای و عمق خداوند برای انسان تسخیر کرده است به نفع بشریت استفاده کند و سرنوشت زندگی را بدست خویش بسازد که این بذات خود عبارت از وفای بوظیفه خلقت الهی در روی زمین است .

قیام انسان برای تأمین و برآورده ساختن این مراسم در داخل حدود و شرایط خلقت ، طاعت و عبادتی بشمار می آید که در نتیجه آن از سعادت آنجهانی بهره مند میگردد .

این فلسفه اسلامی آن عده انسان هایی را که در راه تأمین سعادت بشری استفاده از سرمایه های مشهود و نهفته کائنات نیست بکار نمیشوند و برای بهره برداری از نیرو های تسخیر شده و مبارزه ای این جهان ، به تناسب طاقت و قابلیت خویش جستجوی نمی نمایند و حتی اینکار را وظیفه خویش هم نمی پندارند . به پیشگاه آفریدگار ، مرتکب بقیه در صفحه ۵۶

آفریدگار جهان ، آنرا برای بشریت قبول کرده است .

این روش و طریق عبارت از آن است که کار و عمل را بشکل عبادت می بخشد و خلقت انسان را در روی زمین ، مطابق به قانون خدایی حتمی می شمارد و خلقت را در جوکات گار نتیجه گیری ، ایجاد فراوانی ، نمو و عدالت بطوریکه همه مردم و سبایل زندگی خویش را بدون احتیاج و ظلم فراهم یابند . نمایان بسازد .

اسلام چون خلالت و پیشبرد امور آنسرا بر وفق شرایط الهی ، وظیفه اساسی انسان درین جهان میداند ، ازینرو مقتضای آن است تا اعمال او مطابق با ایجابات خلقت الهی جریان پذیرد ، یعنی تعالیات ها و کردار های انسان ترمیمش باشد ، کارهایش نتیجه بدهد ، فراوانی و رفاهیت تعمیم یابد ، گلیه استعداد هارمواد نهفته زمین و تمام نیرو های خام این

بدهند ، چنانچه عین همین توصیه و تائید خویش را در جانب مقابل این موضوع نیز عملیه بنمایند .

واقعاً اندیشه جدایی میان دنیا و آخرت بنام یک پندار دوزخ حقیقت و دور از طبیعت زندگی ، پدیده ای است انحرافی که در نتیجه انحرافات و تاریک بینی های ناشی از طرز دید نارس و ناقص ، و از اجتماعات انسانی و بخصوص اسلامی گردیده است .

اکثرون برای نمایاندن ارتباط مستقیم راه دنیا و آخرت این یک مثال رامسی آوریم ، همانطوریکه ایمان ، تقوا و اعمال نیکو و مفید ، سبب آبادی و پیشرفت این جهان است . همچنان موجب رضای خداوند و دریافت سعادت اخروی نیز هست .

این است اصل در طبیعت حیات انسانی ، لیکن این اصل وقتی تحقق می پذیرد که قیام زندگی بر اساس و طریق صورت گیرد که

استحکام دین اسلام در روی زمین ، جز بغاظر تأمین مصلحت و سعادت انسان حسا در این جهان و آن جهان نیست و قاعده ایمان و عمل نیز در اسلام بجز همین ، معنای دیگری در خود ندارد .

فردین اسلام ، از آنجائیکه باریک برنامه منظم و جامع الاطرافی برای خوشبخت ساختن دنیای بشریت ، مساعی بفرج میسرود ، اساساً مرز و سرحد فاصلی میان هر دوره دین و دنیا کشیده نشده و این دین ، تنها راهی است که رهسپار آن میتواند هم مظاهر نیکو و پسندیده دنیا را در بادهای پیروزی های بی مانند آنجهان برخوردار گردد و به عبارتی دیگر دین واقعی و حقیقی اسلام نقطه واحدی را تشکیل میدهد که سعادت دوجانبی بشری درون آنکه تضاد و تناقضی در میان باشد . با هم تلاقی و تمرکز مینمایند .

این راه ، راهی نیست که تنها عقیده ، ایمان شعور قلبی و تقوای محض ، بران حکم کند ، بلکه راه عمل و زندگی واقعی انسانی بسوده حقایق و واقعیت های حیات بشری و مصلحت های زاده این راه و روش ، همه برغان قانعی برای اثبات این امر بشمار می آیند .

روش ایمانی زندگی ، نه دین را عوض دنیای پذیرد و نه حاضر میشود سعادت آنجهان را در بدل خوشبختی و رفاه این جهان قبول نماید و بدین وسیله برای نیل بکامیابی جهان بعدی راه جداگانه و خاصی برای آن جهان تعیین کند .

امروز آنگاه مردمی که ماهیت واقعی و حقیقت حیاتی دین اسلام را آنطوریکه درک نکرده و جز به فروعات و مسائل سطحی و کوچک نیچیده اند ، هنوز با همان ذهنیت ها و طرز تفکر های انکشاف نیافته قبول ننموده اند که کاروان سعادت هر دو جهان از یک مسیر میگردد ، بلکه ایشان برای دنیا راهی و برای آخرت راهی جداگانه و دور از راه دنیا تصور کرده اند ، از همینجاست که با اساس پندار و طرز دید آنها وقتی کسی بدنیال امور دنیایی در حرکت میشود ، راه آخرت از وی دور میماند .

و همچنان زمانی که در پی دریافت خوشبختی آخرت می براید ، امور دنیایی ، دیگر از او فرو گذاشت شده است .

اوضاع حیات جاهلیت و بقایای همراه کن آن ، حتی در روزگار نوین ، خط فاصلی میان راه زندگی دنیا و راه رسیدن به سعادت اخروی ترسیم نموده و بر آنهاییکه میخواهند در اجتماع انسانی طریق پیشرفت و نفع جویی از مظاهر زیبای این جهان را در پیش گیرند ، لازم میشود تا حرکت خویش را از مسیر جهان دیگر توقف

از : عبد الرحیم عینی

زمانیکه حضرت خالد «رض» مصروف پیشرفت ها و فتوحات و همچنان مشغول برقراری اوضاع داخلی فارس بود ناگهانی از حضرت ابو بکر (رض) بمایش رسید که باید جهت مساعدت مسلمانان رهسپار شام شود ، حضرت خالد (رض) چون شهادت و شجاعت خود و سپاهیان را به فارسیها نشان داده بود جهت تقویت سپاه مسلمانان در شام صرف پنج هزار نفر از سپاه خود را با خود گرفت و سحرای شام را با سرعت عجیب و جرات شکست انگیز در ظرف پنج روز طی نموده به بیروت شام رسید و در عرض راه از قوت زکاء و حسن تدبیر کار گرفته بنا وجود دیدن مشکلات زیاری هر چه تمامتر خورا به سپاه مسلمانان در آنجا رسانید .

در آنجا نیز فرماندهی سپاه اسلام را بدست گرفته تمامی سپاه را توحید بخشیده جهت حمله و شکست رومیان مبادرت ورزید و با اتخاذ پلان موعثر و تدبیر درست در تنظیم سپاه و از تجارب آندوخته خود از حدود سپاهیان روم کار گرفته باعث فتح و کامیابی سپاه مسلمانان در شام گردید تا اینکه تمامی بلاد شام به تصرف مسلمانان در آمد .

عزل خالد رض از قوماندانی :

حضرت عمر «رض» از قوت و قدرت خالد (رض) واقف بوده در انکای خلقت حضرت

شخصیت های بزرگ اسلامی را معرفی میکند



بحیث یکنفر المراد عسکر تحت قیادت حضرت ابوعبیده شروع به اجرای وظایف خود نمود ، در حالیکه قبلاً فرماندهان عمومی سپاه بود سپس نیز از مشهوره های مفید و تاکتیکی های جنگی همچگونه مضایقه به ابو عبیده (رض) ننمود و از تجارب رزمی خود دریغ نکرد .

وقتیکه خالد (رض) وارد مدینه شده با حضرت عمر (رض) ملاقات کرد ، حضرت عمر (رض) بوی گفت : ای خالد «رض» قسم بخدا که تو نزد من محترمی و موقف پس عالی داری و ترا دوست دارم و بهمانذآن روز نیز هرگز از تو در مورد چیزی سخنی نشنیده ام ولی درباره تو مرا فریب دادند .

حضرت عمر «رض» به تمام محالات چنین نوشت که : من حضرت خالد (رض) را از نگاه قهر و غضب عزل ننمودم بلکه مردم مرا فریب دادند و به اندیشه شدم که بیاراقته ای بر پا شود پس مناسب آنرا دیدم تا مردم بدانند که تمامی کار ها به اراده خداوند است .

حضرت عمر (رض) با این مکتوب خویش موقف ثابت حضرت خالد «رض» را تشریح نموده از وی تقدیر بعمل آورد و بفضل و حقیقت آن اعتراف کرد و مردم فهمانید که بوی اعتماد نموده پیروزی ها و پیشرفت های ویرا نادیده نگیرند و از مهارت و تدبیر جنگی او تقدیر کنند و بدانند که پیروزی جز نزد خدا نیست .

این خود واضح و همیما است که خالد (رض) با این عمل خود مردم نمونه ایثار و قربانی و اطاعت اولوالامر را آموخت و البته تاریخ ازین مهارت ، تدبیر و پیش آمد چنین یک قهرمانی بزرگ هرگز فراموش نخواهد شد .

ابوبکر «رض» نظر خاص در موردی داشت و فکر می کرد که در شمشیر او قدرت است باز ها حضرت ابوبکر (رض) اشاره نمود که خالد (رض) را از فرماندهی سپاه عزل نماید ولی حضرت ابوبکر (رض) او را چنین جواب میداد که : آزاده ندارم شمشیری که خداوند او را بسالای مشرکین آرامشده باشد نام دم .

زمانیکه حضرت ابوبکر «رض» وفات نمود و با حضرت عمر «رض» بیعت خلقت صورت گرفت حضرت خالد (رض) را از قوماندانی سپاه مسلمین عزل نموده ابو عبیده بن جراح را عوض وی مقرر کرد . چون فرمان تقرر ابوعبیده (رض) بحیث قوماندان سپاه و عزل خالد «رض» به ابو عبیده «رض» رسید تا عزم جنگ از اطلاق و استحضاری خالد (رض) حیاز نموده همچنان خالد (رض) به قیادت سپاه مسلمین باقی بود بعد از ختم جنگ آزاده خلیفه اسلام را بخالد (رض) ابلاغ کند .

چون عزل خالد (رض) برایش ابلاغ شد با اطاعت و اخلاص تمام پیش آمد نموده به ابوعبیده «رض» گفت : من شخصی نیستم که اطاعت امیرالمومنین خلیفه اسلام را نکنم ، آنچه را که مامور شده ای عملی کن میخواهم بزرگان خویش اطاعت و آمران خود را احترام کنم .

حضرت خالد «رض» بعد از اطلاع عزل خویش

صالحه ۵

شماره ۴۷

تلاش غرب برای رفع مقاطعه نفتی اعراب

جنگ ماه میزان شرق میانه بین اعراب و اسرائیل اگر در نخستین مراحل و در قدم اول باعث آن شد که طرفین متحارب زیانهای سنگین جانی و مالی را متحمل شوند، در قدمهای بعدی سبب آن گردید که کشورهای جهان مخصوصاً ممالک صنعتی غرب و جاپان زیانهای زیاد اقتصادی را از آن متحمل گردند. البته طوریکه معلوم است این خساره و زیان در اثر مقطعه و ازدیاد قیمت نفت اعراب بر کشورهای غرب و آنانیکه فکر می‌شدند از اسرائیل طرفداری میکنند وارد آمد.

حقیقت این است که سلاح نفت برای نخستین بار هنگام جنگ اخیر شرق میانه از طرف ممالک عربی مورد آزمایش قرار داده شد و در همان بدو امر این سلاح موثرانه به کار رفت. و طوریکه ملاحظه گردید در اثر مقاطعه نفت یکتعداد از کشورهای اروپای غربی، ایالات متحده امریکا و جاپان متحمل زیانهای اقتصادی زیادی شدند.

درین کشورها ناشی از بلند رفتن قیمت نفت بیکاری به پیمانهای زیاد بوجود آمد، چنانچه در ایالات متحده امریکا و جاپان متحمل زیان کار آنکشور فیصدی بیست و نه در ماه جنوری سال جاری به پنج اعشاریه دو فیصد از دیاد یافت. و این امر به نوبه خود باعث آن گردیده که فیصدی مزد پائین آید و هم نرخ سایر مواد حیاتی بلند برود که این خود در پهلوی سایر عوامل نتیجه بحران و بلند رفتن انرژی و نفت بوده که به اثر مقاطعه نفت اعراب ایجاد گردید.

در اروپا مخصوصاً بین کشورهای غربی بازار مشترک در نتیجه بلند رفتن قیمت نفت در بیلانس تا دیات این کشورها کسر پیش بینی شد. و راپوری که از طرف اداره این بازار نشر شده حاکی از آن است که بحران انرژی و ازدیاد پهای نفت باعث آن خواهد گردید که نرخها در کشورهای بازار بلند برود و قدرت ورقابت تولیدی آنها تقلیل یابد. برای

جبران کسر بیلانس تا دیات خود بعضی از کشورهای این بازار به اندازه معتناسبها به پول نیازمند میباشند.

بلند رفتن قیمت نفت باعث آن میشود که در مصارف کشورهای اعضای جامعه اقتصادی اروپا ملیونها دالر ازدیاد بعمل آید و هم در تجارت خارجی آنها تقلیل وارد گردد. مختصر اینکه بغیر از پیش بینیهای اهل فن انفلاسیون درین کشورها به ده فیصد بلند خواهد رفت.

گذشته از مطالب متذکره مظاهرتأثیرات مقطعه نفت واز دیاد قیمت آنرا به اشکال و انواع مختلف در کشورهای غربی ملاحظه نمودیم. چنانچه در بعضی کشورها جیره بندی نفت جهت صرفه جویی و جلوگیری از قلت آن بکار برده شد

بعضی از سرعت حرکت موثرها کاستند و بعضی موثر رانی راپروزهای یکشنبه منع قرار دادند و حتی در بعضی جاها امر شد که درجه حرارت مرکز گرمیها را کنترل کرده و پائینتر حفظ کنند که اینها همه همه در اثر مقطعه و از دیاد قیمت نفت جهان عرب و حوزه خلیج ایجاد گردید.

قابل تذکره که است مقاطعه نفت نه تنها کشورهای پیشرفته صنعتی اروپای غربی، امریکا و جاپان را متاثر ساخت بلکه بر تعدادی از سایر کشورهای جهان هم بی تأثیر نبوده است.

عده ای از مبصران معتقد بر این اند که آنچه باعث شده است ایالات متحده را وادارد تا در حل معضله شرق میانه از نزدیک علاقه گرفته و آنرا خاتمه دهد همین مقاطعه نفت بوده است.

گرچه به تعقیب مقطعه نفت کشورهای غربی بر ایالات متحده

امریکا آنکشور طوری نشان داد که گویا ازین ناحیه متاثر نمیشود و خود آن ذخایر نفت در دست و آنرا برای رفع نیاز مندی خود بکار می‌اندازد و حتی اعلان گردید که از ذخایر نفت ایالت الاسکا استفاده بعمل می‌آید و نفت را از آن یا لیت ذریعه پایپ لاینها به سواحل غربی آن کشور انتقال میدهند. اما بعد معلوم شد که اینها غالباً یک سلسله ماتورها بوده است. چه به تاریخ ۲۹ جنوری سال جاری مجلس سنای ایالات متحده امریکا فیصله نامه ای را به تصویب رسانند که در آن «نگرانی عمیق» این مجلس نسبت به بلند رفتن قیمت نفت تبارز داده شده است. همچنان مذاکرات و مشورهها و اتخاذ تدابیر جهت جیره بندی نفت در آنکشور هم مؤید آنست که گویا این کشور



نیازمند جدی نفت جهان خارج و بالاخص شرق میانه میباشد. ازین موضوعات که بگذریم. ریچارد نکسن رئیس جمهور ایالات متحده امریکا پیشنهاد کنفرانس را در واشنگتن نموده است که در آن کشورهای عمده مصرف کنندگان نفت اشتراک نمایند، و راجع به پالیسی مشترک شان مبنی بر بحران انرژی و ازدیاد قیمت نفت مذاکره نمایند. قرار است این کنفرانس به تاریخ ۲۲ دلو در مرکز ایالات متحده امریکا منعقد گردد.

طوریکه پیش بینی شده است درین کنفرانس نه کشورها با هم اقتصادی اروپا یعنی انگلستان، آلمان غربی، فرانسه، ایتالیا، بلجیم، دنمارک، هلند، لوکسمبورگ و آیرلند اشتراک نموده و همچنان کانادا و جاپان در آن اشتراک می‌نمایند. چنانچه معلوم شده است این کشورها تنها هشتاد و پنج فیصد تمام تولیدات انرژی کشور

های غیر سوئیسیا لستی را بمصرف میرسانند.

قرار است درین کنفرانس تدابیر محافظوی انرژی، پس انداز و صرفه جویی نفت در کشورهای شامل کنفرانس و انکشاف منابع تعویضی انرژی و مواد سوخت جستجو شود و علاوه بر این کنفرانس برین موضوع هم بحث میشود که در دورهها و حالات اضطراری چطور از منابع انرژی یکدیگر مشترک استفاده نمایند. همچنان راجع به این موضوع بحث صورت میگیرد که در امر تحقیق در انکشاف منابع انرژی چطور مساعی خود را تنظیم نمایند و گذشته از آن راجع به روش و پالیسی پولیسی و اقتصادی خود که در مورد مساله انرژی متمرکز و مفید ثابت میشود باید از نزدیک مفاهمه و همکاری نمایند.

گرچه کشورهای جامعه اقتصادی اروپای غربی راجع به اشتراک درین کنفرانس تا همین اواخر هم اختلاف نظر داشتند و فرانسسه حتی ابراز هم نکرده بود که آیا اشتراک میکند و یا خیر ولی در جلسه ۱۶ دلو اعضای بازار به توافق رسیدند که باید درین کنفرانس اشتراک نمایند و به تعقیب آن فرانسسه هم رضایت خود را مبنی بر اشتراک در کنفرانس مذکور اظهار نمود.

نتیجه کنفرانس هر چه هست باشد. ولی آنچه غالباً مسلم فکر میشود این است که این کشورها بهر ترتیبی که هست باید از نفت جهان اعراب مستفید شوند. چنانچه این کنفرانس اصلاً به تعقیب یک سلسله دید و باز دیدهای مقامات رسمی جهان عرب و کشورهای غربی صورت میگیرد که هدف این دید و بازدیدها همانا فراهم آوردن زمینیه رفع مقاطعه نفتی در برابر غرب میباشد. ازین که بگذریم هنری کیسنجر وزیر خارجه ایالات متحده امریکا به تعقیب ابراز خوشبینی در مورد رفع مقاطعه نفت بتاريخ ۱۸ دلو اظهار داد که اگر بقیه در صفحه ۶۰

جوایز

مطبوعاتی

رسد تا مردم نیز در مورد اثر مذکور قضاوت کنند. زیرا مردم بهترین محک است برای تشخیص و ارزیابی آثاریکه به نشر میرسد.

طبق گزارش این منبع و زارت اطلاعات و کلتور در لایحه جوایز مطبوعاتی، يك وسعت نظر و جود دارد بدین معنی که اشخاص را در قسمت نحوه و چگونگی آثاریکه بوجود می آورند راهنمایی مینماید.

همچنان آثاریکه در گذشته بوجود آمده و جایزه نکر فته باشد، از طرف اداره جوایز مطبوعاتی و کلتوری پذیرفته میشود. باید متذکر شد که هیات ژوری و کسانیکه آثار را مطالعه و در مورد آن قضاوت میکنند اشخاص خبره و اهل دانش میباشند. ژوری در هر کمیسیون متشکل از سه نفر که تسلط کامل در یکی از رشته های پنجگانه دارند، میباشد.

اداره جوایز مطبوعاتی آثار را از زمانیکه لایحه جوایز مطبوعاتی نافذ گردیده پذیرفته و هیات های ژوری آنها مورد مطالعه قرار میدهند.

منبع در جواب پرسشی گفت: جوایز مطبوعاتی و کلتوری برای اشخاصیکه در عمل مصدر خدمت شایسته برای تطبیق اهداف جمهوریاتحاد و ایجاد روحیه تفاهم شوند نیز اعطا میگردد و این بخاطر آنست تا جوانان، روشنفکران و اهل دانش باتلاش و عطشان فراوان در راه استحکام و عملی کردن اهداف جمهوریاتحاد مصدر خدمت ملی گردند.

منبع گفت: جوایزی که در رشته های مختلف علوم طبیعی، هنر و علوم اجتماعی تعیین گردیده يك و یادو جایزه اول آن بنام علما و نویسندگان شهیر کشور مسمی گردیده است جای بقیه جوایزیکه برای آثار داده میشود سفید گذاشته شده است.

در آینده این جوایز را نیز بنام اشخاصیکه با انجام يك کار فوق العاده و ارزشمند مبادرت می ورزند مسمی گردد.

که در سابق و جود داشت کاملاً فرق دارد.

در قسمت قبلی آثار و اعطای جوایز در سابق تنها برای آثار ادبی و هنری جایزه داده میشد. در حالیکه اکنون برای علوم طبیعی، علوم اجتماعی و سایر اطلاعات کلتوری نیز جایزه داده میشود.

پولیکه برای برندگان جایزه داده می شد در سابق فقط دو صد هزار افغانی بود و حالا بیش از يك میلیون دو صد هزار افغانی میباشد. همچنان در گذشته فقط برای سسی اثر ادبی و هنری جایزه داده میشد که فعلاً مطابق لایحه یکصد و سه جایزه برای آثار در رشته های مختلف تعیین گردیده است.

همچنان در لایحه برای تشویق جوانان و کودکان در هر رشته جوایزی تعیین گردیده است. که البته آثار ابتکاری و نغز بیشتر مورد توجه خواهد بود.

منبع افزود آثاریکه مستحق جایزه شناخته میشوند بو سیله «دبیهتی کتاب چاپولو موسسه» به نشر می-

دانشمند خود را مکلف میدارد اثری بیا فریند و طرحی ایجاد کند تا برای انکشاف کلتور مترقی و روحیه وطن پرستی متمرکز واقع گردد و هنر مند هنرش را و دانشمند خرد و دانشش را در راه ایجاد يك فردای روشن، بخدمت گذارد.

مجله ژوندون برای آنکه در مورد جوایز مطبوعاتی معلومات بیشتری را برای خوانندگان ارائه کرده باشد با يك منبع موثق وزارت اطلاعات و کلتور مصاحبه ای انجام داده است که اینک از نظر خوانندگان میگردد.

منبع در مورد جوایز مطبوعاتی گفت: احیاء جوایز مطبوعاتی از دو نقطه نظر شایان توجه میباشد اول اینکه از اهل علم و دانش تقدیر بعمل می آید و زمینه را برای جود آمدن هر چه بیشتر آثار علمی که از نظر محتوی و کیفیت بدر مردم بخورد و بحال افغانستان مفید باشد، مساعد میسازد و دوم اینکه بانشر آثار این نویسندگان توجه مردم در قسمت مطالعه آثار داخلی و کتاب خواندن مبذول میگردد منبع گفت: اهمیت جوایز مطبوعاتی درین است که با جوایز مطبوعاتی

جوایز مطبوعاتی که زمانی کرد فراموشی بروی آن نشست، بمنظور تقدیر از آثار دانشمندان، علما و نویسندگان دوباره احیاء گشت، مطبوعات که همیشه مشعل دار فرهنگ در جوامع بوده است. این وظیفه رانیز به عهده دارد که از اهل قلم و تفکر تقدیر بعمل آورد. روی همین ملحوظ بود که وزارت اطلاعات و کلتور در صدد احیای جوایز مطبوعاتی و کلتوری بر آمد.

لایحه جوایز مطبوعاتی که اخیراً با کیفیت و محتوای بهتر نافذ گردیده است نه تنها در زمینه ادبیات بلکه در ساحات سایر علوم اجتماعی و طبیعی جوایزی را شامل است. و این اصل نشانگر آنست تا در ساحات مختلفه علوم از صاحبان خرد و دانش قدر دانی بعمل آمده و مورد تشویق قرار گیرند.

لایحه جوایز مطبوعاتی بارو حیه تدوین گردیده است تا صاحب اثری، کارش را در جهت رفیع نیاز مندیهای ملی، تقویت بنیان تربیوی علمی، فرهنگ و انکشاف انتقادی و اجتماعی بکار بندند. بادر نظر داشت همچو يك روحیه باید متذکر شد که نویسنده و

سه جوان مسلح به بانك

اختصاصی برای مجله ژوندون

راپور از ضیاء روشن :

● پولیس هنگام تیر اندازی سارقین عبور و

مرور را در سرگام مقابل بانك قطع کرده بود

● رگبار گلوله بالای موتر حامل سارق بانك

شیشه های موتر را بگلی درهم شکست



جمعه

يك سكه پنج افغانیكي شكاف شده است باوصف آنكه به هیچ كس اجازه دخول بداخل نمایندگی داده نمی شد بانهم بارانه کارت مخصوص خبرنگاران كه از مقامات پولیس پاس شده جریان را از نزدك دیدم بروی اتساق شكسته های شیشه در داخل نما یند گسی به اثر فیر سارقین بالای پولیس وموظفین بانك صورت گرفته بود دیده میشد صراف بانك در حالیکه رنگ چهره اش دگرگون می نمود وزبانش به لکنت افتاده بودگفت : پوره ساعت یکنیم (هفته گذشته) پولهای روزمره را جمع آوری کردم ومنتظر ماندم موتر مخصوص بانك آمده پولهارا به مركز انتقال بدهم كه در همین فرصت دو نفر بالباس های خیلی شیک وكلاه شبو داخل بانك شده ویک از شیشه های مقابل در واژه منتظر ما نشد

از مردم از زوایای دور صحنه را متوجه هستند و یکی از شیشه های بانك به اثر اصابت گلوله به اندازه

اطخاریه مسلسل پولیس بقا صله نزدیک تر شنیده میشود هنوز كه هیکل آن جوان بکس دار در بین درختان دیده میشد دفعتاً متوجه شدم سه نفر بالباس عادی ملکی در حالیکه همه مسلح بودند باتفنگچه های دست داشته فیر های هوایی میکنند وبه آن جوان دهنده اخطار توقف میدهند ولی جوان بی آنكه توجه به این فیرها واخطاریه ها بکنند از پارک شهرنو خارج وبصوب مسجد حاجی یعقوب فرار کرده از نظر ها ناپدید شده و سه نفر مسلح هم بدنبال وی روان شدند.

دیری ازین تعقیب نگذشته بود كه برعکس تعقیب کنندگان فیر چندین گلوله دیگر بدون لحظه مکث فضای پارک را به لرزه در آورد دانستم حادثه بوقوع پیوسته است يك حادثه مهم وجنائی ...!

حمله مسلحانه در نمایندگی پستی تجارتي بانك شهرنو. بلادرنك به محل واقعه رسیدم.. دیده شد اطراف نمایندگی پستی تجارتي بانك واقع شهرنو از طرف پولیس در محاصره است وعده زیادی

طول پارک شهرنو را می پیمودم كه دفعتاً صدای فیر گلوله تفنگچه از حرکت باز داشت. و همین فرصت بود كه متوجه شدم جوانی شیک پوشی در حالیکه بکس سیاه در دست دارد مضطربانه، اما خیلی تند بصوب نامعلومی در لابلای درختان پارک شهرنو در حرکت است و آواز های



عبدالرسول

صفحه ۸



نجیب احمد

کشهر نو حمله بردند



سه حالت مختلف از سارقین که مخفیانه از طرف پولیس از ایشان عکس برداری شده است .

خود سارق نقل قول می کند و می نگارد :

او که ۲۲ سال دارد باریک اندام و بلند قد بوده اسمش را نجیب احمد بسر فضل احمد گفته شبوی قاغمه بسر و بالاپوش ماکسی زرد رنگ و دستکش های سیاه در دست دارد و جریان فرار خودش را از محاصره پولیس چنین شرح میدهد :

هرگز گمان نمی رفت که در بین بانک با پولیسان با لباس معمولی در حین اجرای نقشه مواجه کردم بنا بر آن وقتی احساس خطر کردم ناگذیر به فیر متقابل با پولیس ها جهت فرار برداختم در داخل بانک اولین گلوله پای چپم را مجروح ساخت پناه مقابل با پولیس را بی فایده دیده از داخل بانک متواری شدم و لی دفعتاً متوجه شدم که اطراف بانک هم در محاصره پولیس های مسلح است و حتی پولیس ها برای عابرین هم موقع نمی دادند سرک مقابل بانک را عبور کنند زیرا آنها برای جلرگیری از فرار ما تمام جوانب را در نظر گرفته بودند... وقتی خود را در خطر بزرگ تر یافتم در یک چشم برهم زدن دیدم تکسی والکاه (نمبر ۵۶۹) باراکبیین خارجی اش برای آنکه از اصابت گلوله در امان باشد در گوشه سرک در چند متری بانک متوقف گردید فوراً جهت فرار دونفر از عابرین را تهدید و سپر فیر پولیس بطرف خود قرار داده سریع بطرف والکاه دویدم و نتیجه این فرار در حصه موتر والکاه دومین گلوله بود که بازوی راستم را سوراخ کرد باز هم خودم را تسلیم نکرده و بفرارم ادامه دادم و بایک حرکت در موتر والکاه را باز کرده و راکبیین اش را بایک اخطار از موتر خارج کردم و خودم عقب اشترنگ موتر قرار گرفتم چون بطرف تیر موتر متواتر فیر گلوله جریان داشت راکبیین موتر یکی بی دیگر بروی زمین دراز کشیدند و من موتر را به حرکت در آوردم و فهمیدم شیشه های عقب موتر نیز

بقیه در صفحه ۵۷

در اوایل وحله آنها از من سوال هایی کردند تا خواستم جواب بگویم که شخص دومی اشاره بطرف سیف پول ها کرده و با تفنگچه تهدیدم نمودند در همین هنگام پولیس داخل میشود و من هم بنا به دستور پولیس که ناگهانی وارد شده بود خودم را روی زمین می اندازم زیرا قبل از حادثه پولیس های موظف کابل از پلان سارقین واقف شده بودند و نفر شان در عقب اتاق مامورین بانک جای گرفته بودند و حینیکه سارقین دست سلاح بردند از طرف پولیس به ایشان اخطار (دست ها بلند) داده شد اما یک تن از سارقین چرخشی به دور خود زده بطرف پولیس بداخل بانک فیر کرد که متعاقب آن پولیس ها در عقب فیل پایه های بانک پناه برده به فیر متقابل آغاز کردند که در همین موقع دونفر از سارقین فرار کردند و سومی تسلیم پولیس گردید .

پولیس از حمله سارقین واقف

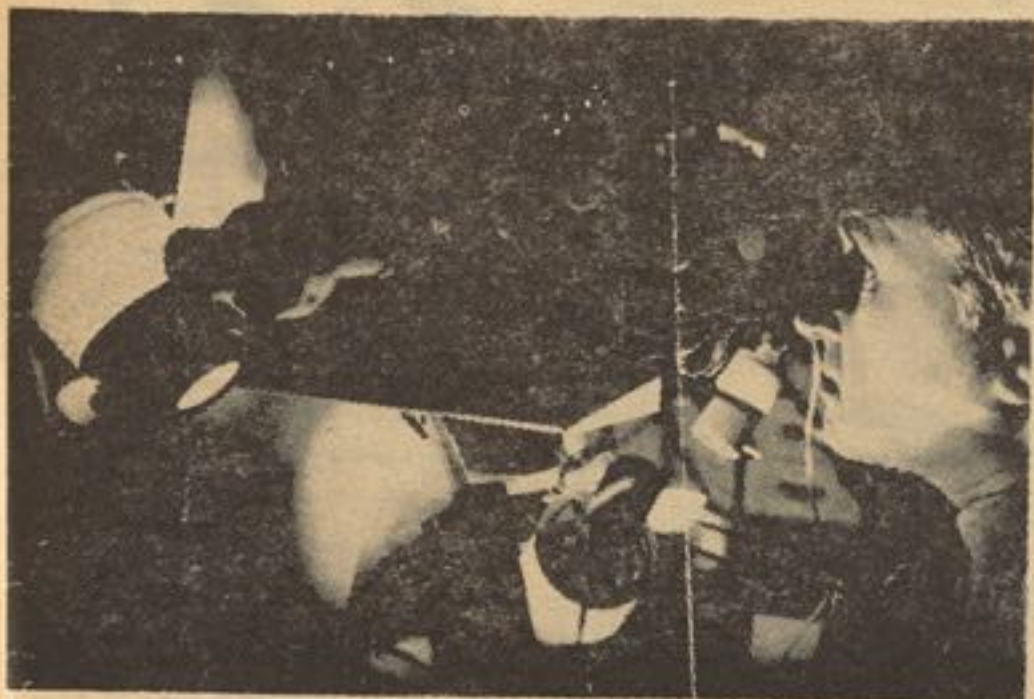
میشود .

یک منبع پولیس کابل گفت پنج

روز قبل از حمله سارقین در نمایندگی پشتمنی تجارتی بانک شهر نو پولیس توانست اعمال سارقین، گشت و گذار سارقین و سر انجام ایله گردی های سارقین را در نظر گرفته به تعقیب آنها از طرف پولیس جنائی اقدام کند چنانچه در جریان این پنج روز اسناد و عکسهای در دور و پیش و حتی در داخل بانک از متهمین توسط پولیس گرفته شد تا آنکه یکی دوروز تمام اطراف و جوانب داخلی بانک را از نظر می گذرانند و حمله را بروزی موکول می سازند که پولیس از چهار روز آن محل راتحت محاصره مخفیانه خویش قرار داده است تا آنکه روز موعود فرا می رسد یکن از سارقین را در داخل بانک گرفتار دومی را در حال فرار و سومی را ۱۹۰۰۰۰ فرار عجیب و باور نکردنی:

فرار سارق سومی را که با سه گلوله زخم برداشته بود پولیس عجیب و باور نکردنی خواند و راپورتر ژوندون این فرار عجیب را از زبان

د لیزر دورانگی په هر سته د سر حان نفا



● د لیزر وړانګه د لمر دورانګی په نسبت بو

د ملیارد څخه قوی ده او پولادی پنیر مخونه

د پنیر وپه شان پریکوی .

لیزر د بشری پوهی په نړی کښی د وروستیو

شلو کلو مهم او غټه اختراع ده .

د رواج شویدی او که وغواړو چه په آینده کی ددغو هیوادو د محصولاتو پلورلو محاسبه وکړو لیزر به هغه لویه ماده وی چه په نړی کی به را کړه ور کړه ور باندی وشی پدی توګه چه د نړی د پیرو زیات پلورونکو تجارتی اقلامو ریکارد به مات کړی .

ساده مگر قوی وړانګه :

دغه د حیرت وړ وړانګه چه د انسان په نننی پوهه او صنعت کی یی دومره با ارز بنسټه برخه نیولی او دومره د توجه وړ ګرځیدلی ده ، په حقیقت کی له یوی ساده او معمولی وړانګی څخه پرته بل څه نه ده چه متراکمه او قوی شویده . دغه وړانګه چه د بشر په ژوندانه کی یی بسیاری بدلون راوستی له کومه ځایه پیدا شویده .

په ۱۹۱۷ کال کی (آلبرت انیشتن) یو اتو فزیکي فورمول معرفی کړ چه د هغه په وسیله په آسانی سره داسی وضع منځ ته راوستله کیدای شوای چه وړانګه به یوه بشپړه نوی طریقہ سره پیاوړی شی . په هغو ورځو کی دغه فرضیه څومره چه بنیایسی د پاملرنی وړ و نه ګرځید . اوسمدستی هیره شوه . کلونه تیر شول او په ۱۹۵۸ کال کی د وو تنو امریکایسی فزیک پوهانو د (آرتو شاولو) او (چارلز تون) په نومو ، د یوی داسی دستګاه د جوړیدو بنسټ کینښودل چه کولای شی وړانګه څو څله

تلویزیونی سیستم کی د انقلاب د منځ ته راتلو سبب هم شویدی . د هغو پوهانو شمیر چه نن ورځ د (لیزر) د وړانګی او د هغی د ډول ډول استفاده په باره کی نه څیړنه کوی څه د پاسه ۵۰۰۰ تنوته رسیږی او هر کال تقریبا دوه زره مقالی د لیزر دورانګی په باره کی خپرېږی . د دغی وړانګی د لمن پر احوالی د نړی د خلکو په ژوندانه کی دومره زیات دی چه د دغی خانګی یو پوه داکتر (هورست وبر) د برلین له صنعتی پوهنتون څخه وایی : (تر اوسه پوری دا امکان لاس ته ندی راغلی چه د انسان په ورځنی ژوند کی د لیزر دورانګی د په کار لویدلو پراخ ډګر وټاکل شی .)

اوس اوس له هغه وخت څخه زیاته موده نه تیر یری چه بشر د لیزر وړانګه پیژندلی ده ، خو د استفاده برخه یی دومره زیاتی شویدی چه دغه وړانګه اوس په مهمو تجارتی اقلامو څخه راغلی ده د مثال په ډول یوازی په امریکا کی هر کال د لیزر د وړانګی د جوړوونکو مخصوصو ماشینو د پیروندلو د پاره څه ناڅه ۳۰۰ ملیون ډالرو لکیري . د لیزر له وړانګی څخه استفاده او د هغی دستګاه وو جوړول اوس اوس د نړی په اکثر و پر مخلو هیوادو کی

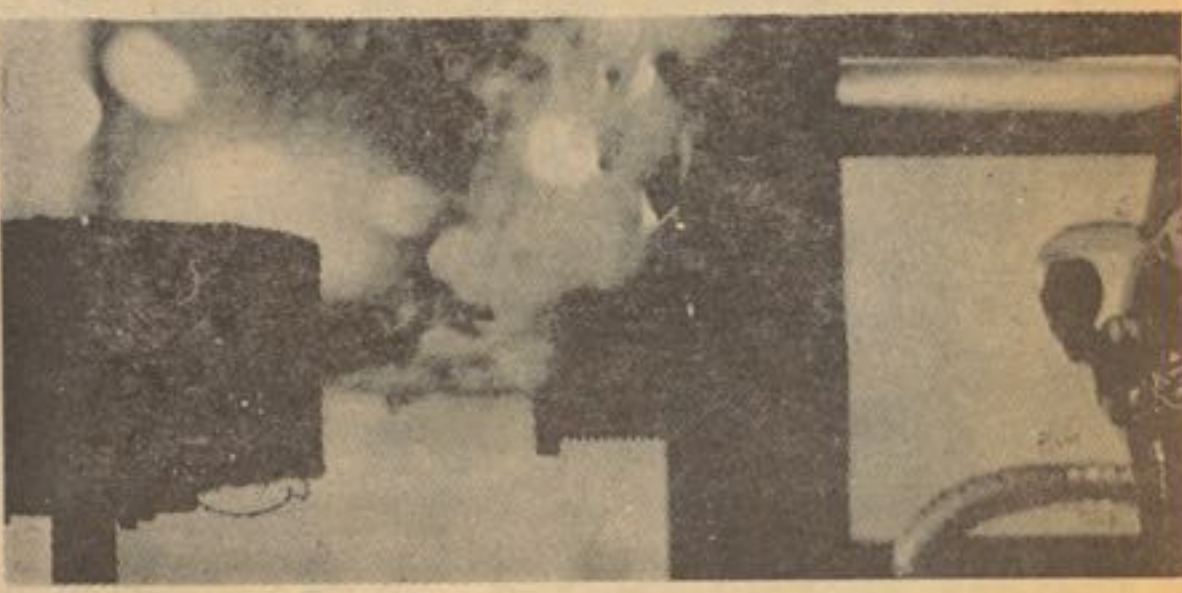
پریکوی له او په آسانی سره وړاندی تله . طبیعی ده چه د فلم د عادی داستان له مخی ، جیمز باند باید نه وای مړ شوی . پدغه صحنه کی جیمز باند په یو عجیب ډول لدغه خطر څخه خلاصون مومی . خو دغسی یوه وړانګه لدغسی یو حیرت آور قدرت سره ، تشس یو سینما یی تصور نه دی بلکه د وروستیو پنځلسو کلو ډیر مهم بشری کشف ګڼل کیږی .

علمی او تخنیکي انقلاب .

د دغی وړانګی نوم (لیزر) دی د (لیزر) له بیساری قدرت څخه نه یوازی د پولادو د غټو پارچو بلکه په طبی علو مو دالکترو نیکی دستګا وو په جوړولو او په ډیرو دقیقو اندازه اخیستلو کی چه تر اوسه پوری د انسان د پاره ممکن نه وو ، هم استفاده کیږی . دغه وړانګه په عکاسی را ډیسوی او

آیا تاسی جیمز بانسی (طلایی څپره) نومی فلم لیدلی دی ؟ په دغه فلم کښی (۷۰۰) مامور تقریبا له منځه تللی وو ، هغه یی دیوه فلزی میز د پاسه ټینګ تړلی وو اوله اسرارو نه ډکه قرمز رنگه رڼا له یوی عجیبی او غریبی دستګاه څخه خپریده . په دغه صحنه کی پنځه طلایی څپره لرونکی سپری د خپل دښمن ډله منځه وړلو د پاره په یو نوی ابتکار لاس پوری کړی وو یوه تیره او برینیدونکی اړه یی په کار اچولی وه چه باید (۰۰۷) مامور یی په دوو بر خوینمه کړی وای .

جنایتکاره سپری ، په لومړی سر کی د دغی قرمز رنگه وړانګی بیساری قدرت خپل دښمن (۰۰۷) ته وښود . د هغه میز منځ چه جیمز باند ور پوری تړل شوی وو ، له پنځه پولاد څخه جوړ شوی وو چه دغه بیساری وړانګه هغه د بیزو په شان



نفا روغی معالجه کیدای شی

پیاویری کیری ، خو د دغسی یوی دستگاه جور بنست شروع نشوه . په دی ډول دغه داستان د خپلو لوړو او ژورو پرا وونه وهل .

بیا هم دوه کاله تیر شول ، دا ځل یو بل امریکایی فزیک پوه چه (تیودور مایمان) نومیده ، د یوی داسی دستگاه په جوړولو بریالی شو چه وړانگه یی متراکمه او پیاویری کوله ددغی دستگاه جوړبنست دومره ساده او په زړه پوری ووچه بنیایی د سادگی له امله یی وه چه بشری پوهه دی ته مجبوره شوه چه خپل دومره وخت د جوړولو د پاره یی ولگوی . د دغی دستگاه جوړبنست پدی ډول دی : له مصنوعي بنیینی څخه یو راز جنس په صنعت کی شته چه (روبین کریستان) نومیږی . دغه جنس د لسو سانتیمترو په اوږدوالی او د یوه عادی پنسل په پنځه والی په ډیر دقت سره توپل کیږی پدی ډول چه ټولی برخه یی صافه او مساوی وی د دغه کریستان په شاو خوا کی د لامبو سیمونه چه د سپینو زرو له بخار څخه جوړ شویدی ، د مارپیچ په ډول ایښودل کیږی د کریستان وروستی برخه په صاف ډول توپله شوی او د سرورزو په یوه وړوکی مخ پوښله کیږی چه د هینداری په شان معلومیږی .

نوم او داستفادی ځای :

امریکا یانو د دغه کریستان دپه کار اچولو د پاره په لومړی سرکی یوه داسی نوم ته اړتیا در لوده چه ددغی نوی انرژي د معنی او قدرت ښکارند وی وی او د دغه کار دپاره یی په ساده ډول یونوم غوره کس چه د هغه د امریکایی نوم دکلماتو د لومړیو تورو څخه جوړ شوی وو یعنی : (د وړانگی پراختیا د تشعشع د قشر د منظم کیدو په وسیله) . کله چه د لیزر د وړانگی په باره کی خبری کیږی ، د هغی رڼا له منبع څخه یادونه کیږی چه د معمولی رڼا له منابعو څخه سو پیر لری .

د الکتریکی څراغ رڼا ښونکی قوه ، یاد لمر وړانگه یا اصلا د رڼا حقیقی معنی د بیلو بیلو ټولو رنگونو د گډون څخه عبارت دی ، مثلا د ټولو رنگونو مجموعه او مخلوط هماغه سپینه او روښانه رڼا ده چه ټول یی ونیو .

که سپینه رڼا د تجزیه کیدو د پاره له یوه بنیینه یی منشور څخه تیر کړو ، له دی امله چه له ټولو رنگونو څخه هر یو له منشور څخه د تیریدو دپاره ځانگړی زاویه لری سپینه رڼا په یوه بشپړ سره اوشنه رنگونو تجزیه کیږی او که دغه رنگونه بیرته سره گډ شی ، هماغه

روښانه سپینه رڼا لاس ته راځی . دا مساله مهمه ده چه وپوهیږو رڼا څرنګه منځ ته راځی .

مثلا د برښنا په څراغ کی ، دا پخپله لامپ ندی چه رڼا خپروی بلکه په هغه کی د ننه د نر یو سیمونو اتومونه دی چه رڼا ورکوی . د دغو اتومونو د کار څرنګو الی پدی ډول دی : کله چه د برښنا انرژي د برښنا دنری سیم اتوموته رسیری نو موری اتومونه د ډیری لنډی مودی دپاره دغه انرژي ذخیره کوی اود هغی لنډی مودی له تیریدو څخه وروسته ، اتوم دغه انرژي دښکړو په شکل چه په حقیقت کی د وړانگی منبع ده او (فتون) نومیږی ، بیرته ورکوی .

باید وویل شی چه په یوه الکتریکی لامپ کی د (فتون) په شکل ددغی انرژي بیوته ورکړه په یوه شیبه کی په ملیاردونو ځله بی له کوم قانون یا گډوډی څخه هماغه شان چه خپریږی ، د یو بل په دننه کی حرکت کوی . له خوپړیو راهیسی بشر د یوی وسیلی په لټه کی دی چه تر دی زیات هم په وړانگه کی ځلانده راشی او په علم او صنعت کی له هغو څخه د یوه بنسټ په شان کار واخیستل شی .

د لیزر جوړوونکی امریکا یسی (ما یمان) ثابتوی چه امکان لری په

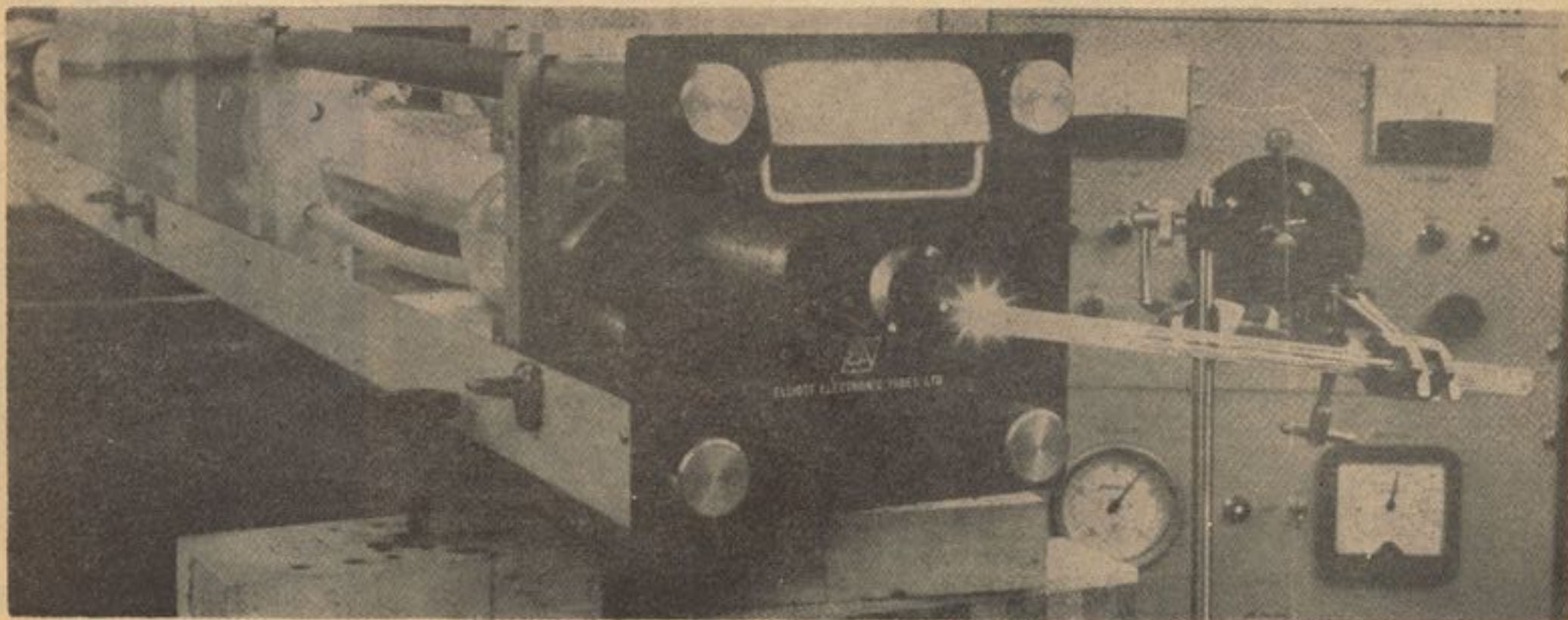
مخصوصو شرایطو کی د رڼا دغه داخلی گډوډی تر یوه نسبی نظم لاندی راوستله شی . د لیزر د دستگاه په اصلی هسته کی چه هماغه (روبین کریستان) دی ، په سلو کی پنځه کروم استعمال شوی دی او همدغه کروم دی چه (روبین) ته سور روښانه رنگ ورکوی .

د روبین کریستان په دواړو هیندازه ډولو برخو کی فتونونه دو سره زیات حرکت کوی اود هر حرکت سره د هغوی په شمیر کی دومره زیاتوالی راځی چه په نتیجه کی د هغو انرژي زیاتیږی ... او دلته د لیزر وړانگه جوړیږی . (شاوګو) نومی نامتو پوه په دغه باره کښی داسی وایی :

(په مونږ انسانانو کښی دلیزر کار داسی تشریح کیدای شی چه دوه تنه په ښار کښی حرکت کوی او ځلک دومره د خپل نظم سره مل کوی چه له دوی څخه ورو ورو پیاویری عسکر منځ ته راځی .

مخکښی وویل شو چه د (روبین کریستان) دواړه سرو ته د سپینو زرو په وسیله دهینداری په شکل اړول شویدی .

د روبین کریستان دیوه سرد سپینو زرو اندازه لږده پدی ډول چه یوازی یوه نازکه پانه ده . روبین بقیه در صفحه ۵۸



سلام، من انیسه وهاب هستم



چهارده بهار رازیده است ، از هشت سالگی در رادیو تمثیل میکند . و اکنون هم در صنف هشتم درس می خواند .
در بیشتر پروگرامهای تمثیلی رادیو نقشهایی را عهده دار است و در کار خود نیز موفق میباشد .
در «عاطفه» که بزودی در استیج کابل ننداری تما شایش خواهیم نمود، در نقش «جمالو» ظاهر میگردد و در کلب جوانان نیز در نمایش دیگری سهم دارد .
می خواهد در آینده هم دکتر باشد و هم هنرمند و آرزویش است که در همه حال عمر مفیدی برای مردم خود گردد .

● دیگران میگویند در وجود من استعدادی برای اکت و تمثیل هست که قابل بارور شدن است و خود دم نمیدانم این حرف تشویق است یا واقعیت

● تمثیل در استیج مشکل است، مشکلتر از تمثیل در رادیو
● من وقتی نقش غم انگیزی را بازی مینمایم خودم را فراموش میکنم و احساسی غصه آلود در جانم چنگ میزند .

«جمالو» که تودر قالب او ظاهر میشوی چه نوع شخصیتی است، شناخت تو از وجود او چیست ؟
- جمالو پسر پله گردی است که پله گردی را دوست دارد، بی آنکه از عواقب و آینده آن چیزی بداند .
- قبل از عاطفه بکدام درامه دیگر نقشی داشته ای ؟
- قبلاً نقشی نداشتم، ولی همزمان با مشق همین درامه ، درامه دیگری را نیز در کلب جوانان تمرین مینمایم که «گذشت زمان» نام دارد .
- از نظر تو که هم در داستانها و درامه های رادیو تمثیل مینمایی و هم در تئاتر، چه تفاوتی وجود دارد میان تمثیل نمودن در یک نمایشنامه رادیویی و درامه استیج ؟
- بنظر من در رادیو مثل باید تمام قدرت هنری اش را از راه دهان و پوسله گسلمات تیار دهم و روی استیج با تمام وجودش هنرمند باشد .
- منظورم اینست که کدام نوع آن از نظر تو مشکل تر است و کدام یک ساده تر و آسانتر ؟
- تمثیل در استیج خیلی مشکل تر است، در رادیو وقتی اشتباهی صورت میگیرد ، فوراً آن صدا پاک میشود و لیت از نو آغاز میگردد، در حالیکه اشتباه روی استیج از چشم تماشاگران بنور نمیانند، از جانبی هم تمثیل در برابر جمعیت مشکلتر از تمثیل در یک استودیوی در بسته میباشد .
- چند سال است که در پروگرامهای تمثیلی رادیو بتولفش واکتار میشود ؟
- شش سال .
- بحساب خودت در این شش سال در چند داستان و یادنامه حصه گرفته ای ؟
- حساب نگرفته ام ولی در بیشتر درامهها و داستانهایی که طفل در موضوع آن بسوده است، نقش داشته ام .

شما برای مصاحبه دعوت نموده بودید . مدیرخوش حافظه ما که تازه متوجه اشتباهش شده است لیکندی چاک دهانش را گشادتر میسازد و میگوید :
- آه! بلی و رویش را جانب من میگردد، معنی حرکتش را نمی فهمم و انیسه وهاب را دعوت بکنتم مینمایم، قبل از آنکه صحبت شروع گردد، دقیقتر از نظر میگردانمش با آنکه بگفته خودش چهارده بهار رازیده است در نظر اول هفت، هشت ساله بیشتر بنظر نمی آید، موی سرش را پسرانه قیچی زده و لباسی هم که بتن دارد، بیشتر از آنکه دخترانه باشد بلباس پسران شباهت دارد در نگاهش شجاری کودکانه ای خفته است و در رفتار و حرکاتش نوعی تقلید از بزرگتران قابل تشخیص است .
از او میپرسم :
- خوب انیسه وهاب، شنیده ام در درامه «عاطفه» که بعد از چند سال دوباره بنمایش کشیده میشود تو هم نقشی داری، میتوانی بگویی چطور شد که بتیتر راه یافتی و...
- راستش را بخواهید، دیگران معتقدند که در وجود من استعدادی برای اکت و تمثیل هست که قابل بارور شدن است و خودم نمیدانم این حرف تشویق است و تعارف یا واقعیت، خبردارید که من در داستانهای دنباله دار و درامه های رادیو ، نقشهایی را بسازی مینمایم و گاهی نیز در پروگرام «رادیویسی» ننداره بمن سهمی داده میشود، چندی قبل هم که در همین پروگرام باجمعی از کارکنان نمایش رادیویسی ام را درامه میدادم، عزیزالله هدف که دایرکت «عاطفه» را عهده دار است باصطلاح خودش کتف هنری نمود و از من دعوت کرد که ایفاگرزل «جمالو» در این درامه باشم، قبول کردم، تمرین را شروع نمودم و رضایت دایرکت را نیز جلب نمودم، تا باینم تماشاگران این درامه درباره من و این درامه چه قضایاتی دارند .

چند دقیقه ساعت یک مانده است که انگشتی بدر میزند و وارد دفتر زوننون میگردد، بی آنکه باعضای تحریر مجله که چرتشان لای سطور و کلمات مقالات و راپورهای وارده سرگردان است، نظری بیندازد و یاز نگاه ثابت و دست جمعی شان خود را ببازد، متوجه مدیر مجله میگردد و با صدای بغض آلودی که سرمای بیرون روی آن اثر گذاشته است ، میگوید :
سلام ، من انیسه وهاب هستم .
مدیر زوننون که در میان انبوه کاغذ پاره های روی میز کار خود غرق است ، نگاهی پرسشگر و کنجکاوش را روی چهره تازه وارد رها میکند و بالحن بی تفاوت و همیشگی اش که خستهگی محسوس از آن خوانده میشود، جواب میدهد :
- خوب ؟
و در حالیکه باز هم با قلم سر سرنگش تصحیح مقاله ای را دنبال میکند، ادامه میدهد، فرمایشی دارید ؟





- گفتی بطور شد که درخورد سالی برادری کشیده شدی، چه کسی تورا تشویق نمود و باز در جریان کارت از کمک چه کسانی برخوردار گشتی ؟

- آنوقت پدرم کارمند رادیو بود و برادر بزرگترم که ذوقی داشت گاهی خواندنی میکرد که اگر طرف توجه واقع میگردد، آوازش برای نشر از رادیو گیت میشد «ژیکلو» هم اسم یکی از خوانندههای برادرم بود که آنزمان خیلی شنونده داشت، من هم این خواننده را برادرم را تقلید نمودم، پدرم مرا ببروگرام اطفال برد، آوازم مورد پسند واقع گردید و بعد هم استعدادم را بداستانها و درامه ها کشاند و پدرم در خانه و استاد صادق در محیط کار همیشه مشوقم بوده اند .

- دوست داری بیشتر ایفاگر چه نوع نقش هایی باشی ؟

- نقش های ترازیدی .

- چرا ؟

- نمیدانم، من وقتی نقش غم انگیزی را بازی مینمایم، خودم را فراموش میکنم و احساسی غصه آلود در جاتم چنگ میزند دیگران هم میگویند من در چنین نقش هایی موفقتر هستم .

- بنظرت کدام یک از همکاران شعبه ات در کار تمثیل موفقتر از دیگرانند ؟

- استاد صادق ، مشعل هنریار، حبیبه عسکری و عبادی .

- چه دلیلی میتوانی ارائه نمایی که گفته ات را ثابت نماید ؟



- گاهی نه، همیشه می خوانم، من از این مجله خوشم می آید .

- از کدام صفحات زوندون بیشتر راضی هستی، وقتی شماره تازه آنرا باز میکنی کدام صفحه را اولتر می خوانی ؟

- صفحات شعر و داستانها را بیشتر میخوانم و خوشم می آید، از خود راضی نشویم زوندون واقعا مجله خوبی است و هر کسی باندازه فهم و مطابق ذوق خود مطلبی برای خواندن در آن مییابد .

- بعد از کار و درس چه سرگرمیهایی داری ؟

- کتابهای مخصوص اطفال را می خوانم و گاهی نیز فلسفی را در سینما تماشا میکنم .

- میتوانی بگویی خوبترین فلسفی که امسال دیده ای کدام است ؟

- فیلم هندی «کوشش» .

- چه چیز این فیلم بیشتر خوشت آمد ؟

- بازی هنرمندانه اکتوران آن، در این فیلم کمتی محاوره و صحبت وجود داشت و موضوع فیلم با حرکات و تمثیل نشان داده میشد، ولی این حرکات و تمثیل آنقدر گویا بود که بیننده تمام موضوع را مناسفمید و احساس میکرد من چنین فیلم هایی را بیشتر دوست دارم .

- خوب ایسه جان تو هم در رادیو کار میکنی هم در تئاتر و هم برای دیدن فیلم های خوب علاقه داری و سینما میری، بگفته خودت از خواندن مطالعه زوندون و کتب مخصوص اطفال لذت میبری، پس چه وقت درس میخوانی ؟

- راستش اینکه من روز های رخصتی را بیشتر تفریح میکنم و در روزهای کسار بلافاصله بعد از فراغت از کار رادیو در خانه درسهایم را مرور مینمایم و تا حالا هم شاگرد بدی نبوده ام ولی سال آینده اگر تمثیل در تئاتر وقت درسم را بگیرد ناگزیر رهاش میکنم و به تمثیل در رادیو قناعت می نمایم .

- بکدام صنف درس می خوانی ؟

- صنف هشتم ، لیسه زرغوله .

- در آینده می خواهی چکاره شوی ؟

- یک طبیب خوب و یک هنرمند خوب طبیب برای اینکه احساس میکنم از این طریق خوبتر میتوانم مردم دردمند کمک نمایم و هنرمند هم برای اینکه ذوق و استعدادم

را تا آنجا که ممکن است انکشاف دهم .

- دیگر چه گفتنی داری ؟

- بنویسید ، که ...

- چه بنویسم ؟

- بنویسید که آواظها هر دوید، احمد طاهر و دانشناس رادوست دارم و بنظر من ایمن هنرمندان و هنرمندان دیگر گاهی باید برای اطفال پروگرامهای مجانی تر تیب دهند پروگرامهای گسه هم تفریحی باشد و هم آموزنده .

- خیلی خوب مینویسم .

می بینم که حرفی برای گفتن نمانده است، برایش میگویم که سوال دیگری ندارم ، از جایش می خیزد، یخن کتبی اش را تا بالای گوشها بلند میکند، صمیمانه دست میدهد و خدا حافظی میکند که باز دیگر متوجه لباس بچگانه اش میشوم، قبل از آنکه خدا حافظی نمایم میبرسم .

- راستی چرا بیشتر دوست داری پسرانه لیامن بیوشی ؟

- خنده می تحویلیم میدهد و میگوید خوشم می آید و از ذوق خود پیروی مینمایم . چند لحظه بعد روی جاده برقی آهسته روان است و از سردی می لرزد .



نجوم و احکام نجوم

دانشی آمیخته به خرافات

ولی لازمه فهم ادبیات

سخنی چند در باره تقویم و تاریخ

تصحیح بسیار لازم

باتقدیم معذرت از خوانندگان عزیز خواهم نمود است در نقشه ستارگان که در صفحه (۲۵) شماره (۳۹) این مجله چاپ شده است مشرق را به مغرب و مغرب را به مشرق تبدیل و تصحیح نمایند.

موسفیر نسبت به فو تو سفیر کمتر است. بعد از کرو مو سفیر، کارونا قرار دارد که آن نیز وقتی که کسوف جزئی رخ دهد بشکل گاز آتشین دیده میشود. کار و نادر قسمت فوقانی قرار دارد و آنرا تاج آفتاب میگویند.

لکه های آفتاب

در سطح آفتاب لکه های بزرگ و تاریکی هم گاه نگاه بنظر میرسد که بین آنها با کارونا رابطه عظیمی وجود دارد. هنگامی که فعالیت لکه های آفتاب ضعیف باشد، شعاع های نوری کارونا طولتر و در خط استوای آفتاب نسبت به قطبین آن نما یا نترس می باشد. اما موقع شدت فعالیت لکه ها، کارونا از آفتاب دور تر بنظر میرسد.

شکل لکه های آفتاب نا منظم است و قطر بعضی از آنها به شانزده هزار کیلو متر میرسد. بعضی از این لکه ها وقتی که در یک حاشیه آفتاب دیده میشود، تقریباً دو هفته بعد، در حاشیه مقابل آن بنظر میرسد و سپس از نظر غایب میشود، و باز دو هفته بعد در همان حاشیه اول دیده میشود این احتمال هم ممکن است که لکه ها مجدداً دیده نشوند و در طی مدتی که غایب شده اند بکلی از بین بروند. بطور کلی، مدت دوام لکه های آفتاب را بین ۹ تا ۴ سال و بطور متوسط ۱۱ سال حساب کرده اند و علت پیدایش آنها را انفجار اتمی گاز هایدروجن در سطح

زیادی که از داخل به سطح میرسد پدید می آید و بعد از مدتی از بین می رود و برآمدگی دیگر جای آنرا میگیرد. حد وسط قطر این برآمدگی ها ۱۱۲۰ کیلو متر است.

فوتو سفیر بو سیله طبقه دیگری که کرو مو سفیر یاد میشود احاطه شده است کرو مو سفیر و قتی با چشم قابل دیداست که کسوف کلی رخ دهد در آن وقت به رنگ گلابی و بنفش دیده میشود، حرارت کرو-

میله نها درجه میرسد.

اگر نور آفتاب را تجزیه کنیم می بینیم که شامل تمام رنگهای است که قوس قزح (رنگین کمان) را تشکیل میدهد.

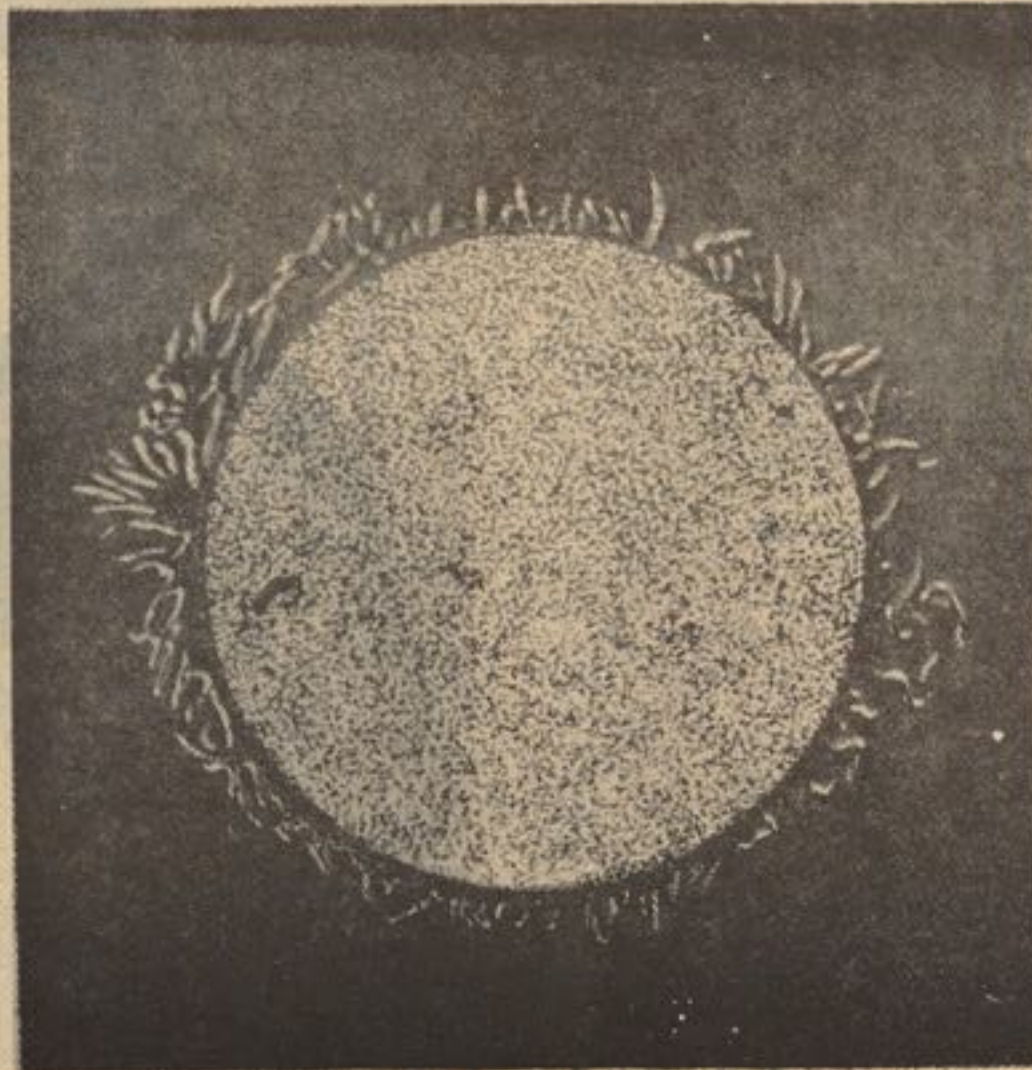
سطح آفتاب:

سطح خارجی آفتاب را متشکل از سه قسمت متمایز دانسته اند: سطح تشعشعی آن که مولد انرژی و حرارت برای ما میباشد. فوتو سفیر نامیده شده است. در سطح فوتو سفیر برآمدگی های موجداری وجود دارد که بر اثر حرارت

سخن در باره منظومه شمسی بدون یاد «آفتاب» و «ستارگان دنباله دار» و «شهابهای ثاقب» و «کهکشان» ناقص است، اما بحث در باره همه این پدیده ها با در نظر گرفتن این نکته که گفتگو از سیارات طولانی شد، شاید باعث ملال گردد، از این سبب: در اینجا مختصری راجع به آفتاب می آوریم و موضوعات دیگر را در وقت و محل مناسبتری مورد بحث قرار میدهیم:

آفتاب هم مانند دیگر اجرام سماوی ستاره ایست از ستارگان ولی بسیار بزرگ و نسبت به زمین ما دارای نور و حرارت بسیار که قسمتی از آن را به ستارگان شامل منظومه شمسی میبخشد اما درجهان پهناور خلقت که دارای هزاران کهکشان و در هر کهکشان هزاران منظومه شمسی وجود دارد، این بزرگترین ستاره منظومه شمسی ما، در حکم ذره ناچیزی است که هیچ بشمار نمی آید، معیناً شناختن آن برای ما که ساکنان یکی از سیارات آن می باشیم لازم است و خالی از دلچسپی نیست.

قطر آفتاب را مقدار ۹۹۲ ۱۳۸۴ کیلو متر تخمین کرده اند، وزن مخصوص آن ۱٫۴۱ مرتبه از آب ثقیل تر است و نور آن در طرف ۰۲ و ۴۹۹ ثانیه به ما میرسد درجه حرارت در سطح آفتاب از ۵۰۰۰ تا ۶۰۰۰ درجه سانتی گراد شروع میشود و هر قدر که به مرکز آن نزدیکتر شود زیادتر میشود تا به



آفتاب بالکه ها و دیگر متعلقاتش

فرهنگ اصطلاحات نجومی

قسمت (۲)

آبریزگان :

آبریزگان که آنرا آبریزان و آب پاشان هم میگویند، از جشنهای باستانی آریا بیان قبل از اسلام بوده که روز آن تقریباً مطابق با ۱۳ سرطان می باشد است و در آنروز بعنوان شادی بریکد یگر آب می-باشیدند.

آبماه :

ماه آب سر یانی که مطابق با اگست میشود .

آبی :

برجهای آبی که بعقیده منجمان احکامی عبارتست از سرطان عقرب و حوت و این هر سه را با هم مثلثه آبی نیز میگویند .

آتش آسمانی :

آتشکده بهرام :

برج حمل و آنرا آتشکده بهرام از آن سبب میگویند که برج حمل را خانه مریخ دانسته اند .

آتشی :

برجهای آتشی که عبارت از حمل اسد و قوس است و این هر سه را با هم مثلثه آتشی نیز میگویند.

آحاد :

آحاد نجومی :

رجو شود به پارسک و واحد نجومی

مرتبه اول از طبقات اعداد، از یک تا نه و بعضی گفته اند از صفر تا نه

آخر (آخور) :

از صورتهای فلکی که آنرا اعراب معلف نامیده اند و قسمتی از مجموعه باطیه در میان فرد و غرب است «به باطیه مرا جمع شود».

آخر «آخور» :

این هم از صورتهای فلکی است که اعراب با ن معلف نام داده اند و قبل از آن بطلمیوس آنرا به شکل آخر معرفی کرده بود . این صورت از جمله ستارگان ابری (سحابی) است که از چند ستاره قدر هفتم تا نهم تشکیل شده و در پهلو سرطان واقع گردیده است، نام دیگر آن نثره است . «به سرطان و نثره مرا جمع شود».

آخر النهر :

از ستارگان قدر اول و درخشانترین ستاره در صورت فلکی نهر است که در جنوب ثور واقع شده است . آخر النهر را اطلیم نیز می گویند «به نهر مرا جمع شود» . باقیدارد

تقویم قمری :

تقویم قمری، بر اساس ماههای قمری تنظیم میشود که در صفحه ۱۹ شماره ۴۲ ژوندون درباره آن بتفصیل بحث شد. در اینجا تنها باین نکته اشاره میشود که بنیاد اینگونه تقویم را حضرت خلیفه دوم (رض) در سال ۱۶ هجری (۶۳۸ مسیحی) نهادند و مبدأ آن را از زمان هجرت حضرت پیغمبر اسلام (ص) از مکه بمدینه که مطابق ۱۶ جولای ۶۲۲ تاریخ مسیحی است قرار دادند. (ابتدای سال هجری از محرم شروع میشود)

یک قاعده مفید :

اگر چه بعضی از اهل تنجیم، جدو لهایی برای تطبیق سنه هجری با مسیحی یا بعکس ترتیب داده و طبع و نشر کرده اند، اما مراجعه به جداول مذکور برای حصول اطمینان در مورد مطالب تاریخی کافی نیست از این سبب قاعده دقیق تری را برای تطبیق سنه هجری یا مسیحی معین اینجا می آوریم :

هر گاه سال مسیحی معین باشد باشد دو سال هجری معین نباشد، باید سال مسیحی را به روزها تبدیل

آفتاب دانسته اند اما منجمان قشری واحکا می، پیدا یس این لکه ها را در سطح خورشید با حوادثی که در زمین رخ میدهد بی مناسبت نمی دانند و مادر جای دیگر بی اساس بودن این پندار را شرح خواهم داد .

حرکات آفتاب :

حرکت وضعی آفتاب را از راه تحقیق و مطالعه در لکه های سطح آن که گفتیم تغییر محل میدهند و ناپدید میشوند و مجددا آشکار می شوند، حساب کرده اند .

گردش آفتاب بدور محور خودش با گردش زمین بدور محور خودش این تفاوت را دارد . که زمین در مدت تقریباً ۲۴ ساعت یکبار بدور خود گردش میکند و در این گردش همه قسمت های آن از شمال و جنوب و شرق و غرب، هماهنگند، اما در آفتاب، قسمت های استوائی آن نسبت به قسمت های دیگر، سر یعتر حرکت مینمایند و در مدت ۲۴ روز و ۱۶ ساعت حرکت وضعی خود را انجام میدهد، اما هر قدر قسمت قطب آن نزدیک تر شویم این مدت افزایش می یابد و تا ۳۴-۳۵ روز میرسد . برای آفتاب حرکت انتقالی ثابت نشده است، اما این مطلب را همه قبول دارند که آفتاب به همراه تمام ستارگان جزء نظام خود بسوی یک نقطه معینی حرکت میکنند و این نقطه را منجمان اسلامی عبارت از مجموعه (الجائی علی ر کبتیه) دانسته اند که آنرا به دزی «بر زانو نشسته» و در اروپا (هر کو لس) میخوانند و مجموعه ایست متشکل از ستارگان قدر سوم تا قدر ششم، اما منجمان غربی از تشخیص دقیق و قطعی آن نقطه که آفتاب بسوی آن روانست اظهار عجز نموده اند .

مبادی تقویم

شاید اکنون که با منظومه شمسی مختصر آشنا می حاصل شد، وقت آن رسیده باشد که باصل مطلب، که عبارت از چگونگی تقویم و بیان اقوال و عقاید منجمان احکامی بود، باز گردیم و بحثی را که در آغاز این سلسله مقالات شروع کرده بودیم به آخر برسانیم .

کرد و تفاوت سالهای کبیسه را نیز در نظر گرفت، سپس تفاوت بین ولادت حضرت عیسی (ع) و هجرت حضرت پیغمبر (ص) را که ۶۲۲ سال بوده مجدداً به ایام تبدیل و از ایام تبدیل شده سنه، مسیحی کسر کرد و باقی را بر ۳۵۴ تقسیم نمود و سپس برای هر ۳۰ سال یازده روز کبیسه را که در شماره ۴۲ ژوندون توضیح شده است کسر نمود، بدین ترتیب خارج قسمت هر چه باشد سال مشخص هجری خواهد بود .

اما اگر سال هجری معین و سال مسیحی نام معین باشد باید سال

هجری به ایام تبدیل شود و ایام تفاوت بین میلاد و هجرت، بر آن جمله افزوده شود سپس مجموع بر ۳۶۵ تقسیم شود و برای هر صد سال ۲۴ روز کبیسه از تمام عدد ایام سال کسر شود خارج قسمت هر چه باشد سال مشخص میلادی خواهد بود .

تقویم جلالی :

در شماره (۳۹) این مجله گفتیم که تقویم رقمی، یعنی تقویم علمی و فنی که دارای اطلاعات گوناگونی در باره سیرو حرکت سیارگان در آن درج میشود، بر اساس تقویم جلالی تنظیم میگردد. اینک مختصری در باره تقویم و تاریخ جلالی تقدیم میشود :

سابقاً سال شمسی را ۳۶۵ روز بدون کسر میگردانند که ۳۰۰ سال آن کاملاً برابر با ۳۰۹ سال قمری بود باین معنی که ۳۰۰ ضرب در ۳۶۵ میشود ۱۰۹۵۰۰ روز و ۳۰۹ ضرب در ۳۵۴ با ضافه ۱۱۴ روز- کبیسه ۱۱ روز در ۳۰ سال هم می شود ۱۰۹۵۰۰ روز تر تیب سال شمسی ۳۶۵ روزه بدون کسر و کبیسه بقسمی بود که مبدأ یکسال آن اول حمل باشد. مبدأ آن ثابت نمیماند یعنی اگر چون در حقیقت یک سال شمسی از ۳۶۵ روز، پنج ساعت و چند دقیقه بقیه در صفحه ۶۱

غرب در چنگال جنایت

وقایع جنایی در آلمان غربی و به افزایش است



و فعالیت های جنایتکارانه را کاهش میدهند و حتی از بین می‌برند و ازینجاست که دانشمندان روانشناسی هیچگونه تردیدی ندارند که صحنه های قتل و جنایت فلمهای جنایی تلویزیون بخصوص تماشا گران کم سن را آماده آن میسازند که خودشان نیز به قساوت تمایل یابند .

نخستین وظیفه و اولین گام نمریخس در راه مجادله علیه جنایات آینده آنست که فلسفه تلویزیون بیشتر ازین فلسس کودکان يك ملت نباشد .

و موضوع طلاق در بین نیست کودکان شهر بزرگ بر اساس عقیده روانشناسان، خودش را بیکس و بی سرپرست در روی کوچه احساس میکند . کودکان بخود جرات و اجازه آنرا داده نمیتواند که در منازل و ایبارتمانهای ضیق آزادی به بازی مشغول شود زیرا گرایه نشیتان و همسایگان دیگر بر علیه غالمقال و سروصدای بلند کودک قیام میکنند و اعتراض مینمایند . کودکان جرات و اجازه آنرا ندارد که در روی جاده ها و خیابانها به بازی پردازد، زیرا ازدحام ترافیکی حیاتش را بخطر میاندازد . عواقب این محرومیت آنست که کودکان همیشه اکثر وقت شانرا به خانه و آنهم در مقابل تلویزیون صرف میکنند و در پرده تلویزیون در طرف هر هفته عادی به طور متوسط جریان وقوع (۲۶) واقعه قتل ، (۲۰) واقعه جرحه شدید جسمی، (۵۰) واقعه راجزنی و سرقت را با شکل و صحنه های عملیاتی گوناگون تماشا میکنند ، طوری که نوشته شد در هر هفته عادی و حالانکه در جریان بسیاری هفته های خاص و فوق العاده فلم های جنایی بیشتر را تماشا میکنند .

ناگون تحقیق درست علمی هم درین مورد صورت نگرفته که صحنه های قتل، زدو خورد و فلم های جنایی تلویزیون چه تأثیری بالای کودکان دارند . مرکز جنایی جمهوریست فدرال آلمان در سال ۱۹۶۶ در راه دریافت پاسخ در برابر این پرسش بدل مساعی نمودند که آیا جریان فعالیت و اعمال مجرمان از روی صحنه های فلمهای جنایی که در پرده سینما و تلویزیون نمایش داده میشوند ، تقلید شده اند ؟ در آن زمان پاسخ این پرسش بوضاحت منفی بود . بهمین صورت پرسش دیگری که آیا تعداد وقایع جنایی قهر آمیز در کشور هاییکه تراکم تلویزیون زیاد است، بطور واضح شدت رویه افزایش بوده ؟ پاسخ کاملاً مثبت داشت ازین وضع چنین نتیجه گرفته میشد که پروگرامهای جنایی تلویزیونی اگرچه مستقیماً عامل جنایت پدیدار شده نمیتوانست با آنهم حسد اقل اینگونه برنامه های تلویزیونی بطور غیر مستقیم عوامل مانع شدن جنایت ، قساوت



در هر (۳۹) دقیقه يك واقعه اختلاف و یا تهدید به قتل بوقوع میرسد.



در هر (۹) دقیقه پی در پی يك منزل مورد غارت رهنان قرار میگردد .



نمایشات تلویزیون جوانان رابه جنایت و شرارت میکشاند

این کافی نیست که آلمانها به افزایش و زیادتیر ساختن پول برای شان اقدام کنند البته نیرومندی دستگاه پولیس قوی بدون شك ضرورت به پول بیشتر و همکاران زیادتیر داردولی از همه مهمتر آنست که کودکان نیازمند والدین بهتراند



انحرافی ارتباطات انسانی و وابستگی های بشری در سرتاسر زندگی شان باقی بماند ، بسر میبرند و همه این تظاهرات علایق ضد اجتماعی در زمینه ارتباطات همزیستی ناسالم و وابستگی های پیروزی نیافته دوران ابتدایی کردگی ریشه دارند که بعدها سبب طغیان شان در مقابل قرارداد های اجتماعی میشود . این کافی نیست که آلمانها به افزایش بیشتر تعداد پلیسان و زیادتیر ساختن پول برایشان اقدام کنند .

البته نیرومندی دستگاه پولیس قوی بدون شك ضرورت به پول بیشتر و همکاران زیادتیر دارد ولی از همه مهمتر آنست که کودکان

نیازمند والدین بهتر اند . آنچه رادر تربیه کودکان آلمانی بغلط و اشتباه انجام داده اند هچکس قادر بران

نخواهد بود که از انعکاسات بعدی آن جلوگیری کند . تمام آلمانها ناگزیر بودند که فرزندان شان رادر محیط بیشتر بشری و انسانی تر از زمان و محیط تربیت خودشان تحت تربیه قراردادند و دوستان و همسایگان آلمانی مجبور بودند دوباره بیشتر از پیش بهمدیگر رسیدگی

کنند و علاقه گیرند ، زیرا این موضوع بوضاحت ثابت شده است که در ارتکاب جرم و جنایت فقر و ناداری نقش اساسی نداشته بلکه این عدم عواطف و علایق بشری است که منشاء

همه جنایات میشود . تامین مجدد عواطف و علایق انسانی در نزد جر منی ها از عهده پولیس پوره نیست بلکه ایشان خود مکلف اند درین راه مبارزه کنند و بهمدیگر یاری رسانند .

اینست واقعیت دردناک و هول انگیز زیستن در غرب که ارقام جدول زیرین بهترین نمایانگر آنست :

جمهوریت فدرال آلمان ۱۹۷۰ ۲۴۰۲ ۶۸۸۵ ۱۳۲۳۰ ۲۴۳۸۳۹ ۲۹۷۸۸۷ ۷۸۷۸۲
جمهوریت فدرال آلمان ۱۹۸۰ ۳۹۹۰ ۷۵۹۹ ۵۱۲۲۸ ۶۵۰۷۴۵ ۵۳۲۶۵۸ ۱۵۲۲۵۷
ایالات متحده امریکا ۱۹۷۰ ۱۵۸۱۰ ۳۷۲۷۰ ۳۴۸۳۸۰ ۱۶۹۳۰۰ ۱۷۴۶۱۰۰ ۹۲۱۴۰۰
درمقایسه با جمهوریت فدرال آلمان ۴۷۶۷ ۱۱۲۳۷ ۱۰۵۰۳۷ ۶۵۴۰۴۴ ۵۲۴۵۷۶ ۲۷۷۸۰۲

جدول فوق احصائیه تکانهنده و دردناک جرایم جنایی رادر زندگی مردمان غرب نشان میدهد . درد ریدف بالای وضع کنونی جنایت راد جمهوریت فدرال آلمان و در ریدف پایانترازان وضعیت بعدی سال ۱۹۸۰ رادر آن دیار نشان میدهد . اکثر کارشناسان متخصصین ابراز نظر مینمایند: «وضع بدترازین خواهد شد ، چنانچه وضع آئینده جنایات در سال ۱۹۸۰ در جمهوریت فدرال آلمان همچون وضع کنونی آن در ایالات متحده امریکا ست .» به ارقام در ریدف آخرین بدقت بیشتر توجه بفرمایید .

کودکان نیز مانند بازی وساحه اند که هرگز نمیخواهند و نمیتوانند در قفس منزل زندانی شوند . در غیر آن بیشتر ازین وقایعی از قبیل آنکه دسته های خطرناک جانیان چون همین امروز یک منطقه شهر را مورد حمله قرار داده و تیورور و حشتناکی را

پیا سازند ، واقعه استثنایی خوانده نخواهد شد ، در غیر آن کودکان بر خوردسالان دیگر حمله خواهند کرد و همدیگر را باغلاک و خون خواهند کشید ، کلانسالان نیمه قوی کپنسالان بیدفاع را با ضربات مرگبار ازین خواهند برد و همه این وقایع ، یگانه واقعه قبیح و شگفت آوریدر برفته نخواهد شد ، بلکه عمومیت کسب خواهد کرد .

از زبانی برابلم جنایت نوجوانان آنقدر بفرنج و پیچیده است که امکان ندارد درین نوشته کوتاه همه جانبه آنرا تحلیل کرد و بطور دقیق مورد بحث و بررسی قرار داد با آنهم بصورت اجمالی میتوان نوشت بر پایه عقاید موافق اکثر کارشناسان جنایی و روانی در انکشاف این برابلم دونکنه اساسی نقش عمده دارند :

۱- اینکه برای نوجوانان امروز فضای تفریح وساحه بازی فوق العاده تنگ و ضیق است .

۲- آنکه کودکان و نوجوانان در محیط کثیرالنفوس و مترکم به تنهایی سپرده میشود

و در اکثر اوقات تنها در مقابل تلویزیون در نتیجه خشم و نفرت او بر خستگیهای توانفرسای زندگی بطور ناگهانی با وحشت و شرارت شدید و تند انفلاق خواهد کرد ، درست آلتوریکه الکساندر میچریخ دانشمند خبیر و ورزیده جامعه شناسی آنرا فرمول بنسدی

نموده است : این اندیشه واستدلال کافی است که عناصر آئینده یا بعدی مشخصات کسر کتر انسانی که در تجرد ، تنهایی و بیکی در

یکنواختی و یکسانی ، در خشونت و نارسایی عواطف و علایق همزیستی ، بلاقیدی ، بهعلاقگی وعدم پابندی و دلپستگی به پیش آمد های زندگی ، در مجبوریت های ژرف و فشار های

شدیدیکه در نزد اکثر جوانان دیده میشود و نمیتوانند بحیث عناصر تفریبی و عوامل



کارگران خارجی در آلمان غرب بیشتر از همه با همه یگر میزنند و ناسال (۱۹۸۰) ششصد هزار کو دکان کارگران خارجی در آلمان غرب به سر خواهند برد .

قتل	مجبوریت اعمال غارتگری	اختطاف و کیسه بزی ربودن عواده ها	سرقه
۷۸۷۸۲	۲۹۷۸۸۷	۲۴۳۸۳۹	۱۳۲۳۰
۱۵۲۲۵۷	۵۳۲۶۵۸	۶۵۰۷۴۵	۵۱۲۲۸
۹۲۱۴۰۰	۱۷۴۶۱۰۰	۱۶۹۳۰۰	۳۴۸۳۸۰
۲۷۷۸۰۲	۵۲۴۵۷۶	۶۵۴۰۴۴	۱۰۵۰۳۷

۱۷ صفحه

روزنامه ای بسوی تاریکیها

یاد داشت از: لیلا - تنظیم از: دیدبان

میشوم و دلم نمیخواهد چیزی در این مورد به عمه بگویم. از کجا معلوم که عمه خود از محتوای این نامه خبر نداشته باشد و این نامه به مشورت او نوشته نشده باشد. عمه نگاهش رابه نامه دوخته است به نامه محسن خان که در میان انگلستان من بصورت گلوله درآمده است. نامه را روی فرش اتاق می اندازم و میپرسم .

- محسن خان چه ساعتی از اینجا رفت ؟
- چند دقیقه بعد از آن که تو استراحت کردی .

- این نامه را کی روی میز گذاشت؟
پاکت را نشانش میدهم .
نگاه زود گذری به پاکت می - اندازد و میگوید :

- من
- تو ؟
- محسن خان آنرا بمن داد تا بتو بدهم ، من هم آنرا روی میز گذاشتم .

چشم در چشمش میوزم و می - گویم :

- میدانی در این نامه چه نوشته شده ؟
بابی اعتنایی شانه هایش را بالا می اندازد و میگوید :

- این چیز ها بمن مربوط نیست و دلم هم نمیخواهد در چیز هایی که بمن ارتباط ندارد کنجکاوی کنم .

از چشمانش چیزی خوانده نمی شود و صورتش هم سرد و خشک و بیحالت است .

میگویم :

- بسیار خوب. اما یادت باشد که شب جمعه آینده من دعوت هستم .

باخونسردی میگوید .
- یادم نمیروود !
میگویم :

- نمیرسی کجا ؟
- اگر لازم باشد، خودت میگویی .
- آری، خودم میگویم . خانه

جواد .
آرام نگاهم میکند و حرفی نمیزند . چیزی نمانده خونسردی عمه و اینکه بحر فهایم اهمیتی نمیدهد

به روابط این دو مرد سر بر آورده اجتماع ما و بالاخره به دعوت جواد .
فکرم بجایی نمیرسد و یا میرسد و برای من قانع کننده نیست ، سرم رامیان دودستم میگیرم و در اندیشه فرو میروم ، اندیشه ای که میدانم بجایی رهنمون نخواهد شد. دلم میخواهد کاش یکنفر اینجا بود و من با او درد دل میکردم ، کاش یکنفر اینجا بود و من همه چیز را با او میگفتم و از او کمک و یاری میخواستم . یکنفری که میتوانستم به او اعتماد کنم . یکنفری که ...

شسته افکارم را صدای قدمهای ازهم پاره میکند ، صدای قدمهای عمه که وارد اتاق میشود. وقتی مرا بسی حرکت روی تخت نشسته می بیند ، چینی به پیشانیش می اندازد و میپرسد :

تازه من متوجه میشوم ، متوجه این میشوم که من ساعت ها است روی تخت نشسته ام و به نامه محسن خان فکر کرده ام .

نامه را لای انگشتانم می فشارم و میخواهم به عمه بگویم این نامه از کیست و در آن چه نوشته شده و من در این مدت چرا متوجه گذشت زمان نشده ام ، هنوز لبم از لب باز نشده است که از تصمیم منصرف

شده است .

هر هفته که مجله ژوندون به دستم میرسد باعلاقه و اشتیاق آنرا ورق میزنم باور کنید داستانها ، مطالب متنوع و مضمونهای جالب آن مدتها مشغولم میدارد و بدون اغراق باید گفت مجله ژوندون روز بروز بهتر شده میرود و قدم بقدم بسوی تحول پیش میرود ، مخصوصا در این آواخر صفحه (روز نه ای به سوی تاریکیها) که در حقیقت میشود گفت شکل داستان دنباله داری را بخود گرفته است زیادتر از هر مطلب دیگر توجه مرا بخود جلب میکند و اولین مطلبی که در مجله میخوا نم همین روزنه ای بسوی تاریکیها یعنی سرگذشت لیلا است که با قلم شیوای شما تنظیم میشود و ازین بابت باید به شما تبریک گفت .

قصه زندگی لیلا قصه غم انگیزی است قصه است که ممکن است دهها و صد های آن اتفاق افتاده باشد و کسی از آن خبر نشده باشد اما لیلا دختر شجاع و باشهامتی است که حقایق را روی کاغذ آورده و پرده از زشتی و زشت کاری عده بی که ظاهرا انسانهای خوب را دارند ، برداشته است و رسوای شان کرده است . انسانها بی که ممکن است مازید آنها را دیده باشیم و یا در روز بایک یا چند نفر آنها بر بخوریم و آنطور که باید نشنا سیه شان و از این جهت است که لیلا شخصیت دیگر می یابد ، شخصیتی که با ید همه دوستش داشته باشند و همه برای کمک و یاریش بشتابند همان طور که من حاضرم هر کمکی که از دستم بر آید از لیلا دریغ نکنم و هر قسم یا ریش کنم تا نظر خود لیلا

چهار باشد .

عبدالحمید میهنی
از کوته سنگی

سرم را تکان میدهم ، پس اراده سرم را تکان میدهم ، این بدان جهت نیست که حرف عمه را پذیرفته ام و یا حرفش را رد کرده ام . شاید عمه خود این موضوع را فهمیده است که دیگر حرفی نمیزند و سرگرم کارش میشود و من از سالون قدم بیرون میگذارم و دوباره به اتاق خودم پناه میبرم تنها جایی که در آن میتوانم تا حدی آرام باشم و احساس آرامش کنم . سستی و بیحالی هنوز آزارم میدهد و سر دردی نیز بر آن علاوه شده است. وقتی روی تخت می نشینم و یک پهلوی به پشتی تکیه میدهم ، یکدفعه چشمم بروی میز کوچک کنار تخت می افتد و پاکت سر بسته نظرم را جلب میکند. نام من با خط نامرتبی روی پاکت نوشته شده است . کنجکاوی میشوم و باعجله سر پاکت را باز میکنم . خط نامرتب نامه ای داخل پاکت بهتر از نوشته روی پاکت نیست.

نامه نسبتا مفصل است یا بنظر من که خسته هستم اینطور میاید نامه را از اول تا آخر میخوانم ، پراز دروغ و ریا و تمنا و چا پلوسی است و در آخر آن هم امضاء محسن خان بچشم میخورد . یکبار دیگر آنرا میخوانم ، فقط بدین جهت که این همه دروغ و تمنا ، مقدمه خبری است ، در حقیقت مقدمه دعوتی است ، دعوتی که محسن خان واسطه آن شده است . اول ازین دعوت تکان میخورم و بعد شکفت زده برجای میمانم .

شکفتی من ازین جهت است که (جواد) آن نامرد نا انسان بوسیله محسن خان از من دعوت کرده است که هفته دیگر با محسن خان و دوستانش او را سرفراز کنم و بخانه او بروم . بر سشهای متعددی از ذهنم میگذرد و شکنجه ام میدهم که :

جواد و محسن چه نسبتی باهم دارند؟ از کجا همدیگر را می شناسند؟ چگونه جواد باز جرئت کرده است؟ حتی تا اینکه حد به خانه خود دعوت کند ؟

و تازه این دعوت برای چه؟ مدتها بی حرکت میمانم فکر میکنم . به جواد فکر میکنم به محسن خان ،

خوانندگان عزیز ژوندون قضاوت می کنند

آقای دیدبان !

هر هفته که مجله ژوندون به دستم میرسد باعلاقه و اشتیاق آنرا ورق میزنم باور کنید داستانها ، مطالب متنوع و مضمونهای جالب آن مدتها مشغولم میدارد و بدون اغراق باید گفت مجله ژوندون روز بروز بهتر شده میرود و قدم بقدم بسوی تحول پیش میرود ، مخصوصا در این آواخر صفحه (روز نه ای به سوی تاریکیها) که در حقیقت میشود گفت شکل داستان دنباله داری را بخود گرفته است زیادتر از هر مطلب دیگر توجه مرا بخود جلب میکند و اولین مطلبی که در مجله میخوا نم همین روزنه ای بسوی تاریکیها یعنی سرگذشت لیلا است که با قلم شیوای شما تنظیم میشود و ازین بابت باید به شما تبریک گفت .

قصه زندگی لیلا قصه غم انگیزی است قصه است که ممکن است دهها و صد های آن اتفاق افتاده باشد و کسی از آن خبر نشده باشد اما لیلا دختر شجاع و باشهامتی است که حقایق را روی کاغذ آورده و پرده از زشتی و زشت کاری عده بی که ظاهرا انسانهای خوب را دارند ، برداشته است و رسوای شان کرده است . انسانها بی که ممکن است مازید آنها را دیده باشیم و یا در روز بایک یا چند نفر آنها بر بخوریم و آنطور که باید نشنا سیه شان و از این جهت است که لیلا شخصیت دیگر می یابد ، شخصیتی که با ید همه دوستش داشته باشند و همه برای کمک و یاریش بشتابند همان طور که من حاضرم هر کمکی که از دستم بر آید از لیلا دریغ نکنم و هر قسم یا ریش کنم تا نظر خود لیلا

چهار باشد .
عبدالحمید میهنی
از کوته سنگی

سرم را تکان میدهم ، پس اراده سرم را تکان میدهم ، این بدان جهت نیست که حرف عمه را پذیرفته ام و یا حرفش را رد کرده ام . شاید عمه خود این موضوع را فهمیده است که دیگر حرفی نمیزند و سرگرم کارش میشود و من از سالون قدم بیرون میگذارم و دوباره به اتاق خودم پناه میبرم تنها جایی که در آن میتوانم تا حدی آرام باشم و احساس آرامش کنم . سستی و بیحالی هنوز آزارم میدهد و سر دردی نیز بر آن علاوه شده است. وقتی روی تخت می نشینم و یک پهلوی به پشتی تکیه میدهم ، یکدفعه چشمم بروی میز کوچک کنار تخت می افتد و پاکت سر بسته نظرم را جلب میکند. نام من با خط نامرتبی روی پاکت نوشته شده است . کنجکاوی میشوم و باعجله سر پاکت را باز میکنم . خط نامرتب نامه ای داخل پاکت بهتر از نوشته روی پاکت نیست.

نامه نسبتا مفصل است یا بنظر من که خسته هستم اینطور میاید نامه را از اول تا آخر میخوانم ، پراز دروغ و ریا و تمنا و چا پلوسی است و در آخر آن هم امضاء محسن خان بچشم میخورد . یکبار دیگر آنرا میخوانم ، فقط بدین جهت که این همه دروغ و تمنا ، مقدمه خبری است ، در حقیقت مقدمه دعوتی است ، دعوتی که محسن خان واسطه آن شده است . اول ازین دعوت تکان میخورم و بعد شکفت زده برجای میمانم .

شکفتی من ازین جهت است که (جواد) آن نامرد نا انسان بوسیله محسن خان از من دعوت کرده است که هفته دیگر با محسن خان و دوستانش او را سرفراز کنم و بخانه او بروم . بر سشهای متعددی از ذهنم میگذرد و شکنجه ام میدهم که :

جواد و محسن چه نسبتی باهم دارند؟ از کجا همدیگر را می شناسند؟ چگونه جواد باز جرئت کرده است؟ حتی تا اینکه حد به خانه خود دعوت کند ؟

و تازه این دعوت برای چه؟ مدتها بی حرکت میمانم فکر میکنم . به جواد فکر میکنم به محسن خان ،

سرم را تکان میدهم ، پس اراده سرم را تکان میدهم ، این بدان جهت نیست که حرف عمه را پذیرفته ام و یا حرفش را رد کرده ام . شاید عمه خود این موضوع را فهمیده است که دیگر حرفی نمیزند و سرگرم کارش میشود و من از سالون قدم بیرون میگذارم و دوباره به اتاق خودم پناه میبرم تنها جایی که در آن میتوانم تا حدی آرام باشم و احساس آرامش کنم . سستی و بیحالی هنوز آزارم میدهد و سر دردی نیز بر آن علاوه شده است. وقتی روی تخت می نشینم و یک پهلوی به پشتی تکیه میدهم ، یکدفعه چشمم بروی میز کوچک کنار تخت می افتد و پاکت سر بسته نظرم را جلب میکند. نام من با خط نامرتبی روی پاکت نوشته شده است . کنجکاوی میشوم و باعجله سر پاکت را باز میکنم . خط نامرتب نامه ای داخل پاکت بهتر از نوشته روی پاکت نیست.

نامه نسبتا مفصل است یا بنظر من که خسته هستم اینطور میاید نامه را از اول تا آخر میخوانم ، پراز دروغ و ریا و تمنا و چا پلوسی است و در آخر آن هم امضاء محسن خان بچشم میخورد . یکبار دیگر آنرا میخوانم ، فقط بدین جهت که این همه دروغ و تمنا ، مقدمه خبری است ، در حقیقت مقدمه دعوتی است ، دعوتی که محسن خان واسطه آن شده است . اول ازین دعوت تکان میخورم و بعد شکفت زده برجای میمانم .

شکفتی من ازین جهت است که (جواد) آن نامرد نا انسان بوسیله محسن خان از من دعوت کرده است که هفته دیگر با محسن خان و دوستانش او را سرفراز کنم و بخانه او بروم . بر سشهای متعددی از ذهنم میگذرد و شکنجه ام میدهم که :

جواد و محسن چه نسبتی باهم دارند؟ از کجا همدیگر را می شناسند؟ چگونه جواد باز جرئت کرده است؟ حتی تا اینکه حد به خانه خود دعوت کند ؟

و تازه این دعوت برای چه؟ مدتها بی حرکت میمانم فکر میکنم . به جواد فکر میکنم به محسن خان ،



باشم که دیگران نتوانند با
من رقابت کنند، رقابت از هرجهت
رقابتی که یکن می‌تواند با دیگران
بکند، با کسانی مثل خودش، با زنانی
که در چنین دعوت‌هایی شرکت می
ناتمام کنند

میانم تنهای تنها !!
• • •
دو روز است که من برای شب
جمعه آمادگی می‌گیرم. نمیدانم برای
چه؟ اما دلم میخواهد من در این شب
لیلایی باشم غیر از لیلای گذشته .
دلم میخواهد در این دعوت کسی

آنکاه پشتش را بطرف من می
کند و از اتاق بیرون میرود .
میخواهم چیخ بزنم و بگویم :
- عمه! تو حق‌نداری تا وقتی حرف من
تمام نشده از اتاق بیرون بروی
اما او بیرون رفته است و فریاد
در گلویم گره می‌خورد و من باز تنها

وجودم را از خشم منفجر کند بانفرت
میرسم :
- تو از این دعوت تعجب
نمیکنی ؟
تکه کاغذی را که روی فرش
افتاده است برمیدارد و میگوید :
- تعجب برای چه ؟

گشت و گذاری در شهر کابل

شپري با ۱۵۶۲۷ فروشنده...

در گذشته نرخنامه نزد فروشندگان کلمه

خنده داری بود اما حالا...

چرا نرخ سبزیجات بلند رفته است؟!

وضع عمومی هوتهای شهر خوب شده اما
از تطبیق شرایط صحتی کمتر اثری دیده میشود

مردی در مقابل دکانی می ایستد، شیبی می خورد و بعد می بیند که فروشنده قیمت بلند تری مطالبه میکند، خریدار از او نرخنامه می خواهد ولی... بلی! فروشنده نخست کمی تعجب میکند، یکی دوبار کلمه نرخنامه را تکرار میکند، آنگاه میگوید: - برو بابا بی کارت... میخوری بخر، نمیخوری دلت... در اداره مجله برایم گفتند تا از شهر و بناروالی راپوری تهیه کنم، باافکار درهم و برهمی قدم به بازار گذاشتم. خود سری های دکانداران و نیرنگ های شان بیادم آمد. امروز این خود سری ها کمتر شده، ولی هنوز شهریان بکلی از وضع نرخها

راضی به نظر نمی رسیدند. در گذشته نرخنامه کلمه بی بود، که گاه، گاه فقط شنیده می شد، اما امروز بعضی دکان های شهر این نرخنامه را، در مقابل دکان های خود نصب دارند. قصاب، آن قصابی که در گذشته کمتر از تعیین نرخ بناروالی خبر داشت و به آن اهمیتی قایل بود، امروز با وجود نرخنامه بازهم گوشت را به قیمت ثابت نمی فروشد، گران فروشان، هنوز هم از نرخنامه سر پیچی می کنند شاید هنوز بخیال گذشته هستند که هر چه بخواهند میتوانند بکنند. يك منبع بناروالی در برابر سوالی مگه بد:

وبلندتر می رود چوب فروشان بنا به میل و رغبت خویش طور دل شان خواست بالای نرخها قیمت میگذارند البته در جاهایی که موظفین تفتیش شارو الی کمتر رسیدگی میتوانند بکنند

بازهم سرماست که پیکر پیر و جوان را می لرزاند و چادر سپید برف که بر بام و در شهر کابل، پهن گردیده است. چوب و ذغال فراوان است اما قیمت آن در بعضی حصص شهر



طبق احصائیه دقیقی که اخیراً
 اخذ گردیده (۱۵۶۲۷) فروشنده از
 (۱۷۹) صنف درشهر کابل فعالیت
 دارند. ازین جمله سی و پنج صنف
 صرف به فروش مواد ارتزاقی
 می پردازند که دکان های ذایمی این
 فروشندگان به (۵۷۶۸) بالغ
 میگردد .
 منبع می افزاید :
 - غرقه ها و فروشندگان سیار
 مواد خوراکی شامل این ارقام
 نمی باشد .
 درین روز ها بناروالی کابل
 درصدد تهیه مواد محروقاتی است ،
 ازین منبع تعداد فروشندگان مواد
 محروقاتی را می پرسم ، میگوید :
 - هفت صنف فروشنده مواد
 محروقاتی درشهر کابل وجود دارد
 که تعداد آن ها به (۵۱۲) می رسد .
 بناروالی برای جلوگیری از صعود
 نرخ و قلت مواد محروقاتی درشهر
 کابل ، با جلب کمک یک عده موسسات
 اخیراً داخل اقدام گردیده و هیأتی
 به ولایت کشور فرستاده است ،
 تا چوب مورد ضرورت شهریان را
 به ارزان ترین قیمت ممکنه تهیه
 و به کابل بیاورند .
 همین منبع در مورد احصائیه
 سایر فروشندگان اینطور معلومات
 میدهد :
 - به اساس احصائیه دقیقی که
 تهیه شده فروشندگان مواد تعمیراتی
 (۶۰۴) و تعداد کارگاه های فنی
 و تخیکی در شهر کابل ، از چهل
 صنف به (۱۹۰۱) دوکان می رسد .
 هفتاد و شش صنف فروشنده
 مواد صنعتی با (۶۵۶۱) دکان
 در ساحه نواحی دوازده گانه فعالیت
 دارند .
 بقول همین منبع (۲۷۷) باب دکان
 از چهار صنف پیشه وران و چهار
 سوپر مارکیت نیز درشهر وجود
 دارد .
 یک منبع دیگر بناروال کابل در
 مورد نرخنامه ها ، میگوید :
 - در گذشته معمول بود که
 بناروالی نرخنامه را ، از طریق
 مدیریت های نواحی در بدل قیمت
 بدوکانداران توزیع میکرد ، اما از
 آوان استقرار جمهوریت توزیع
 نرخنامه بصورت مجانی شد .
 کمیته بی مرکب از نمایندگان
 وزارت خانه های که به نحوی ، از
 انجا بامسایل نرخگذاری سروکار
 دارند ، نرخ مواد را ، در هرپانزده
 روز تعیین و نرخنامه ، توسط گستدر ،
 به ترتیب صنف فروشنده طبع و
 توزیع میگردد .
 یکی از دکانداران راجع به
 نرخنامه میگوید :
 - قبل نرخنامه بصورت رایگان
 بدسترس ما گذاشته می شد ، اما از
 چندروز به اینطرف ، در بدل هر ورق
 ، یک افغانی اخذ میدارند . . .
 سری به چند هتل و رستوران شهر
 می زنم ، جمع وجوش در آنجا ها
 بسیار است ، در وضع کارکنان هتل
 ها ، از نگاه طرز برخورد و لباس و
 غیره تغییری رونما شده ولی نرخها
 تا حدی ثابت نیست و از شرایط
 صحی کمتر اثری دیده می
 شود . بعضی هتل ها به حدی کثیف
 و آلوده است ، که امکان وجود هر نوع
 میکروب و مریضی ، در ظروف و خود
 آنجا می رود . . .
 عده یی از شهریان در مورد
 استقرار قلم خوشبین بودند ، به
 اساس گفتگویی که با گروه نسبتاً
 زیادی ، از همشهریان کابل داشتم
 ، همه از ثابت ماندن نرخ مواد
 ارتزاقی راضی بودند ، ولی دسته
 یی هنوز ، از عدم تطبیق نرخنامه
 شکایت میکردند .
 خرید و فروش از اعمالی است ،
 که همه به آن سروکار داریم و از
 مسایل بیشتر جلب توجه میکند و
 بیشتر قابل توجه می باشد .
 وزارت تجارت و بناروالی ، چندی
 قبل در پهلوی نرخ مواد ارتزاقی نرخ
 مواد تورییدی و استهلاکی را نیز
 تعیین کرده و فروشندگان را مجبور
 ساختند ، تا نرخ مواد تورییدی ، بالای
 اشیاء ، طوری نوشته شود که
 خریدار ، در وقت خرید آن بادیده
 بتواند .
 یک منبع و وزارت تجارت ، طی
 گفتگویی تلفونی ، اظهار داشت ،
 که نرخ تمام اموال استهلاکی و
 بقیه در صفحه ۴۷



ورقی از فرار و نشیب‌های

تاریخ هنر تمثیل

یا (افسانه‌از سینمای هند)



راول دیو برهن

هندی از عصر «داداپالکی» به بعد یک موضوع قابل مطالعه از نگاه تاریخ سینما در هند محسوب شده و همین قدم های ابتدائی که مواجه به استقبال پر حرارت مردم بود به بسیاری از اشخاص جرئت داد تا سرمایه شانرا برای ارتقای هنر و صنعت فلم بکار اندازند .

این علاقمندی مردم سر انجام جای فراخی برای توسعه کار هنرمندان و فلمسازان ایجاد کرد تا حدیکه در ظرف بیست و دو سال یک هزار و دوصد و هفتادونه فلم صامت تهیه و پرود یوس شد. آنوقتکه علاقه مردم از یکطرف و دلگرمی سرمایه داران در کار و بار فلم بوجه مضبوطی مطالعه شد دولت هند برای جلوگیری از خود سری ها و برای اینکه تدریجاً موضوع فلم بسوی ضلالت و گمراهی تماشاچیان را نکشیده باشد در سال ۱۹۲۷ قیود سانسور را بر طبق معیار های قبول شده اخلاقی در دایره فلم و فلمسازی وضع نمود تا از رهگذر ایجاد اسانه

کار و بار سینما های هند امروز بیشتر از یک صد هزار زن و مرد مصروف کار بوده و این تعداد با محصول کار های تخنیک و هنری خود روزانه بالاتر از چهار ملیون تماشاچی را در هفت هزار سینمائیکه در هند بخدمت مردم قرار دارد مصروف نگه میدارد .

گام های نخستین در سینمای هند:
برای نخستین بار در سال ۱۸۹۶ بتاریخ ۷ جولائی در بمبئی نخستین فلم بمعرض نمایش قرار گرفت . دو سال بعد بناغلی «ایچ ، ایس- بهتادادیکر» اولین فلم مختصر هندی را ساخت در سال ۱۹۰۰ (تپاناوالا) که در واقع بنیان گذار این هنر در سینمای هند بشمار میآید با تلاش های خستگی ناپذیر وارد میدان عمل شده و خدمات ارزنده را در بادی این امر و مخصوصاً در زمینه سازی برای پذیرش هنر سینما در اذهان عامه خدمات شایسته یی را انجام داد چنانچه بخاطر همین زمینه سازیها بود که نخستین فلم صامت هندی که در سال ۱۹۱۲ توسط «ار، جی، تور» بنام (بندلک) تهیه شده بود که نزد مردم مقبول جلوه کرد .

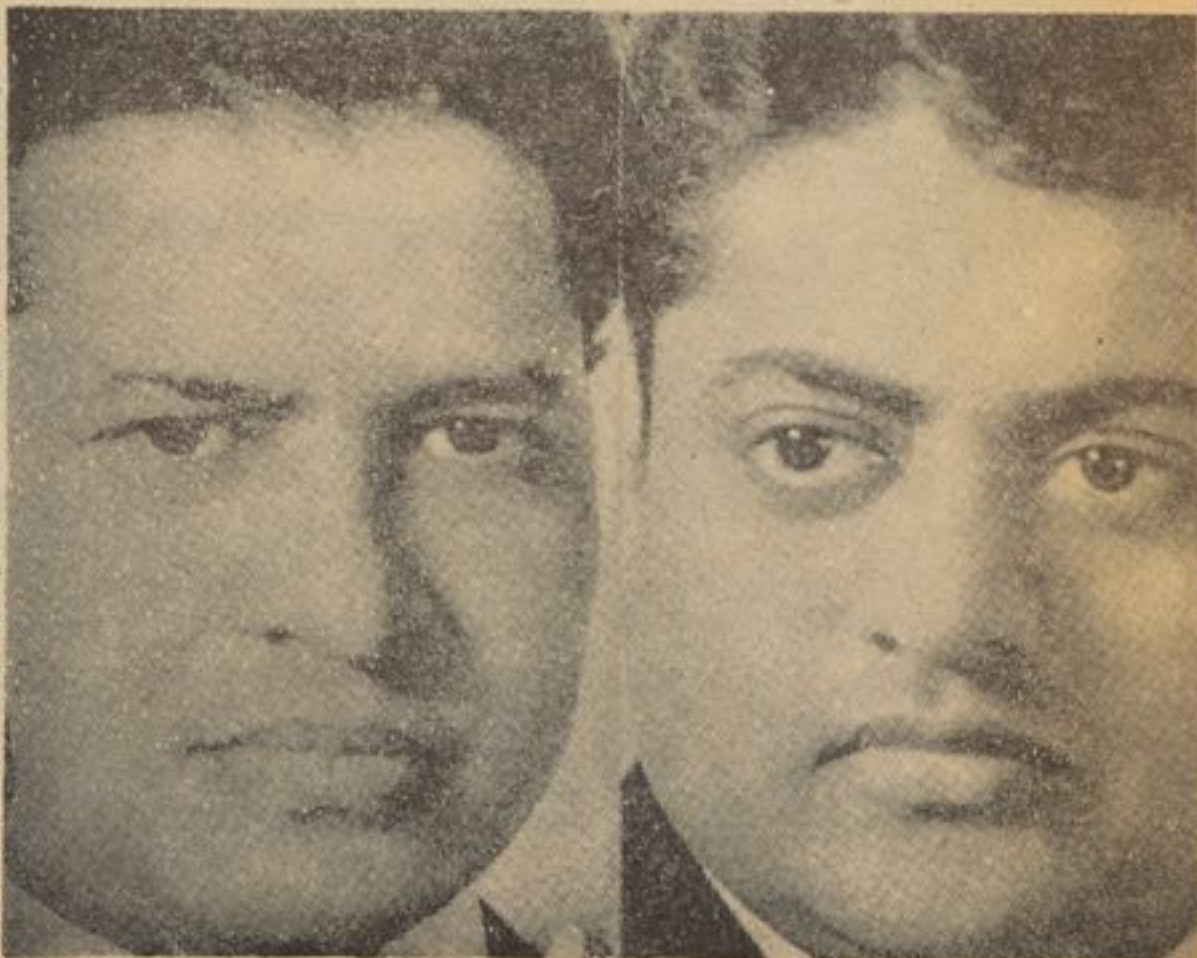
در سال ۱۹۱۳ فلمی بنام «راجا هریش چندر» که توسط (دادا پالکی) تهیه شده و بمردم تقدیم شد چون این فلم دارای اسکریپت بوده و در آن دیزاین سمیت و لباس مدنظر بوده علاوه فلم از ایدیت و دایرکت نیز بر خوردار بود لذا ناقدان آنرا اولین فلم مکمل هندی قبول کرده و (دادا پالکی) را بنام پدر سینمای هند شناختند . که در این فلم نقش هیرو را (دی، دی، دابک) بعهده داشت .

صورت تکوین و پیشرفت فلم های

و کلتوری و ثقافتی خود در کلیه بازار های دنیا بازار قابل ارزش داشته و یکی از اقلام بزرگ و عمده صادرات را در امور تجارت هند احتوا میکند ولی این تجارت نزد دولت هند ارزش بخصوصی دارد برای اینکه در پهلوی حصول اسعار این فلم ها میتواند کلتور و عنعنات ، مرسومات و ترویجات ، شعایر و دیانات خود را همراه با کلتور اصیل و دست نخورده خود بدیگر جهان و ممالک دیگر بطوریکه شایسته است معرفی نماید از اینرو مشاغل در امور صنعت و هنر فلم برای یک اکثریت بزرگ امر مباحات کننده تلقی شده و مردم آنرا بدیده احترام می نگرند . چنانچه از احصائیه های که اخیراً بدست آمده این نتیجه حاصل میشود که در بادی

در این هیچ شك و تردیدی وجود ندارد که سینمای موجود هند با مقایسه بگذشته ها چه از لحاظ ترقیات اقتصادی و اجتماعی و چه از نگاه تکنیک و ترتیب به پیشرفت های شایان توجه نایل آمده است که فلم های امروز سینمای هند گواه و شاهد بزرگ در این مامول بشمار میرود. هم چنان هندوستان از لحاظ تولید هم در طی دو سال اخیر با عرضه و تهیه چهار صد و بیست و هشت فلم در یک سال اولین مملکت تولید کننده جهان معرفی شده است .

در هندوستان فلم ها غالباً بزبان های هندی، بنگالی، تاملی، تلگویی، کنتری، مراتهی ، ملیالمی و گجراتی تهیه و ساخته میشود که در مقارنه حاضر از لحاظ ارزش های هنری





شنگرجی کشن از موزیک دایرکت موفق که کار هنری خود را از فیلم **برسات** شروع نموده بودند .

وجود آورد که هر کدام آن در خور توجه بود دو سال بعد از آن فیلم سینماسکوپ رنگه (پیار کی پیاس) ساخته شد. در سال ۱۹۶۱ کی اصف باصرف فوق العاده فیلم (مغل اعظم) را تهیه کرد. در سال ۱۹۶۴ سلندت فیلم (یادین) و در سال ۱۹۶۷ فیلم (رادندوی ولد) بطریقه هفتاد میلی سینماسکوپ تکنی کلمر ساخته شد و بهعرض نمایش قرار گرفت. اما اولین فیلم تکنی کلمر هندی در سال ۱۹۵۳ ساخته شده است که نام فیلم (جهنک جهنک پاییل باجی) بود و «وی شانتارام» آنرا تهیه و دایرکت نموده بود .

تا قبل از سال ۱۹۵۰ - فلمیکه از نگاه طول مدت نمایش ریکارد قایم نموده فیلم (قسمت) بود که سه و نیم سال تمام و بلاوقفه در سینمای کلکته بهعرض نمایش قرار داشت درین فیلم (اشو کمار و ممتاز شانتی) بحیث هیرو و هیروئین ظاهر شده بودند .

بعداً در آستانه تحولا تیکه و ارد سینمای هند شد (مغل اعظم) نخستین فلمی بشمار می رود که موفق شد جایزه معروف (دایمند جوئلی) را حاصل نماید ولی فیلم هائیکه جایزه های (گلدن جوئلی و سلور جوئلی) را حاصل کرده اند تعداد آن خیلی زیاد است که از سال ۱۹۵۳ - به اینطرف متناوباً جریان دارد .

دلپ کمار اولین هنر پیشه است تاکنون هشت بار جایزه اول را با بازی های گرم خود در سینمای هند **بقیه در صفحه ۵۷**

هنر پیشه ها و ستاره ها و آواز خوان ها :

از سال ۱۹۱۳ تا سال ۱۹۲۳ رسینمای هند «دی، دی، دایک ماستر نوین چندرا، سترو تیال، جیرن گنگولی و مادھوکال» از جمله ستاره های که خود شان عهده دایرکت را نیز بدوش داشتند محسوب میشدند ولی بعد از آن محبوب ترین هنر پیشه سینما (کندل لال سهگل) بود برای اینکه از یکطرف در آواز خوانی و از جانبی هم در تبارز حالات به روی پرده فیلم استعداد خود را نمایان ساخته بود از فیلم های مشهور او میتوان (دشمن، دیوداس و شاه جهان) را نام برد. هم چنان (پرتھوی راج، نذیر، سورندرا، الیاس، چندر موهن، الطاف حسین) از هنر پیشه های مشهور آن وقت و (سورنلتا، راگنی، شوپنا سمرتبه، وینا، لیل چنس، بیگم پارا، نسیم، سلوچنا) در جمله سرایندگان مشهور (پنکاج ملک، کی ایل سهگل، ایم درانی، سوراندرا ندرتا محمد رفیع، شمشاد بیگم ،



سردار اختر و میناکماری در یکی از **فلم های ۳۵ سال قبل**

اومادیوی ، نورجهان زهره بانسی) شامل بودند که بعضاً خود وزمانی هم بعنوان پلاییک سنکر در فیلم ها آواز می خواندند .

از جمله زوج های مشهور سینمای آنوقت (سورنلتا و نذیر، پرتھوی راج و نسیم، سهگل و راگنی، سورندرا و نورجهان) بودند .

بعداً یعنی بعد از سال ۱۹۴۸ شیوه کار فلم و پرودیوس بشکل دیگر تحول کرد تازه هایی بمیان آمد و رونق جدید و استایل جدیدی بکار بردند و باینطریق یک ورق جدیدی در تاریخ و سرنوشت سینمای هند نوشته شد .

در این فرصت زوج های هنری مانند (دلپ کمار و گامنی کوشل، نرگس و راجکپور، ثریا و دیوانده، ناصر خان و نوتن، دلپ کمار و مدھوبالا، دلپ کمار و جنتی مالا،

اخلاقی مطمئن شده باشد. مقابلتاً دولت برای اینکه از علاقمندان هنر و هنرمندان مستعد و هنر دوزها تقدیر نموده باشد موضوع جرایز را نیز رسماً تأیید و پذیرفت تا باینطریق در پهلوی تضمین رشد اصیل مردم از راه سینما و نمایش ها از استعداد ها نیز حمایت نموده باشد این وضع بهمین وتیره ادامه یافت تا آنکه یک سال بعد فلم ها از حالت خاموشی بیرون آمد و اولین فلم گویا بنام (عالم آراء) به سینما تقدیم شد. عرضه کننده این فلم «آزاد شیر» ایرانی نام داشت که با این عرضه خود در دایره هنر سینما یک انقلاب صالح و سالم را بوجود آورد بطوریکه موسیقی، رقص و خواننده های مقبول یکی دست بدست دیگر داده و فلم های هند را در قاره آسیا از فلم های پیشقدم و مقبول عام معرفی نمود. وقتی فلم ها از سکوت و خاموشی جهید اینجا یک دسته بزرگ از فلم سازان، دیگر کار و مشاغل را ترک گفته و فقط فلم سازی را مسلک و حرفه خود قرار دادند که از جمله میتوان از (دیوکی بوس، نتن بوس، وی- شانتارام، محبوب خان، همانشورای جی بی ایچ وادیا، سیتھ جیت رای) نام برد اینان بحیث رکن های قوی صنعت فلم سازی فلم های عرضه نمودند که در غایت امر هنری، اخلاقی انتباهی و اجتماعی میشود آنها را خوانند که اینان وعده دیگری که بعد از اینان آمدند با ملاحظه شرایط اجتماعی و ملاحظات که از رهگذر تماشاچیان محسوس بود و هم چنان پیشرفت های سریع تخنیک و آلات با در نظر داشت اقتضات و ذوق مردم فلم هایی تهیه و تقدیم کردند که از خوب بودن آنها نمیشود چشم پوشی نمود .



کندل لال سهگل هنر پیشه **و آواز خوان**

بدتر از مرگ

نویسنده : جیمز مونرو

ترجمه : دکتور شمسوار

از اینجا با ما همراه شوید

گریج عضو باز نشسته سازمان امنیت ماورای بهار انگلستان است که پس از گذشتن شدن معشوقش، تساه، در یکی از ایستگاه‌های متروی لندن، انتقام او را می‌گیرد و سپس از شدت غصه به یکی از جزایر یونان آندواگر رفته نزد پدر خوانده اش سرفاینو منزوی میشود. در همین وقت آقای لومیس که درین سازمان سمت مهمی دارد، دوباره به جستجوی او برآمده با اصرار او را وادار میکند تا بخاطر صیانت منافع انگلستان در یکی از جزایر نفت خیز خاور میا نه ماموریت جدیدی را بپذیرد و از جان ناکسوس میلیونر یونانی و هوسرش فلیپ که احتمال دارد از طرف مخالفین انگلستان ربوده شده و به وسیله فریلتن آنان لطمانی به منافع نفتی انگلیس وارد گردد، محافظت کرد.

برای انجام این قصد جانس کسی داشت ولی در حال ازبس آن برآمده میتوانست فقط این را میخواست که زمان اندکی تمدید پیدا شود. ناکسوس بچواب دایتون گفت :

بسیار اعلی - توضیحت کن .
دایتون از جابر خاست ولی دختری که در جانب راست ناکسوس نشسته بود اعتراض کرد.

نه. تو بجای خودت بنشین دایتون. دایتون توقف کرد. ولی نمیتوانست باور کند که يك زن جرات امر کردن به او داشته باشد. زن ادامه داد:

بنشین اول ما باید صحبت کنیم بازی ات را بعد از نشان بده . البته پس از آنکه من و ناکسوس موفقیت نشان دادیم.
دایتون بلیز ، به جای خود نشست ولی چشم از کریج بر نمی داشت.

گریج بسوی او خنده کرد و این خنده ه چنان آمیخته از استیزاء بود که رنگ دایتون بلیز را بشدت قرمز کرد. کریج به او به عربی خطاب کرد:

ای غول بی شاخ و دم! تو فکر میکنی من بتو التماس خواهم کرد ؟

این مرتبه دایتون بلیز تحمل نتوانست و دریاورد غول را صدا زد تا کریج را تا دیب کند ولی همینکه او بسوی کریج حرکت کرد، کریج یکباره برگشته با پهلوی گف دست خود را ضربه بر گردن او زد که بی معطلی روی زمین دراز شد. دایتون این را دیده دست به تفنگچه خود برده آنرا بسوی کریج نشانه گرفت ولی به او نزدیک نشد . ناکسوس گفت:

سزود باش ، چرا معطلی آتو میتوانی او را ادب کنی .

غلام که تازه از جابلند شده بود، نالیده که : شاید ، اما او مرا خواهد کشت .

دایتون بلیز گفت : این دیگر خیلی فتنگ شد. حر یسف را گرفتار کرده به اینجا آوردیم تفنگچه در دست خود داریم و لی از مرگ می ترسیم .

غلام غول آسا بچواب دایتون گفت : سولی قرار بود، اقدام اول از طرف شما صورت بگیرد . . .

ناکسوس حرف او را قطع کرد : خوب نباید طولش بدهیم ، مامیداریم اینجا برای چه گرد آمده ایم . خوب گر یسف تو میخواستی مرابه قتل پوسانی و همه کاره‌ها را روبراه کرده بودی درست است ؟

اگر دایتون بلیز به اینجا آمده مانع کار تو نمی شد، مرامی کنتی حقه خوبی زدی تا خیال کتم تو برای نجات من آمده بی . ولی اینک می بینی که موفق نشده بی .

علت اینکه چرا میخواستی مرا بکشی ، لیز معلوم است . بعد از قتل من قرار بود با فلیپا یک موافقت نامه بطرول امضا کنی . همچنان فهمیدم که توان مار سون را مجبور کرده بودی

که برای فلیپا هیروئین تهیه کند . من در انات هیروئین را بافتم . بعد هم مارسون را کشتی تازبان بازکنند و قضیه را برای ما فاش سازد .

گریج ، مثل يك مجسمه برجای خود ایستاده بود . دستپایش در دو پهلو آویزان بود و با گوشه چشم غلام ناکسوس را که چند لحظه قبل ضرب شستی نشان داد، مراقبت میکرد تا در فرصت مقتضی یک حرکت تفنگچه‌ای را که در دست او میدید ، بر باید . ناکسوس ادامه داد :

بگذریم. دایتون بلیز همه چیز را بمن گفته است . اوسمی دارد عمل شما را از زارپ بیرون براند و با تاورگ ها قرار داد جداگانه عقد کند . اما شما انگلیسها عادت دارید وقتی پای تان بجایی برسد تا آنجا تمام و کمال تصرف نکنید، آرام نمی نشینید . البته تو نمی دانستی که من ازین قضایا اطلاع دارم . چنین نیست ؟ حرف بزنی چرا خدا مو ش مانده بی ؟

گریج ، شانه بالا الکنده جواب داد : - تو دیگر تصمیم خودت را گرفته بی و صرف يك خاین را با اظهارات دختری که پرودش دست او را دیده است، بر اظهارات من ترجیح میدهی . ولی آقای ناکسوس ، میتوانی چیز هایی را که گفتم ثابت کنی ؟

- آلیات ؟ دلایلی کافی در دست دارم . غیر از موجودی هیروئین در انات .

دکمه زنگی را نشنیده به پشتی کوچکی که داد و یک لحظه بعد آندریوس داخل شد . پس از الگندن نگاه به کریج کرد . رو از او گرداند و ناکسوس فریاد زد :

- باین مرد بپهمان :

آندریوس گفت : - کریج ، هیچ ازین کارت خوشم نیامد که درصدد آزار خانم ناکسوس بر بیایی . تو حق نداشتی .

ناکسوس گفت :

- جنایت را هم به او، شرح بده .
- آن آخرین کارش بود . البته پس از آمدن کاربرسون به ونیس این را فهمیدم . او بمن گفته بود که برای نجات کسی آمده نه برای قتل و آدم کنی .

اما حوادث زارپ ؟

- به سیاست چندان علاقه ندارم ، اما چندان بیخبر هم نیستم . لومیس آنرا بمن گفته بود .

دایتون بلیز پرسید :

- این لومیس کیست ؟

- سازگریج سوال کنی .

- من از تومی پرسم .

- زنیس سرویس مخفی . که است . مسرا او گرفتار کرده بود .

گریج فریاد زد :

سدروغ میگوید . البته من نمیتانم بحساب چه کسی کار میکنم ولی حرفش حقیقت ندارد .

آندریوس جواب داد :

- من بخاطر پول کار می کنم و فقط آن کاری را انجام میدهم که خودم بدرستی آن مطمئن باشم .

گریج ، دردل حسرت او را تصدیق کرد و ناکسوس گفت :

- خوب کریج ، اکنون در قلهای تو روی شده است . از اینکه مثل یک سنگ ، ترا ازیت کنم ، واقعا لذت می برم . فهمیدی ؟

گریج گفت :

- هر قدر ترو تن زیادتر میشود ، استعداد فهم مطالب را از دست میدهی .

بعد گفتن این جمله يك لحظه فکر کرد که هم اکنون ناکسوس بسوی او خیز برداشته از گلویش خواهد گرفت و لی دید که ناکسوس خود داری گرد معلوم می شد خود را برای زد و خورد با کریج ، تنزیل نمیدهد . لاجرم کریج ادامه داد : می خواستم بدانم آن

دو نفر چه تصمیمی راجع بمن دارند ؟
دختر فوراً بچواب پرداخت .

- تویك دروغگو ، قاتل و گلاهِ بر دارستی .
تو باید باشکجه بقتل برسی . تو تمام کسانیرا که بتو اعتماد کردند ، فریب دادی ، شرفت را از میان بردی . کریج ، تو باید بمیری .
دایتون بلیز هم داخل صحبت شده گفت :

- نمیتانم ولی این يك مرد جسور است ، ناکسوس . من او را تقدیر میکنم .

خوب ، بیا به او بگویم دریاه اش چه تصمیمی داریم و بگذاریم جسامت خود را ثابت کند . بخاطر زندگی خودش نبرد کند . اگر ازین زد و خورد نجات یسالت ما هم او را آزاد خواهیم گذاشت .

دختر پرسید :

- بیاچه کسی باید مبارزه کند ؟

دایتون بلیز جواب داد :

- ساز من بهتر چه کسی از عهدۀ او بر آمد . میتوانم . غلام ناکسوس را که دیدی چقدر از او می ترسد .

دختر گفت :

- قبول دارم . اما چه وقت ؟

- همینکه به جزیره کو چک من مراجعت کردیم .

ناکسوس اظهار داشت :

- منم موافقم . نما یش جالبی خواهد بسود .

گریج پرسید :

- خوب ، ولی بیاچه خواهد شد ؟ آیا به اوهم یکشانس دیگر خواهید داد تا بخاطر زندگی اش باشما نبرد کند ؟

ناکسوس گفت :

- با نجات تو ، او هم نجات می یابد . اگر تو پیروز شوی قول میدهم هر دو یتسا ن آزاد باشی .

ناکسوس گفت :

- این را فراموش نکن . حالا برو و تا فردا صبح گوش به زنگ باش .

گریج باز سوال کرد :

- راستی فلیپا چی آ آیا او هم در این بازی شرکت خواهد کرد ؟

ناکسوس با پشت خود بروی میز کوبیده فریاد زد :

- کریج ، تو جانس خود را کم کم خراب میکنی . دیشب این توبودی که به او هیروئین دادی در حالیکه من سه سال برای ترک این عادت اوخواری می کشیدم و گناه اصلی تو هم از همین نقطه محاسبه میشود . (بعد دست بچیب خود برد . تعدادی عکس ازان بیرون کشید و بگریج نشان داد) فلیپا بود که با سینه های عربان در اغوش گریج مست و ملنگ تکیه داده بود . کریج نگاه به آنها الکنده بود در میان فشار انگشتانش پاره پاره گرد و گفت :

مردکه احمق! تو حرف بیچاره بی نیستی .
 درین موقع غلام ناکسوس به او نزدیک آمده گفت: کافی است . بیابوریم .
 هر سه نفر خارج شدند . کریج و پسا دوباره به اتاق شان حیس شدند . همینکه تنها ماندند کریج بدقت دیوار های اتاق رافتیش کرد ولی چیزی شبیه مکر و فسون آنجا نیافت . ولی این چیزی را آبیات نمیکرد زیرا دایتون پلیز در مورد آنها همه چیز را میدانست . این چون و چرا نداشت و آندریوس هم در فضا یا وارد بود . پس چه فرق میکرد اگر باز هم اسراق سمی کنند؟
 کریج به بستر رفت و پیاهم پهلوی او دراز کشید و با انگشتان ظریف و ملایم خود در حالیکه عضلات مضر و گردن کریج را نوازش میداد کریج به سخن درآمد :
 - اینهم شانس توست خانم بسوئی : دیگر چه خیالی لاتی ممکن است در ذهنت پیدا شود ؟
 - تسلیم شدن بتو . بعد راضی شدن وانگبی ترا برای عمری دزدل خود تو کیف کردن . از تو خوشم می آید و دلیل دیگری ندارم ولی از عاقبت کار می ترسم کریج .
 - چرا ؟ مگر منم می ترسم ؟ شاید فردا پیرم و اگر من پیرم تو هم خواهی مرد . ازین می ترسی ؟ نه ، هنوز امید خود را گاملا از دست نداده ایم .
 بیا ، بادوست صورت کریج را گرفته در عمق چشمانش نگاه کرد و کریج برای اینکه اطمینان بیشتری در او خلق کند ، بسویش لبخند زد . بیابورید ؟
 - آیا راست می گویی ؟
 - گاملا . گاریرسون خیلی کار هایمیتواند انجام بدهد .
 پیاه در حالیکه خود را در بغل کریج بیشتر جامداد او را بغود می فرسودن آید :

او بجای شکست پیروزی بزرگی برا پسا کرد .
 - بسیار خوب ، آقای رئیس .
 ولی دزدل احساس تأسف کرد که چرا سالها قبل در یک فرصت ممکن لومیس را ازین نبرده است تا حالا نمیتوانست او را تهدید کند .
 در حال وقت او از در بیرون رفت ، لومیس دکمه زنگ خبر را فشار داد و بعد گفت : کسی را که در اتاق انتظار است ، درون بفرستید .
 و خون منتظر ماند و فکر کریج فرو رفت شاید نمرده باشد . البته اگر دایتون پلیز شاید نمرده باشد . البته اگر دایتون پلیز او را خواهد کشت چه آنمرد غول و بیرحم جز این تدبیری نمیتوانست بیاندیشد .
 در پ اناتش بلا یمت تک تک شد . نخست یک سر سرخ بدرون آمد بعد یک قامت بلند ، روی خوش تراش چشمان آبی و لبهای سرخ پیدانشد و از عقب او هم مرد قد کوتاهی که شبیه ناپلیون بود ، داخل گردید .
 از اینکه التماس دارد دنبال زن سرخ مو راه بروی ، خوشحال و راضی بنظر میرسید . سرخ موسری به احترام خم کرده گفت :
 - سر ماتیو حسین .
 لومیس هم سری برای احترام تکانداد و سر ماتیو که میاید خانم سرخ مو آنها را تنها گذاشته است ، اندکی ناراحت معلوم می شد . لومیس گفت :
 - چیزی نفیسی است ، نه ؟ خصوصاً اگر وقتی به تعقیبش باشی .
 - حس فحیحی ! نامش بنظر من قدری عجیب آمد .
 - نام اصلیش تانیا است . سا بقا بالترین بود .
 - باور میکنم . این اندازت طفلانه شما گاهی مرا از چته بدر میکنند . خواهش میکنم صحبت مان هم کو تاه باشند . آیا ممکن است ؟
 - نه تمام معنی . فهمیدی خانم ناکسوس مریض است . ناکسوس میدانده که تنها یک نفر میتواند او را معالجه کند که آنهم یک دوکتور انگلیسی است و باین ترتیب باز هم پای یک انگلیس در بین است آیا می فهمی ؟ ازین لحاظ نمیتواند آمد کی بخواند لومیس نمیتواند در آنجا ها برای خودش چیزی بپاید . باید خانم ناکسوس بهر شکلی که هست باین دوکتور مراجعه نماید . پس تو اگر به جزیره کوچک دایتون رفته کریج را جستجو کنی بهتر خواهد شد .
 گاریرسون ، از جا بلند شد . فکر میکرد در پیاره میتواند اندکی بخوابد . لومیس گفت : باز هم شانس داشته بی . زیرا وقتی تو رفتی که معاون کریج استی او از شناسایی کریج انکار کرده است . نیست ؟ منم بعد ازین اگر ازین بپرسند ، خواهش میکنم که گاملا ازین نمی شناسم . خوب چشمانت را باز کن . شانس همیشه اینطور بتو کمک نخواهد

لومیس شانه های خود را تکان داد گفت :
 - چند دقیقه بعد کامل از چته بدر خواهی شد . هر کس در مقابل من بی حوصله میشود ولی باور میکنی که خودم همین لحظه حساب مرگ دارم .
 - میگوئی به سکرترم سفارش کنم یک وقت ویزیت برای تو تعیین کند تا آنجا بیایی و معاینه ات کنم . یکی از کتابها هم را هم بتو میدهم شاید به دردت بخورد .
 - اما من فکر میکردم تو تمام او قانت رابه خانم ناکسوس اختصاص داده بی .
 - آن بحث را جدا می گذاریم .
 - آه ، طبعاً این را میدانسیم آن یک راز مسلکی است .
 - سر ماتیو روی یک چوکی پشتی بلند ، روی لومیس نشست . حرکاتش ظریف و حساب شده بود . لومیس آغاز کرد :
 - او هنوز بشما مراجعه نکرده و لی اگر مراجعه میکرد ، بمن قول بدهید که او را به اینجا معرفی کنید .
 - نه ، آنها مرا نزد خود خواسته اند و پول خوبی هم میدهند .
 - باشنیدن نام پول ، لومیس آهی از سر نشا راحت کشیده گفت :
 - سعزرت می خواهم ولی این کار امکان ندارد .
 - چرا امکان ندارد ؟
 - برای من زیاد استدلال نکن ، ناراحت میشوم .
 - سببی ندارد . من عادت کرده ام .
 - بظا طر انسانی ، برای صیانت منافع وطن و بخاطر اینکه تو یک همشهری استی ، از تو این توقع برده میشود .
 - اگر رد کنی ؟
 - در ان موقع مامبور خواهیم شد تر است متوقف کنیم . البته تو خوب میدانی که من بچه نوع ترا متوقف خواهیم کرد . مثلاً همین مس فحیحی . اگر بخوایم بهترین وسیله برای اخراج تو از یو نیورستی شد می توانی .
 - بگذار او را . دیپلوم مرا اکادمی طب انگلستان بمن داده است نه تو .
 - تا حالا با خیلی از درو غگو هامقابل شده ام . همه مردمان ساده لو ح وسطی بوده اند ولی تو آنچه را بمن می گویی باور میکنم . راست است ؟
 - لومیس جواب داد :
 - آری .
 - سر ماتیو نظری بساعت خود افکنده نزد خود حسابهایی کرد و بعد از جا بلند شد .
 - بسیار خوب . نزد او نمیروم .
 - او نزد تو خواهد آمد .
 - طبعاً . تصمیم باوست .
 - خواهش میکنم و چاره دیگری ندارد .
 - غالباً تو اورا خیلی بهتر از من می شناسی .
 - آه ، یک گهی . راستی یک چیز دیگر هم است تو باید راننده جدیدی برای موتر خودت استخدام کنی .
 - میدانم ، می خواهی مرا تحت نظر داشته باشی .
 - خانمی خواهیم ترا از دست بدهیم .
 - تگران نباش ، از دست نخواهی داد .
 - معالجه کسانی را که بمواد مخدر گرفتار میشوند ، وقت زیادی را در بر می گیرد .
 - بعد با قدمهای فراخ بسوی در حرکت کرد .
 - علی الرغم قامت کوتاهش گامهای وسیعی میتوانست بردارد . در مدخل در ، بر گشته نگاه بلومیس افکند و گفت :
 - بقیه در صفحه ۵۶



مرا دوست بدار کریج ، چه میشود با من عشق بورزد . قول میدهم فریاد نزنم .
 لومیس گفت :
 - پس همه چیز را بر باد کردی .
 گاریرسون در حالیکه بزحمت خود را از عصبانی شدن جلو گیری میکرد ، اظهار داشت :
 - بلی آقای رئیس . (کنس دیگر برای او یک رویا شده بود)
 - تو تمام چیز یکه میدانیم اینست که شاید کریج مرده باشد .
 - بلی آقای رئیس .
 - اگر اینچنان بداند دلندن بمانی و وقتت بگذرد کنی ، فایده بی از تو برای کریج مرتب نخواهد شد . چنین نیست ؟
 - خیر ، جناب رئیس .
 - بلی آقای رئیس . . . خیر جناب رئیس آقایان نابودت کنند پسر ! مگر تو طفلسی گاریرسون ؟ آنهم طفلی که پدر هیچ کاری نمی خورد .
 - سپس قهوه خود را بو کشیده بعد یک جرعه نوشید . سخت عصبانی بود و گاریرسون بزحمت توانست نیم جرعه بی از قهوه خودش بنوشد . لومیس باز غرید :
 - شاید کریج مرده باشد . تو این را فکر میکنی نیست ؟ طبعاً او در مو قعی که سو باکنس به عشق بازی مغول بودی ، کشته باشند . بیچاره کریج گو می از گویالت را کشف کرده بود . معذرتی غنی و پر ارزش .
 - چقدر خوب شده بود که او را در آن جزیره کوچک پیدا کردم . این را میدانستم که پیرمرد یونانی فاجایبر است . آنجا کریج را یافتیم .

کوتاه و دلچسپ خواندنی

ساق آقابجای ساق خانم

چندی پیش يك شرکت جراب سازی امریکا بمنظور تبلیغ و فروش بیشتر تولیداتش از آنانی که ساق زیبایی دارند، دعوت کرد تا عکس از ساق های شان به دفتر شرکت بفرستند تا از بهترین ساقی که از طرف هیئت موظف انتخاب میشود در تبلیغ و فروش محصولات شرکت استفاده بعمل آید.

بعد از طی يك هفته در حدود سه صد هزار عکس بدفتر شرکت رسید و هیئت ما مورد انتخاب بهترین ساق از آن میان یکی را بعنوان زیباترین ساق یا انتخاب کردند.

آیا میدانید این ساق به چه کسی تعلق داشت؟

این پای مقبول با ساق زیبا بش به آقای (جری) یکی از روزنامه رسانهای ایالت بوستون امریکا متعلق بود.



وسيله‌ای برای خواب

زندگی ماشینی علاوه از مفادی که دارد، يك عده کسانی را که در جوامع رنگ و صنعتی، امریکایی و اروپایی زندگی میکنند با مشکلات مواجه ساخته به این معنی که تراکم فابریکه ها در شهر های خرد صنعتی بعضی ها را بمرض بیخوابی دچار ساخته است. گفته میشود که در فرانسه سالانه سه میلیون فرس خواب آور مورد استفاده قرار میگیرد و این مسئله نگرانی های دربین اطباء کشور ایجاد کرده است.

درین اواخر يك شرکت آلمانی وسیله جدیدی اختراع کرده که با استفاده از آن می توان از بیخوابی جلوگیری کرد. ساختمان این وسیله چنین است که: الکترونی به یکنگی که روی چشم میگذازند و وصل شده و ضمنا الکترونی به يك دستگاہ کوچک مولد برق که روی میزی، کنار تخت خواب گذاشته میشود وصل است. بعد ازده دقیقه حرارتی که سوزنده نیست در چشم احساس شده و سوزشی پدید می آید و بعد از آن شخص آهسته آهسته بخواب میرود، این شکل بخواب رفتن هیچ نقسی ندارد، و وقتی صبح از خواب بیدار شوند نیز احساس ناسا آرامی نمی کنند.

مجسمه جوانان

روزی یکی از پادشاهان سوئد که به پیشرفت و ترقی کشورش علاقمند بوده و از همه کس می خواست تا مصدر خدمتی شود، وارد یکی از کلیساهای مشهور شهر شد. در ضمن باز دید از کلیسا چشمش به مجسمه یکی جوانان افتاد که از نقره خالص کار شده بود. پیش رفت و بعد از اجرای مراسم تعظیم با صدای بلند گفت:

شما که پیشوایان ما هستید، باید با کار و عمل تان سر مشق ما قرار گرفته و خود را آلود خدمت، برای ترقی و عمران کشور سوئد بنمایید و ازین سکوت و آرامی شما هیچگونه نفعی متصور نیست و این خود دلالت بر تنبلی و بیکاری شما میکند.

فرزاد آنروز شاه دستور داد: تا آن مجسمه بزرگ را به شویخانه برده آب کنند از آن سکه بسازند. وقتی سکه ها آماده شد، شاه آنها را برای آبادی چند شفاخانه و مکتب بکار برد.

سقراط و مرد پولدار

روزی تاجر تروتمندی بدیدن سقراط رفته و در ضمن صحبت گفت: دلم برای شما خیلی میسوزد زیرا عمریست که مطالعه میکنید و کتاب مینویسید ولی باز هم فقیر و بیچاره اید و هیچ تغییری در وضع زندگمی شما رو نما نگزیده، نمیدانم علت چیست؟

سقراط گفت: متاسفم آقای تاجر! علت ناداری من در اینست که با معنی حقیقی و واقعی فقر و غنا آشنایی کامل دارم و شما از آن بسی خبر ندارید. هرگاه شما نیز با معانی این دو کلمه آشنایی پیدا میگردید، آنقدر نسبت به خودتان متاثر و پریشان می بودید که هیچگاه فرصت آنرا پیدا نمیگردید. تا این فکر کنید و دل تان بحال من بسوزد.

صنعت قالین بافی

قرار تحقیقاتیکه به عمل آمده گفته شده که صنعت قالین بافی برای اولین بار در ممالک شرقی رواج داشته است. در کشور «عاشور» سنگی را کشف کرده اند که بر روی آن نقش قالین حکاکی شده، که خیلی با ارزش است.

محققان و دانشمندان ابراز نظر کرده اند که: صنعت قالینبافی سابقه دو هزار و پنجاه ساله دارد.

يك اختراع جدید

يك كهنی سوئدی خیمه های ساخته، که در انواع اقلیمی می توان از آن استفاده کرد و وسیله جدید که در جزیره گرین لیند تحت آزمایش قرار گرفته، میتواند آنانی را که در ریزش قرار دارند، در زمستان گرم و در تابستان سرد نگهدارد.

این خیمه از طرف خارج ذریعه یگورقه نازک المونیم کار شده که شعاع آفتاب را منعکس کرده و مانع سرایت آن بنا خسل خیمه میگردد، و از داخل با دستگاہی مجهز است که در گرم ساختن خیمه بکار میرود، و قسمت وسط این خیمه از یکنوع پارچه ای بنام دیترون ساخته شده که ضد آب است و از تر شدن آن جلوگیری می کند. وزن خیمه در حدود چهار پوند است و ۱۶۵ دالر قیمتگذاری شده است.

مشاورین انتخاب عطر

خوبست بدانید که امروزه در يك تعداد از ممالک جهان بعلوه مشاورینی که دادرارات مختلف کار می کنند، مشاورینی هم در مفازه های بزرگ عطر فروشی موظف اند، تا به آنانی که ذوق خوبی در انتخاب عطر مورد نظر ندارند، کمک کرده و آنان را بار از استفاده از عطرهاى مختلف در موقعیت های جداگانه، آگاه بسازند.

پرحرفی

درین اواخر دکوران نظری در مورد پرحرفی داده گفته اند که: حرف زدن زیاد از عمر انسان میکاهد و در نتیجه حرف زدن زیاد ممکن از سه تا هشت از عمر انسان گاسته شود. و اشخاص که عمر طولانی داشته اغلب کم حرف بوده اند.

بخندید تا زیماشوید

شما حتما مطالبی را در مورد خنده شنیده باشید، که گفته اند: «خنده نمک زندگیست» یا «بخندید تا بدین وسیله صحت تانرا وقایه کرده باشید» و گفته های ازین قبیل...

و اما اخیرا، دکتر سارام، م جوردن، دوکتور یکی از شما خانه های ایالت «بوستون» امریکا مطالبی پیرامون «خنده» ایراد کرده گفته است که: بخندید تا زیماشوید.

دوکتور جوردن علاوه میکند که: روح و جسم با یکدیگر بستگی داشته و بر یکدیگر تأثیر می رسند و میتوانند سهم خویش را در زیبایی وجود بخوبی ایفا کنند.

ازینرو دوکتور سارام به آنانی که زیبایی شان علاقه دارند، توصیه میکند تا همیشه بخندند و هیچگاه میغم و آندوه را به خود راه ندهند، تا بدین وسیله بر زیبایی شان افزوده باشند.

قدیم ترین روزنامه های جهان

در نتیجه تحقیقاتی که به عمل آمده گفته شده که، نخستین روزنامه ای که در جهان انتشار یافته بکشور چین متعلق است به اسم (روزنامه پیکن بانو) و بعد از آن يك نشریه هالندی نامبرده شده است. همچنان نامه هلندی انگلیس که در سال ۱۶۹۰ تاسیس و تا سال ۱۷۰۷ بدون يك هفته تعطیل مرتباً انتشار می یافت و جدیدین روزنامه دیگر انگلیسی را میتوان از قدیمترین روزنامه های جهان بحساب آورد.

عکس جالب





نویسنده: جان لوتس

مترجم: نیرومند

دو مین و آخرین قسمت

جنایت

«آه! این اینجا نشسته باهایم زاما نش مید هم اگر شما بو جود من ضرورت پیدا کردید، بلا معطلی مرا صدا بز نید و اگر کاری داشتید، طوری فکر کنید که اصلا من درینجا نیستم اصلا تصور نفر مایید که من وجود ندارم.»

اگرچه من درحقیقت پنجشنبه هستم...

آنگاه جواب داد: «دلم میخواهد چند هفته مرخصی بگیرم. اعصابم طوری خراب است که درین آواخر سخت بسره استراحت احتیاج دارم!»

سرچنت پاسخ داد: آری هر کس به فکر و جان خود است. من با اعصاب گترسرو کار دارم. من همیشه به هم پاهای خود بوده ام. او سرش را تکان داده لب پایین خود را به دندان می کزد و دنباله حرفش را از سر میگیرد:

«(امحال یا هایم مرا تقریباً جواب داده است...)»

آنگاه جواب داد: «من دائم و در طرف شش ماه دیگر شما به تقاعد رسوق راده می شوید.»

سرچنت مور تیموس با ذهن بسته خنده گو ناهی کرده اظهار داشت: «(سرچنت های قدیمی و پیر را کسی نمیکشد. آقای آنگاه، سرچنت های ریش سفید محض از خدمات مهم و فعالیت های حساس کنار کشیده می شوند...)»

آنگاه احساس نمود که به یک مشروب قوی احتیاج دارد در حالیکه نوشیدنی ویسکی از طرف صبح برای او غیر عادی بود.

سرچنت بالحن اندو هیاری گفت: «غالباً در دفتر من کزی چنین عقیده نزد آمران قایم شده که یک سرچنت پیرواز عمده و اجرایی وظایف خطیر نمی تواند بدر شود، فلذا مرا اینجا فرستادند تا ناآشنا مواظبت نمایم.»

آنگاه با خشم فراوان باخود اندیشید تغییر قابل باور کردن است اگر خودم او را بچشم سر نمی دیدم و با او شخصاً حرف نمیزدم. هرگز باور نمی کردم که او تاجه حدی مریخترناک است.

صدای زنگ تیلیفون بلند شد. می دهمرد گوش فرا دادند و باز هم شنیدند که چگونه تیلیفون برای مرتبه دوم، سوم، چهارم و پنجم زنگ زد.

سرچنت مور تیموس گفت: آرام باشید و خود سسردانه جواب بدید...»

آنگاه وسط اتاق راقطع کرده، گوشه تیلیفون را برداشته آنرا به گوش خود فشار داد:

«(هالو؟)»

«آقای دن آگدن»

«بلبی خودم هستم»

بقیه در صفحه ۶۰

تورن شانه هایش را تکان داد: «(لااقل او خودش اینطور ادعا میکند...)»

آنگاه مشتبا راگرم کرده گفت: «(میچکس یک چنین نام مزخرفی ندارد تو میگوئی نامی که اظهار آن مرا خنده میگیرد...)»

سرچنت مور تیموس بالحن فیلسوفانه جواب داد: «(اگر تو یکر دیوانه است پس این نام عجیب هم به او صدق میکند...)»

تورن به طرف میز تحریر خود رفت یک گیلان سفید از ترموز برایش ریخت و آنگاه به صحبت پرداخت: «(او ورقه هویت خود را همراه ندارد و باید در پس بازه تحقیق بعمل آورد...)»

آنگاه پشی اش را بالا کشیده سپس به طرف دوازده رفت. سرچنت از عقبش صدا زد.

«(مایک مو تر نو کزی وال را موظف میسازیم که از طرف ششبه مقابل دروازه منزل شما پاسبانی کند و در روز یکتن از ماموران پولیس را برای محافظت شما میگذاریم...)»

آنگاه بالحن کرخت و بی تها و تسی پاسخ داد: «(از لطف شما ممنون هستم. درختم کلامش از اتاق پیرون رفت...)»

تورن از عقبش فریاد زد: «(آقای آگدن ضمناً فراموش خاطر تان نشود که ۱۰ هزار دالر پول را دوباره به حساب جاری شما انتقال میدهم...)»

آنگاه پیش از بستن دروازه از عقبش گفت: «(شما مردم بسیار فعالی هستید و در لحظه اخیر صدای مور تیموس را شنیدید که میگفت: «تشرک آقای آگدن...»)

فردای آنروز و وقتی سر صبح سرچنت مور تیموس را مقابل دروازه منزل خود دید، تعجبی نکرد. سرچنت یو نیستو رم نایستانی به بر داشت و سرخط روی بازویش دو خت بود. سرچنت و تسی آگدن دروازه را برویش باز کرد، اظهار داشت:

«من مامور شده ام که نزد شما بمانم آقای آگدن» سپس وارد رعمارت شد.

آنگاه بالحن استهزا آمیزی ایسرو از عقیده کرد: «(درحق من لطف فرسروان دارید...)»

سرچنت سر راست به طرف متریح ترین آرام جو کرد. اتاق نشیمن رفته روی آن لم داد.

پول می ستاند. پس چرا رهایش می کنید؟ چه دلیلی داشت که او را گرفتار کردید؟»

تورن جواب داد: «آقای آگدن ما باید از زبان او ما جرایش را می شنیدیم.» سپس گوگردی رابه تلی بوتش روشن کرد و اضافه نمود: «شما تصدیق می کنید که شنیدن داستان او برایتان تعجب انگیز است و هم ممکن است او را یک دیوانه خطرناک برای جامعه انسانی شمرد.»

سرچنت اضافه نمود: «(اماماحرفهای شمارا باور می کنیم، ولو آنکه نتوانیم چیزی را ثابت بسازیم...)»

تورن با رضایت خاطر به دنباله حرفهای سرچنت علاوه کرد: «آنگون نام و عکس او در دفتر مائسبت شده و نشان انگشتش را برداشته ایم.»

باشنیدن این حرفها صورت آگدن سرخ شده از شدت خشم و نازاحتی فریاد زد:

«و با من چه میشود؟ در کدام دفتر و کسارت نام مرادرج می کنید؟ شاید در کارت کمانی که آماده سفر آخرت هستند بلی؟ او واضح تهدید کرده که مرا میکشید...»

تورن اظهار داشت: «این پسر ولگرد غالباً آدم نورمال نیست. تصور می کنم تهدیدی را که کرده جدی نبوده و حالا فراموش کرده است. احتمال دارد منظور هدفی جز ترساندن شما نداشته...»

آنگاه فریاد زد: «برخلاف تجربه او آنطوریکه که شما حدس می زنید سرسری نبود و کاملاً جدی مرا تهدید کرد. من از پولیس میخواهم از جان من محافظت کند!»

تورن جواب داد: «اگر بر آوردن این تقاضا شمارا راضی میسازد، فردا صبح یک نفر مامور را برای محافظت جان شما میفرستیم.»

آنگاه سوال کرد: «و امروز شام چه کسی از من مراقبت میکند زیرا همین حالا گفتید که آن مرد را رها میکنید...»

تورن قیافه متفکرانه بخود گرفت اظهار کرد: «(تصور نمیکنم که تو یکر به ایسرن سرعت تهدید خودت را عملی نمایی. اما من از روی احتیاط یک مو تر نو کزی وال را مامور مراقبت از منزل شما می گردانم و فردا صبح ماموری که برای محافظت جان شما می فرستم، این مسؤلیت را بعهده میگیرد...)»

«(گفتید تو یکر...»)

«(بلبی، نام شخصی است که شما بیا معرفی کردید، تو میگوئی...»)

«(فکر میکنید این نام اصلی...»)

«(شما میدانید او از من به زور تهدید...»)

«(شما میدانید او از من به زور تهدید...»)

آگدن زیر لب غمغم کرد: «شما ببینید که او با چراغ سرمیزی من چه کاری کرده است. موضوع راساده تلفی نکنید. این پسر هرزه تیرانداز ماهریست. سرچنت عقیده اشرا این طور بیان کرد: آقای آگدن پارچه های شیشه خوشبختی می آورد. و اگر او امروز چراغ سرمیزی ترا خود کرده، فردا مالاشه اشرا می شکنیم...»

آگدن پرسید: «پس باید پول مطالبه کردگی اشرا بپردازم؟»

«مانوتهای پول را نشانی می کنیم و شما انبار به او بدهید. ما مراقب او هستیم و گویفتارش می کنیم. آقای آگدن، شما هیچ نترسید، ما طوری به او فکر می نمایم مثل آنکه در جالی افتیده دست و پایی زنده سرچنت مور تیموس درختم گفتارش از جا برخاسته لنگ لنگان بطرف دروازه رفت...»

عصر روز شنبه آگدن به دفتر پولیس فراخوانده شد. سرچنت مور تیموس انتظارش را داشت و یک تورن پولیس بنام زیفر در راه او معرفی کرده، سپس آگدن را بسوی کلکین برد. این کلکین در یک دیوار چوبی احداث شده بود.

تورن از آگدن پرسید: «این مرد همان شخصی است که بیا معرفی کرده بودید؟»

آگدن از پشت شیشه کلکین به داخل یک اتاق کوچک نظر انداخته آن مرد کوچک اندام و ریزجور را شناخت که در آنجا نشسته پای روی پای انداخته بود و چنان جلوه مینمود که از یکی دو ساعت به اینطرف انتظار می کشد. در آلتای که آگدن او را میدید، آن مرد کوچک دستش روی گلدی خود نزویک برده، آهسته باناختهایش هر دو طرف کالر اهدار یخن را فشار میداد.

آگدن اظهار کرد: «خودش است...»

سرچنت مور تیموس خوشحال شد.

تورن پولیس دوباره سوال کرد: «آقای آگدن، شما مطمئنید که او خودش است؟»

«قطعا خودش است...»

«ولی ما آزاد می کنیم...»

آگدن برای یک لحظه به صورت تورن پولیس مات و مبهوت مانده پرسید: «چه گفتید؟ میخواهد او را چه کنید؟»

«و ما او را رها می کنیم. هیچ دلیل و اساسی برای بازداشت او نداریم...»

تورن پولیس درختم کلامش کردی را که به روی یونیفرمش نشسته بود دور کرده به حرفش ادامه داد: «ما می توانیم صرف این رأیبت کنیم که شما به او یسمول فرستاده اید...»

سرچنت مور تیموس با غرور اضافه کرد: «و اینهم بخاطر نیست که مانوت های پولی را نشانی کرده بودیم. من شخصاً او را بازداشت کردم و آن درست در لحظه ای که برای برآشتن پول آمده بود...»

آگدن احساس نمود که جریان خوشش شدت اختیار کرده و فشارش یک مرتبه بالا رفت پس از مکث کوتاهی پرسید:

«شما میدانید او از من به زور تهدید...»

«شما میدانید او از من به زور تهدید...»

هلته هر خه سپين وو!

ژباتوه . داوخت موږ دريم تم خای ته ورتزدي كیده . كلينرله ليري نه وليدل چه بيغله دموترو لاره خاری، اوڅوگاريي خان دواپ منځ ته نژدی كړ . كلينرلاپسي هم وارخطا شو . هيڅ نه پوهیده چه خه وگړي . كه دهغه مخه ونه نيسي نيايي چه ټولي ستورلي قتل كړي . اودهغه د خوبونو او خيالونو بيغله هم دموترو درندو اوڅيروترونو لاندې كړي .

نور طاقت ورنغی، وروله پايدانه وڅوخت دموترو منځ ته اودموتروان ترڅنگه كيناست . پنځلس گامه پاته وچه موترو دهغه دميني وړ بيغله لاندې كړي، اوهغه لكه چه ليونې شوي وي . دخپل خليفه څنگ ته ورونيويده او په ډير قوت سره يې پښه په برك باندې

كښكودله . دسرويس ددرندو اوڅيرو اړاو بوچوتپهاري پورته شو . څوهغه دموترومخي نښيني نه ليدل چه بيغله دموترومخي ته وپرخیده، په جوړليدو سره كښيوته . څو موترو دهغه له برك سره ودرید . بيغله دواپ په مخ پرته وه . دومره پوهیده چه ندمه شوي .

څوهغه بياهم پښه تريڅوازياته په برك باندې كښكودله . يوواړ يې يوه چيغه ترغوره شوه يسوه زوروره چيغه . اوله خوبه راويښ شو . پښي يې ترزنگانه پوري سوي كاوه .

هغه برك نه ووهلي . هغه په صند لي كې پروت واوښه يرد صندلي په نغري كې نشوتلي وه . دسولسي له روزه يې همداسي لغاري وهلي . اونيايي يې سرپوري ولاړواو همداسي يې پوښتنه: څه چل دي ؟

هغه په لويې هڅې پښه له صندلي نه راوويستله سړي غوښ گرځيدلي وه، پولې پولې وه . اونورپوه تشوچه يې راغلل . ددي خاطرې له يادسره بيرته په سدشو . پښي ته يې وکتل چه هاشوم په شان په سپين واڼي كې نغاړل شوي وه . اودااومه

ورځ وه چه هغه وروسته دصندلي تريښي په روغتون كې پروت و . هغه بيغله يې نه هيريدله اودهغې شپې له څوي نه را پديځوايي مينه څواره زياته شوي وه . وروږي خپلي په وړلي كې نغښتي پښي ته وکتل . موسكي شواو له خانه سره يسي وويل :

« كه خدای كول ښه به شم اويا به يې ووينم »
اوپه همدې وخت كې يې خپل نيايي وليد چه دوره په جوكاپ كې ولاړې اودرته ځاندي . موسكي شواو صندلي وړپه ياد شوه .

هرسپار دپيغلي ليدن، اوموتروته دهغسي دختلو دصحنې ننداره، هغې ته دوره پرانستل عادت ورته گرځيدلي و . په پنځه ويشتمه ورځ بيغله په دريم تم خای كې نه وه .
« خدایه خه پښه ده . خدایه ته په ماورحميري . داخه پښه شويده چه هغه نشته »

اوهغه ورځ له هغه نه چورليوني جوړ شوي و . هغه به هره شه په خپل خيرون او بوين بستري كې دپيغلي په سوچ كې و . او هره شپه به يې دهغه له خيال سره لويې كولي . اوچه په پنځه ويشتمه ورځ يسي بيغله ونه ليدله نو يې چرت سخت خراب شو . نه پوهیده چه خه پښه ده اوده د خوبونو او خيالونو بيغله چيري ده؟ آيا ناروغه شويده؟ آيا پكوم بل موټر كې ختلي ده كه څه ؟ اوورځ يې په ډير ترينځ اوقات سره ماښام ته ورسوله .

ماښام همداجه له خپل خليفه سره ولاړ اوموترو يې ودراده نو يې هغه ته وويل :
« خليفه زن مي داډره هيڅ ښه نسي نه پوهيرم چه خه بلاراباندې شويده . . . اوخليفه يې داسوچ له خانه سره وگرچه گني ستري شويدي . اوپه څواڅوري سره يې سپارښتنه ورته وكړه :

« هللكه هواسره ده اوله پلي خوا هم كارډير . . . سړي ستومانه كيري . لږڅه كولي . مولي وڅوره اوڅاڅته خوځه وركړه په يوچاښك چای به دي پلي وڅوږيري . . . »
خودهغه پلي څيروتسله نشوه كيدلي . دهغه زړگي غمجن ودهغه دخوبونو او خيالونو بيغله ترينه وركه شوي وه . اوهغه شپه په ډيره غمجنه وضعه دصندلي په پټه كې پروت . په زړه باندې يې دغم اوڅواښيني يوشيوول چاپير شوي و . . .

دوروستي ځل لپاره يې خپل خليفه ته وويل :

« خليفه دخدای لپاره احتياط وكړه ! »
زړاته نژدی و . خليفه يې دموتروچتكوالي دومره زيات كړي وچه سوري يودبل دپاسه وليدلي اوپوه زوره جوړه وه، ټولو چيغسي وهلي، څينودعاوي كولي اوڅينو موتروان ته گواښونه . موټركڼوگير او او هسكي آتسي نه ليدلي اوهمداسي چټك روان و . داسي چه دټبرونو چوپيار يې پورته و . كلينر همداسي زادي كولي :

« خليفه دخدای پاردی ولي داسي كوي، دخدای مخلوق به قتل كړي . . . »

خوخليفه يې همداسي خندل . دموترو دسورليو په منځ كې خيني ماشومان ووچه هغوي ټول . اوپه خپلو لغاريو موټرو پسرور اخيستي و . موتروان په هيچاښندنه و . اوهمداسي يې وار په وار دموترو چټكوالي

ځايونو ، نومونه واخلي اوسورلي دي ته وهغوي چه موټرته راوڅيزي، اوهغوي ته ووايي چه وروړه وړاندې لاږشه يا وروړه بيرته شه، نودوه نوروسترگو هغه خان ته راكښلي و . موټر دريمي ايستگاه ته رسيدلي او هغه يې خياله چيغه كړي وه چه :

« . . . تم خای !
اوهمداوخت يې دپايدان نه ټوپ اچولي وچه دموترو مخكښيني ودرانيزي څوچه خيني ميرمن كوزي شي اوڅيني نوي وروڅيزي . خوبه همدې وخت كې يې چه شاته كتلي و يوه ښكلي بيغله يې شاته ليدلي وه . دپيغلي شونډي موسكلي وي . نسي او جكه پوزه يې وه . اوويستان يې تر يسوه ډيرن څپوني لاندې پټ كړي و . دپيغلي د دستكلي په لاسونو كې وو .

اوجه ده بيغلي ته كتلي وڅدازده چه ولي يې دهغې په سترگو كې دميني اوڅواڅوري بخر كې ليدلي و . هغه ورځ تيره شوي وه . اوپيغله هم وروسته تردی چه ښارته رسيدلي و په وروستي تم خای كې كوزه شوي وه . خوله هماغې اولي ورځې نه يې له هغه ناوارپار خطا كړي و . ترماښامه به يې چه هره ښځه ليدله نوهغه بيغله به سترگوته ښكه ورته دريدله . ذهن يې سخت دپيغلي له تورو سترگوسره مشغول و . اودخپل كار لومړي ورځ يې له همدې زور بحران سره چه روح يې ورسره په غورځنگ كې وتيره كړه .

سپاچه بيا هماغه دريم تم خای ته ورسيدل نو يې سترگي ديوې وحشي كوتري په شان هره خواپه اوتلو كې وي، هغه نورپسدي سوچ كې نه و چه سورمې خای په خای كې كړي . دهغه سترگو بلي څه غښوتل او لتون يې په بل شي پسې و .

اوجه موټر په دريم تم خای كې ودرید نو نژدی وچه دهغه دخوښي له زوره زړه تپ ودريري . بيغله بياهم همالته ولاه وه . بيبي هم هماغه كالې په خان كې وو، اوجه هغه وروړته پرانست بيبي هم پغښونو باندې هماغه موسكا نغيدله . اوهغه ورځ هغه لازيات پيغلي ته نژدی احساسوه . هن تردی چه چمتووكه څوك هغې ته كساره وگوري، شونډا يې ورمات كړي اوڅوله يې يې خيري كاندي .

اودا دتيري ورځ صحنه بيا تکرار شوه . بيغله بياهم دښاريه وروستي تم خای كې كوزه شوه . څوهغه ترهغوورته كتل چه له نظره پناه شوله .

اوترهغه وروسته هره ورځ دهغه كار همدو چه له دريم تم خای نه پيغله سپره كړي، اوښونډو ته يې وگوري، هغه موسكا ښه وويښي اوياپه شور او زورسره خپل كار وركړي، چيغې ووهي اوڅلكه موټرته دورختلو لپاره وهغوي اوپه چيغوچيغو دم خايونو، نومونه اعلام كړي . اوپدي كې پنځهويشت ورځې تيري شوي .

هغه دروغتون دكوتې له كړكې نه دسلم وار لپاره په حسرت اورځي سره واپ ته وکتل . هلته سرويس موټرونه پرله پسې اوډك تلل راتلل .

هغه دموترونو په پايدانو باندې خپسل ملگري كلينران ليدل چه په خپلو چيغويي دواپ دگڼه گوني اوښوربگت فضا بشپړوله له بسه چه سترگي يې ددي صحنو په كتنه ستومانه شوي وي بيرته دروغتون دكوتې سپيني فضا ته متوجه شو . هلته هرڅه سپين وو، كپ سپين، پر ستن سپينه، لوښ سپين اودډاگترانو او پرستارانو كالې سپين .

اوبيايي خپلي پښي ته وکتل . پښي ته يې هم سپين كالې وراغوستل شوي وو . پښه يې ترزنگانه پوري په سپينه پتاره كې نغړل شوي وه . لكه چه سړي يو ماشوم په وړلي كې نغاړي . اوجه په لومړي وار يې خپله پښه په

وړلي كې وليده په وچوشونډويي دموسكا خبه ونخیده، له خان سره يې داسوچ وكړ . « آخرزه هم چه كوچني وم په همداسي وړلي كې نغړل شوي وم »

اوهغه له يوې هغې رايدیخوا پدي كپ باندې پروت و . پښه يې چه ترزنگانه پوري پولې پولې سوزيدلي وه، خوړيده . اوهغه ورځ ورياده شوه چه دكومري ځل لپاره يې «هغه» ليدلي وه . . . يوه مياشت كيدې چه هغه دښاري سرويس كلينر شوي و . داچه څنگه كلينر شو اوڅنگه يې دي كار ته شوق راغسي پخپله يوواړد داستان دي . هغه ته خپل خپلوان هم و نه و، وړپيد . هغه له موخته چه خان پيژندلي وه له خپل نيالي سره يې ژوند كاوه .

هغه نيالي چه په ښار كې يې غريبي او څواري كوله اودي پخپله نه پوهیده چه څه څواري ؟

خوبياگه به يې دومره راوړل چه دواړه يې وڅوړي . پنځلس كلن و . ترهغه دهغه يې دنيايي خبره مفته اووړيا ووږي خوړله، څو داپوه مياشت كيدې چه نيالي يې له خپل كوم موتروان ملگري سره كلينر كړي و .

هغه پدي يوه مياشت كې پرته لږي چه دپايدان دپاسه چيغيدلي وي، بل څه نه وو زده كړي . يواځن يې كار داوچه په هرتم څي كې چيغې ووهي اووايي چه پلاني شم خای ياپلاني تم څي . . .

څوهغه په ډير شوق سره كاركاوه او خپله مړي يې دبيلوبيلو تم خايونو دااعلاموكو لپاره چيرله .

يوه مياشت د مغه كوم وخت چه هغه په سريس موټر كې كلينر شوي و، نوپه لومړي ورځ له داسي پيښي سره مخامخ شوي و چه تراوسه يې نشوه هيرولي او هن دسوزيدلي پښي څوړي هم ترينه هيراوه . هغه ورځ چه نوي پدي گومارل شوي و چه دپايدان پاسه وچيغيري اودبيلوبيلو تم



اکادمیک پطروول در مراسم افتتاح ملاقات ها در حال سخنرانی

که تمام کیهان نوردان بتوانند به منقد خود برگردند.

از ملاقات دو هفته ثنی تمرینات مشترک متصور نبوده بلکه در تاپستان همین سال آغاز می یابد و تنها آمر آماده ساختن کیهان نوردان شو روی شتا لوف اشاره نموده گفت که تماس های نزدیک بین کیهان نوردان امکان آثرامی دهد تا تمام مشکلات علمی و تخیکی بقیه در صفحه ۵۷

درین بار غذا های زمینی تقدیم شد و لی در بین یوسو شی های قرار داشت. طرف هائی که در بین آن غذا انداخته شده بود دارای ساختمان مخصوص برای فضانوردان بود و هر کدام آنها دارای پوش مخصوص بود که در شرایطی وزنی نیز کیهان نوردان با استفاده از آن کدام مشکلاتی احساس نمی کنند. غذا های که در بین این طرف ها به حاضرین تقدیم شد عبارت بود از انواع سوپ های ترکاری و شوربای گوشت و نیز غذا های از مرغ نیز تهیه شده بود علاوه بر آن پنیر و پاکت های مینیاتوری که در بین آن نان وجود داشت و پاکت های چاکلیت نیز برای حاضرین تقدیم شد.

مهما نان امر یکائی ازین نوع غذا ها خیلی خوش بودند و بناغلی ستافورد رئیس هیئت گفت که بعد از صرف این نوع غذا ها، کیهان نوردان قدرت آنرا می یابند که راکت های شانرا با قدرت بیشتری بر واز دهند. و نیز علاوه نموده که کیهان نوردان کار های بزرگی در پیشرو دارند و وی امید وار است



ملاقات های

کیهانی

جدید را بیکدیگر تبریک گفته و هر کدام به جای خود بر می گردند و کشتی های سیوز واپو لون هر کدام جداگانه بسوی زمین مراجعت می نمایند.

انجام نمودن این طرح و پروگرام کار های مقدماتی خیلی زیادی را تقاضا نموده و هر چند تا تاپستان سال ۱۹۷۵ مدت زیادی باقی مانده ولی با آنهم از همین حال کیهان نوردان شروع و روی با رفقای امریکائی شان موقع خوبی برای تفاهم و مذاکره بوجود آمده.

نمایندگان مطبوعات شوروی و امریکا بتاريخ ۲۹ نوامبر (چند روز قبل یعنی در اوایل دسامبر ۱۹۷۳ این ملاقات صورت گرفت - م) در شهر ستاره ها با کیهان نوردان پرواز های مشترک آینده ملاقات هائی انجام نمودند. رئیس شعبه آمادگی برای پرواز های مشترک کیهانی شوروی بناغلی بیلو فسکی حاضرین را به طرز ساختمان و کار کشتی کیهانی سیوز آشنا ساخته و اتفاق کار، اتساق در س های مشترک کیهانی، آلات و افزار برای مطالعات سیستم پرواز جداگانه کشتی راکت در خود کشتی کیهانی سیوز تعبیه شده بود به آنها نشان داده و در اخیر آنها به بار دعوت نمود.

بار، در شهر ستاره ها نیز ساختمان یک بار کیهانی داشت به مهمانان

ما اکنون می توانیم بطور یقین تاریخ این حائمه مهم را تثبیت کنیم. ماشین دستگاه ساعت ۳ بجبهه ۲۷ دقیقه عصر روز ۱۵ جولای سال ۱۹۷۵ بوقت زمین به حرکت آمده و کشتی کیهانی سیوز را در مدار نزدیک زمین بسوی فضا پرتاب می دهد. بعد از سپری شدن یک مدت مختصر اپو لون نیز از دماغه کانا و پیرال بسوی فضا حرکت در می آید.

و بعد از سپری شدن دوشا نهر روز هر دو کشتی با هم نزدیک شده و در سی و ششمین دور خویشی با فاصله دو صد و بیست و پنج کیلو متر ارتفاع با طرح مخصوص که قبلا پیش بینی گردیده برای اتصال آماده گردیده و هر دو کشتی با سیستم (لیوزا پولون) با هم وصل میشوند. کیهان نوردان شروع روی و کیهان نوردان اختر شناس امریکائی می توانند در عرض کشتی های خویش با یکدیگر صحبت نموده و احوال پرسش نمایند و مشترکا به آزمایشات فضائی و کار های خویش ادامه داده و پروگرام های پرواز مشترک خویش را تنظیم نمایند. این ملاقات فضائی در سطح بسیار بلند صورت گرفته و دو شبانه روز دوام می کند. و بعد هر یک از کیهان نوردان با یکدیگر خدا حافظی نموده و مسو فقیهت های



شتا لوف آمر شعبه آمادگی کیهان نوردان بایر نان آمر کیهان نوردان امریکائی در حال ملاقات و صحبت.

دهانمندان خاز سناز

ترجمه : جلال نورانی

موسیقی جدید هنگری

وهنر مندان جاز جدید



گروه ایلش شهرت خوبی بدست آورده است .

خوانندگان جاز هنگری درین اواخر توجه بیشتر مردم آنکشور و کشور های همجوار هنگری را جلب نموده است .

کمپوزیتور های معروف هنگری ما پسند فرانس لیست ، لاهر و همیش کبا لمن در گذشته خدمات ارزنده ای انجام دادند و موسیقی هنگری را بدینا معرفی نمودند و وسعت آنرا افزایش دادند . حتی تا سال های ۱۹۵۰ - ۱۹۶۰ هم تئاتر های موزیکال و سالون های کنسرت آنکشور از آن گنجینه ها استفاده میکردند و با موسیقی کلاسیک می ساختند بعد ازین سالها کم موسیقی جدید را می برای خود باز کرد . ابتدا آهنگ های محلی را از مونیزه کرده بشکل جدیدی عرضه میکردند .

هر آهنگی که تهیه میشد قصه ای داشت و ریتم آن از فلکلور آب میخورد . طبعاً فلم ها در وجود آهنگ موسیقی جدید نقش برجسته داشت . باهمین آهنگ و ریتم زیاد شدن آلات مختلف از قبیل گرامافون تیپ و ریکارد



کاتی کواج

و غیره موسیقی جدید هنگری از سرحدات آن کشور پابیرون نهاده به کشور های دیگر معرفی گردید . رادیو و تلو یز یون برای شناختن بیشتر این آهنگ هابندیا رول عمده و اساسی داشت . ذریعه آهواج رادیو آهنگها و موسیقی جدید هنگری به دور دست ها به پرواز در آمد و بگو شن ها رسید . کم کم موسیقی از قید و بند تئاتر و اپرا آزاد شد و جنبه عام تر بخود گرفت . موسیقیدان های هنگری در شروع کار خود سبک ایتالوی را تعقیب نمودند . اما کاپی کردن زیاد از آهنگ های ایتالوی باعث آن میشد که قوه ابتکار کمپوزیتور های هنگری را محدود نگه دارد و استعداد ها را از رشد باز مانده . از جمله شیلوش فرینی میترک ملو درام های کمیدی و آهنگ های دلچسپ کمیدی و فلکلور ریک از کار اصلی خود کنار مانده مجبور گردید بکار فلم و کمپوز آهنگ های فلمی پرداخته به کاپی کردن آغاز کند .

بعد از چندین سال تسلط آهنگ های

ایتالوی بر موسیقی اصیل هنگری جریان جدیدی رو یکار شد و سبک انگلیسی بهمان آمد . نسل جوان تغییر عقیده داده تحت

تأثیر موسیقی انگلیسی و با استفاده از گیتار های برقی و استفاده از میکروفون های متعددی که آواز موسیقی را بضدای بلند پخش میکرد شیوه نوری را رواج دادند . آنها با وجودیکه کار شان خیلی خام هم بود بازم نامو های بیثلی ، سر و صدا و ریتم

یکتا (خشک سالی) موسیقی هنگری بحساب آورد تا اینکه در سال ۱۹۶۵ یک باران جدید به این خشکسالی ها خاتمه داد . موسیقی اصیل هنگری دوباره احیا شد و این موسیقی بشکل جدید و لی ملی آن باگیتار بوجود آمد .

یک از آهنگ های محلی بشکل جدید برای گیتار نوشته شد و امیدی نمی رفت که بموفقیت برسد ولی اینکار انعکاس مثبتی داشت . دلیل آن این بود که بعد از سالها



مه آل

مردم هنگری یک ملودی اصیل خود را بشکل مودرن آن شنیدند . کسی که اینکار را کرد لوتی مسیورنی گیتار نواز جوان بسود . او آر کستری بهمان آورد و نام آنرا ایلش گذاشت . این آرکستر در مدت کمی توانست

سه صد پارچه محلی را باگیتار عرضه کند که ریکارد هائی از آن تهیه شد و سه فروش رسید .

آنها تلاش کردند تا هرچه بیشتر آهنگ های محلی را جمع آوری نمایند . این عمده جوانان نه تنها به جمع آوری آهنگ ها

بقیه در صفحه ۶۱

گسسته

بروای مرد، برو از تن من دست بشوی
دور شو که در خلوت من کامی نیست
آنکه زندانی زانندان هوسهای تو بود
بند بگسست و در اندیشه بدنامی نیست

چند خواهی که بزنجیر بهانی بس کن
زندگی میگذرد عمر ایندنیست مرا
دل من خانه امید و صفا بود و نشاط
روز گاریست که ویرانه خالیست مرا

نوکلی بودم و در آن تو بنشستم
ای درینقا زهستی های تو پزهردهشدم
بس خطا کردی و هم بستر اغیارشدی
وای از سرم خطا های تو آزردهشدم
دختری با سر پرشود ز رویا بودم
چه بگویم که تو بی رحم چه با من کردی
مآله از آنهمه زیبایی و شادابی و شوق
رخ زرد و تن بیمار و دل پردردی

نقدده سال جوانی که ربودی از من
چیسست امروز بگو چیسست بجز مرگن امید
لب فرو بستم و باناله دل خو کردم
وای من، وای که آوای مرا کس نشنید

بس کن، افسانه مگو، عشق چه میدانی چیسست

دل هر جا بی تو هست هوسهاست هنوز
تو ریاضت کش خلوتگه ننگ و گنهی
داغ رسوایی لبهای تو پیداست هنوز

بند بستر آلوده هر ناکس و کس
بچه رو باز به کاشانه مآله ای ؟
کودکانرا ز تو جز نام (پدر) بهره نبود
دور شو که این ره به خطا آمده ای

دور شو، نیمه ره عمر مرا باز گذار
دور شو خانه ما را پس ازین با منی نیست
آنکه زندانی زندان هوسها تو بود
بند بگسست و در اندیشه بد نامی نیست

از: (لش)

کوچه خیال

باتو می کشد گهی دلم به صبر
ای گسسته هر زمان ز من بقبر
باتومی تبدیلم بکوچه خیال
بی تو مرمد دلم ز خانه های شهر

درنگاه من چه موجهای آشتی
درستیز صخره نگاه مات تو
بامنی تو ایدریغ و در کنار من
هر زمان دلت بچستجوی دیگری
منهم ای فریب خسته، روز و شب
باتوام ولی در آرزوی دیگری

باتوام نه الفتی چنانکه بود
خسته از تو ام، تو خسته تر ز من
نه هوای باتو ماندنم بدل
نه توان از تو ام گریختن

(ح، ی)



زیر نظر گل محمد ادیبیار

آزار تنهایی

هوای خانه، سنگین است و افسرده است
گلی بی آبا در گلدان روی میسز، بزه زده است
صدای بوسه یا موج طنین خنده ای، مرده است
غبار آینه، بو شیده راه جلوه های پاک را بر خویش
چسراغ سنف، لر زان است از نشو ویش
ورقهای کتاب نیمه بازی، منتظر مانده است دست آشنایی را
نشسته کوبه شیطان و نسا آرام و بسازی گوش
تیار پنجره، بر حوصله، اندو هکین، خسا موش
سر ایسا پرده و دیوار و ایسوا انگوش
که شا بد بشنود از خانه، گلبانگ صدایی را
و یا بر سنگفرس کوچه ریزد بر تسوفانوس
بهرای نفسهای شتاب آلود دلبندی
که جان را می شکو فاند ز رستا خیز لبخندی
نفس رامی فشارد لحظه های حسرت و افسوس
که با آن یاد آرام و فراری دلنشین باشد
نوازش های دست نازنین باشد
میان حلقه چشمان من، برق تکیس باشد
چه آزار است در این لحظه ها و یساده ها،
بیگانه بودن باشکریایی
چه آزار است تنهایی

زندگی زیباست

زندگی چون کودکی تنهاست
ساده و غمناک !
اشک سردی همچو مروارید
می دود در جام چشمانش
می چکد بر خاک

سادگی در چهره اش پیداست،
گاه یک لبخند
می دهد در آسمان گونه هایش گرم
می شکو لد در بناگوشش
شجعه آرم

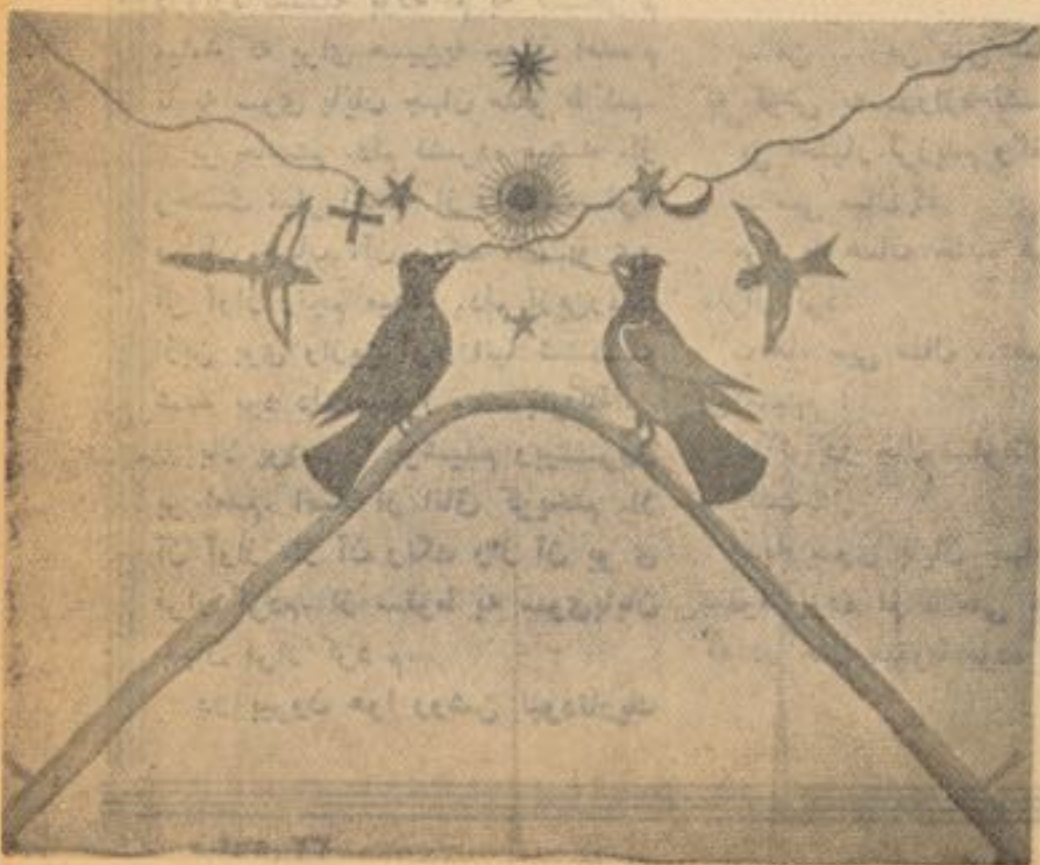
گاه ابر تیرمی اندوه
بر چشمتش می کشد دامن ،
سر فر و می آورد ناشاد
چون نهالی نرم و نازک تن
در گذار باد

زندگی زیباست
ساده و مفهوم ،
چون غزالی در کنار چشمه ای، در خلوت جنگل
مانده از دیدار جفت گمشده محروم،
دیده اش از انتظاری جاودان لیریز

درباری سرد
مرغ زیبایی نشسته شادمان بر شاخه اندوه
سادگی افتاده همچون شبنمی از دیدن مهتاب
در سکوت حیرتی خاموش
بر عقیق بوته اعجاب ،

زندگی چون کودکی تنهاست
ساده و غمناک
زندگی زیباست

شماره ۴۷



غبار لبخند

می تراوید آفتاب از بوته ها
دیدمش در دشتیهای غم زده
مست اند و تماشای یار باد
مویش افشان ، گونه اش شبنم زده

لاله ای دیدیم - لبخندی به رشت -
بر توی درآب روشن ریخته
او صدا را در سیار باد ریخت :
« جلوه اش بابوی خاک آمیخته »

رود تابان بود و او موج صدا :
« خیره شد چشمان مادر رود وهم »
برده روشن بود، اوتاریک خواند
در طرحها در دست دارد دود وهم

چشم من بر بیکو ش افتاد، خواند :
« آفت پز مردگی نزدیک او »
دشت: دریای تیش ، آهنگ نور
سایه میزد خنده تا ریک او

د پیغلتهوب تازگی

دغه خبری چه د کوچنیانو ستر گوته راخی
 تاسی خبر یاست له کوم خایه راخی دلیری،
 لیری دینتو او صحرا گانو دیوه شنه کمره په
 په سوری کښی چه دور ورگی په کښی الوزی
 دینکلو بنایریو کور دی .
 او هلته د جادو زوی کڅوړی خوړندی دی .
 زما شومانو خوب په همدغو کڅوړو کښی
 خای لری چه له هغه خای خغه د ماشو مانو
 دینکلو سترگو د مجولو زیاره را الوزی . اود
 هر ماشوم په سترگو چه پستی شونډی
 کښیری هغه ماشوم په آرام خوب ویده
 کیری .

دخو بیولی ماشوم په شونډو چه د موسکا
 خبری گڼی تاسی خه پوهیری چه داله کومه
 کیری .

دمنی د موسم د کورو وریغو په خنک کښی
 چه د سپوږمی نوی سپینی ژوانگی خیری شی
 نو دا موسکا له هغه خایه خغه راخی چه دویو
 ماشو مانو شونډو بانلی نڅاکوی دا دایسته
 او خوره نازگی چه د کوچنی په غرو کښی
 ښکاری .

تاسی خبر یاست چه تر اوسه پوری به کوم
 خای کښی پتوه ؟
 هو هغه وخت چه دده مور پیغله نجلی
 وه نو دا نازگی لی دینی دپت او نازک راز په
 صورت ددی په زړه کښی غوړیدلی وه چه هغه
 نو همدا زړه او خوره نازگی ده چه اوس د
 کوچنی په غرو کښی خوره شوی ښکاری .
 «دناگور» اثر

د عشق درد

له اغیار سره خندا خه په کار نه ده
 له اغیار سره سودا خه په کار نه ده
 سل یاری دیوه یار دیاره کیری
 آشنایی دهر آشنا خه په کار نه ده
 هر بلبل بهدی تناکا که ته گل شی
 په خپل خان خپله نا خه په کار نه ده
 عشق دوی په خیر په پته خوله خرگندی
 په دا چارو کښی غوغا خه په کار نه ده

دعشق در دوازه عاشق لره راحت دی
 د دی هسی رنځ دوازه په کار نه ده
 بدله بدو سره بویه نیک له نیکو
 دجفا په خای وفا خه په کار نه ده

عاشقی حرص وهادی سره لری
 دبیهار په خان هوا خه په کار نه ده
 عاشقی یو نادر کار دی په دنیا کښی

ولی بی خدایه سودا خه په کار نه ده
 دنیا مینه بی کاره اوریدی شی
 چه می ولیده رښتیا خه په کار نه ده

که رحمان په جهان ډیر پایم دلیره
 زندگی زما بی تا خه په کار نه ده
 «رحمان بابا»

بی وفایی

ښکلی ددی دوربی وفا راخر گندی
 وایه جفاکاری وفادار نه موندنه کیری
 وکه دلیری په اول زړه دسری یوسی
 بیاجه دیدن غواړی لکه گل هسی پتیری
 زه ور پسی گوزم مبتلا په زړه نملی

دی زما په غم پوری خندا کا هوسی
 یوسی قراری آرام زماله جان وزله
 بی له زده نه یو ساعت په ما کله تیری
 بیل بی گرم له روغو، له زردمنو همنشین شوم
 تل جنک وریاب په رنگه ماسره زپیری

ذکوری که فکر وایه گرم دده له هغه
 قال و حال می داندی هم به دای زړه ښه کیری
 نشته د عاشق لمخوړ خوک بی دیار له هغه

کله د دنیا بنادی وغم سره سمیری
 فبروی که هر چه عاشق شوی هسری خانه
 وایه غنیمت دی چه له ښکلی در رسی
 «هسری خان»

د حیا خندا

زما خوښیری په خندا وگڼی رستا خندا
 لکه چه ستا ده هسی نه ده دپل چا خندا
 دینر دک زړه کښی دی بیاخه گر خدلی ښکاری
 په اننگودی راخوره شوه دحیا خندا

ایله چه مینه دی ښکاره راته په سترگو کښی شوه
 چه دی په سترگو کښی نغیری دادا خندا
 زما تبوس ته چه راخی نو په خندا راخه
 ناروغه زړه ته می په مینه شوه دواختدا

رښتیا چه مینه خو زپیری شی پاخه نازونه
 داوستی انردی نه و دپخوا خندا

دبیلنانه تباری به ټولی شوله مخی لری
 مخدی په شپه دخنو وگره دسباختدا

تن سبا هسی گریدلی زړه ته خیال راخی
 چه به آخر زمونږه مینه گری رسواختدا

سحر سبا بلبلان خکه خرسلام ته دگل
 چه بی لیدلی دغوټی دغوړیدا خندا

په کرس خندا دی نوره مگره وخت غماز غونډی دی
 مالره سرده په سرو شونډو د موسکا خندا

«حافظ» خوگری وی تراوسه د زپل خیری
 شوه بی په شعر کښی له کومه راپیداختدا

«حافظ»

د ناگور

خه لیکم

زه یم په شوگیر آموخته ستانقش و نگار لیکم و نگار لیکم
 خیال او فسر دواړو کښی زه پت غونډی اسرار لیکم
 کله د قدامت دی ستایم کله اوږدی زلفی دی
 کله دی دسترگو سره ستر گو ته دید او لیکم
 کله دی الفت یادوم کله دی د هجر غم
 کله دی د شونډو په سرونوم په المتخار لیکم
 کله دی دورو خو سره زه جنک وجدل کښی شم
 کله دی عجیبو غریب کله کلا نگار لیکم
 کله دی په مینه بند شم کله دی په به ستغ خواب
 هر عکس العمل دی گمراڼی گموره مزه دار لیکم
 کله رانه خنک کوی ته کله شی مړه غونډی
 زه «منت بار» دا که لیکم لری د جفاکار لیکم
 «منت بار»

لندی

که د شیدو لښتی یری سم کړم
 خزان وهلی باغ می نه نیسی گلونه
 راخه ، راخه چه سره کښیتو
 دنیا فانی ده بی پته نوی دینتو
 زده می بلبل مین پر گل
 خدای دی بلبل له کله نه جدا کړت



ورزش عجیب و تازا

خانه زیبایی

در امریکا یکی از ورزش های جدیدی که بیشتر رواج پیدا کرده بنام «رولر دربی» یاد میشود. این ورزش در نظر اول بازی ساده ای بنظر میرسد. دو تیم پنج نفری در حالیکه بوت های عرابه دار «اولر» بپا دارند مقابل هم قرار میگیرند هر دو گروه از سمت مقابل



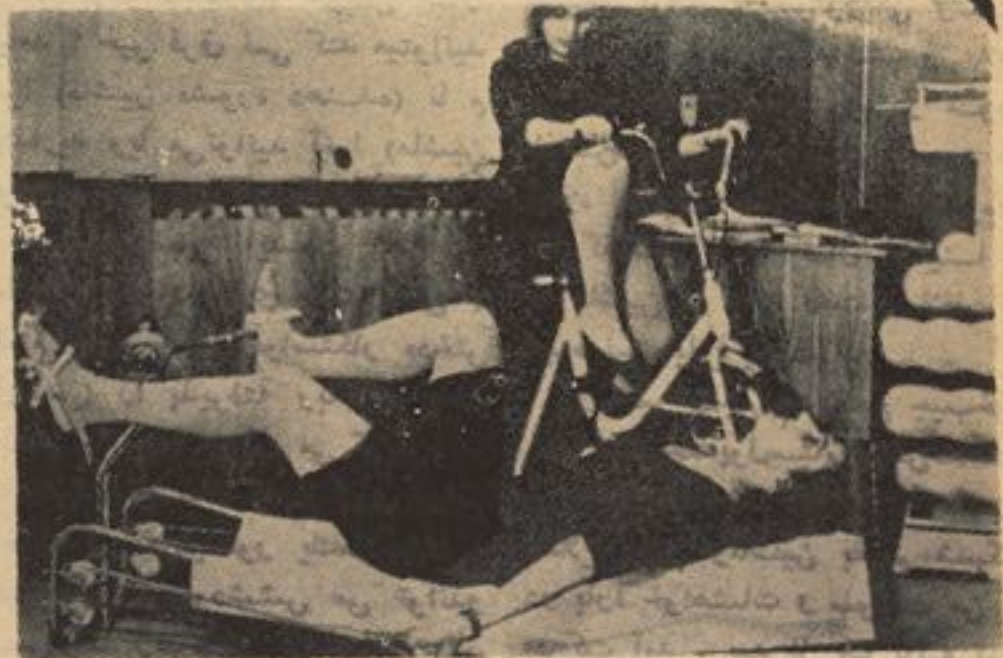
همدیگر بحرکت در آمده میخواهند جای طرف مقابل را اشغال کنند. سه نفر هر تیم بشکل حمل میخوانند جای طرف مقابل را بگیرند و دو نفر دیگر بشکل دفاعی (نظیر وظیفه بیک در فوتبال) نمی گذارند اعضای تیم مقابل در جای آنها قرار گیرند. در این بازی هر نوع خلاف رفتاری از قبیل مشت زدن حرف تیره کردن، لگد زدن، دندان گرفتن حتی دشنام دادن مجاز بوده بعضا اعضای یک تیم عضو تیم مقابل را از زمین بلند کرده در چقوری ایگه کنار میدان ایجاد شده می اندازند زمین شگستاندن دست و پا و سر طرف مقابل جز و امتیاز بحساب میرود. عجیب اینست که تماشاگران چنین مسابقات روز بروز اضافه تر شده میرود بخصوص وقتی که زنان در مسابقه اشتراک کنند (حتما آنوقت موی کنک و پرت و پوست هم مجاز است).

ورزشگاه می را بنام (خانه زیبایی) مسمی ساخته اند. در اینجا کسانیکه از طبابت سرشته ای دارند و در مورد اعضا بدن انسان معلومی دارند و یکمده متخصصین به علاج و تدای نواص اعضا می پردازند. نواصی که به اثر سبیل انگاری خود شخص و یا شرایط طبیعی بیضی می آید و باعث برهم خوردن توازن اندام میشود.

این مرکز تدای ناموزونی های اندام یعنی خانه زیبایی در صوفیه در کوه واسیل کولارف ۳۵ واقع شده، در اینجا عملیاتی صورت میگیرد و سالی در اختیار دارند که برای زیبایی صورت و اندام اشخاص با استفاده از دکتوران متخصصین و نرسی ها فعالیت هائی صورت میگیرد، کسانیکه از سن مرکز استفاده میکنند بعد از مدتی چنان تغییر اندام و قیافه داده بشکل زیبایی در می آیند که آدم را بفکر جادوگری می اندازد ولی عملیات آنساجادوگری نیست، این موسسه داغ هائی را که به اثر زخم ها بوجود می آید از بین برده کلفتی پوست و لکه های صورت را برطرف میسازد. مراجعه به این موسسه شکل تجارتی نداشته مراجعین همیشه از مشوره های دکتوران موسسه و وسایل آن می توانستند استفاده کنند. درین موسسه هفتاد نوع کمک به مراجعین امکان پذیر است.

موسسه سه شعبه دارد. شعبه اول آن درماتولوژی (جلد) است که درین شعبه طرق مختلف محافظه جلد از میان بردن لکه ها و برطرف کردن امراض جلدی مد نظر است. شعبه دوم شعبه جراحی است که عملیات جراحی پلاستیک در آن اجرا میشود. شعبه سوم عبارت از شعبه فیزیوتراپی یعنی تدای با اندام می باشد. در شعبه جراحی پلاستیکی نواص صورت را از میان برده بشکل طبیعی در می آورند. و نوشته هایی را که روی جلد بوجود می آورند از میان می برند و برای ابتکار از آله بنام در موابرزیو استفاده میکنند.

همچنان برای لاغر شدن و جلوگیری از چاقی وسایل و ادویه لازم درین موسسه در اختیار مراجعین گذاشته میشود. در عکس دو خانم را مشاهده میکنید که از وسایلی برای متناسب شدن اندام استفاده میکنند.



تیپ امریکایی

چون بیست و هفت ساله موتور سیکل سوار آلمانی بنام بوم آرتن ریکارد جدید جهانی را به تیپ امریکایی قایل کرد. او با ماسک و لباس مخصوص از تونل مشتعلی با سرعت صد کیلو متر فی ساعت با موتور سیکل گذشت. در عکس گذشتن موتور سوار را با سوار مذکور را از میان آتش مشاهده میکنید.



پله بیسو و اداست



میگویند (پله) فوتبالیست معروف برازیل که شهرت جهانی دارد آدم بیسوادی است، او نمی تواند بخواند و بنویسد. اما او بهترین امضاء دارد. از همین جهت مردم به اشکال مختلف بیوگرافی او را نوشته در پای آن امضای پله را گرفته اند و نشر کرده اند. لذا پله آدمیست که بیوگرافی های متعددی دارد. در عکس پله را که از بیسوادی رنج میبرد در حال نوشتن الفبا مشاهده میکنید.

ستاره موفق از سینمای اتحاد شوروی



کالینا یا تسکینا مکتب تئاتر ماسکو را بیابان رسانیده است. او تا حال در فیلم های متعددی بازی کرده از جمله در ۱۹۶۶ در فیلم (زنگه) و فیلم «بزن و باز هم بزن» در ۱۹۶۶ و در فیلم «انعکاس برف های دور» در ۱۹۷۰ بازی کرده است.

ترجمه: ذال

ماشین ازدواج

را داده و اگر بسیار از آن خواهش شود آدرس و تیلیفون دفتر رسمی او را نیز می‌دهد. و اگر باز هم از او بیشتر خواهش کنی، ماشین یک عکس او را نیز می‌دهد که در آن امضا بطور هدیه یاد گاری نیز وجود می‌داشته باشد. و راستی که این ماشین یک ماشین خیلی عالی است.

مز باکمال علاقمندی آرزوهای پسیکو لوژی، بیولوژیکی و فکری و معنوی خود را گذاشتم و علاوه بر آن اطلاعات بیشتری در مورد خوش بینی و بد بینی خود در باره فوتبال، اگزوستا نسیمالزم در آن گذاشتم و با کمال اطمینان به ماشین در باره دقت ملاقات و غیره نیز ابلاغ نمودم.

در اخیر راجع به وضع جیب خود که در آن چند پول سیاه پنداشتم و همیشه نخواهم داشت به ماشین اطلاع دادم و ماشین بقسم شهکار در باره خواهشات و سوالات من به حرکت آمد. بعد از یک ثانیه تمام ماشین علامت خوشبختی را بدستم داد. نام، تخلص فامیلی، آدرس و نمبر تیلیفون و عکس که در زیر آن امضا نیز وجود داشت. من با کمال علاقمندی باین ثروت معنوی متوجه شدم اما وقتی خوب نظر انداختم دیدم که ماشین باز هم نام، تخلص فامیلی، آدرس و عکس را که در زیر آن امضا بود عکس و امضای زن سالم که ذکر خیرش را قبلا به شما گفتم و البته میدانید چندی قبل با او دو باره ازدواج نمودم. اما با علمی صورت گرفته بود و باین سبب ما هر دو خوشبخت شدیم.

موضوع مطابقت و عدم مطابقت لازم نباشد.

بنا بران بصورت عموم، من با دقت کامل تمام ادبیات مربوط این فن را مطالعه نمودم و بسوالاتی که نزدم ایجاد می‌شد جواب پیدا می‌کردم. در نتیجه زیاد فکر کردن با خود بالاخره این طور فیصله نمودم که بدون (خواستگاری الکتریکی) از من نترسید. مثلیکه کلمه (خواستگاری) خوش تان نیامد؟ خیر فرق نمی‌کند میتوانید آنرا (ماشین مشوره دهنده) نام بگذارید و یا می‌توانید آنرا (ماشین توجه و رهبری) نام بگذارید.

اصل موضوع اینست که این ماشین (خواستگاری الکتریکی) تمام آرزوهای خواستگار و دختر (یا پسر) را پذیرفته و به‌کاند یدان (دختر یا بچه) جواب می‌گوید.

حقیقت اینست که از روی منابع خوانندگی من اینطور یک ماشین تنها در قنوری موجودش می‌تواند بس اما زندگی در آن اصطلاحات و بهبودی می‌آورد. اطفال ما در آزمایشات فزیک لابرا تواری خود شان این یک خواستگاری را از طریق امواج ترانز یستوری بوجود آوردند. باین ترتیب در طرف یک ثانیه. ماشین نام و تخلص فامیلی

از سپری شدن یکسال بواقعیست پیوست که مخالفت زنم در مورد گفتگو در باره اگزوستانسیا لیزم در وقت رخت شویی بصورت کلی باسطح فکری و سوالات من راجع باین موضوع مطابقت نمی‌کرد.

خلاصه اینکه من چندی قبل از خانم جدا شدم. اکنون شما می‌دانید که علت چه بود و چرا از زنم جدا شدم؟ اما اگر شما فکر می‌کنید که بعد از جدا شدن بازنم من سوگند یاد کرده باشم که دو باره ازدواج نخواهم کرد، واضح است که شما اشتباه می‌کنید. من بکسانی که مرا نمی‌شناسند اطلاع می‌دهم که من یک آدم خیلی اجتماعی و فامیل دوست میباشم من زندگی خود را بدون داشتن فامیل هیچ فکری نمی‌کنم. برای من زندگی در حال مجرد واضح بگویم خاصیت آهن ربایی خود را از دست می‌دهد.

باین نسبت من حقیقتا سوگند یاد کردم اما مخالف آن عمل کرده ام. بصورت قطعی سوگند یاد کردم و تصمیم گرفتم که همسر زندگی ام را تنها و تنها با اساسات و میتود های علمی تعیین و انتخاب خواهم نمود تا در آینده

در همین نزدیکیها من از خانم جدا شدم، جدا شدم به نسبت اینکه نفهمیدم چرا با او ازدواج کردم، خوب شما درین باره چه فکر می‌کنید، چرا! البته که روی عشق! من بایک دختر کم معلومات و بدون تحصیل و بکلی فاقد معلومات علمی و خصوصیات علمی ازدواج کردم. آمدم، دیدم عاشق شدم و ازدواج کردم.

باین اساس من حتی در باره چون و چرا فکر نکردم و نیز در باره اینکه چه چیزها را باید در نظر گرفت بچیت یک فرد معاصر بدان نیاندیشیدم. و حتی حاضر نشدم مطالعه در ادبیات مخصوص این فن کنم و بسوالاتی درین مورد متوجه شوم.

من در باره علم ساز گاری بیولوژیکی و علم سازگاری روحیاتی فکر نکردم، در باره علم ساز گاری فکری و معنوی مشترک هیچ فکر نکردم.

و این یک تصادف غیر علمی بسوی زندگی و سوالات مهم در باره زندگی بود که فوراً مرا بخود متوجه ساخت. و بعدا در باره آن دانستم. بعد از یک هفته برایم واضح و روشن شد که ساعت‌های زندگی مشترکم باز نم‌در آرایشگاه بسوی عدم ساز گاری بیولوژیکی با آرزوهایم در مسابقه فوتبال سوق داده می‌شود.

بعد از سپری شدن یکماه برایم واضح شد که سوالات زنم به حساب مصرف معاش ماهانه ام از نظر پسیکو لوژی با تصورات مهم من راجع به آزادی و استقلال ضروری پنداشته می‌شد. و بعد

دریشی قهوه‌ای

مشتری به خیاط!

- شما می‌توانید برایم یک دریشی بسازید که رنگ آن قهوه‌ای

که به شیر مخلوط شده باشد، باشد؟

خیاط که از این فرمایشش و رنگ متعجب شده بود آهسته جواب داد:

با شربنی و یا بدون شربنی؟

زیر یک سقف

ترجمه: رضا مودب

است! او که پسر است، سختش را تایید کرده گفتم:

- درست است، مثل اینکه پسراست!

پرسید:

- ترا چه شده است؟ توحی نمیدانی که طفل تو پسراست یا دختر ...؟!

- چطور می‌توانم بفهمم؟ ظلمت تمام هفته را در گودستان میگرداند و فقط روزهای جمعه به خانه می‌آید.

در این اثنا ساعت دیواری، ضربه دوازده نواخت پدرم گفت:

- ساعت ده بود؟ من به‌تعمیر نواقص میرسم:

- ده... من باید برای آزمایش نمونه کانکری یک تعمیر به فابریکه بروم.

پدرم گفت:

- خدا حافظ!

- به امید دیدار، امر نتوانستیم همدیگر را ببینیم گارتی برای من به پست بکس بگذارید!

- وقتی خانم خود را دیدی احترامات مرا تقدیم کنی.

- مادرم را سلام بگویند!

با عجله در دو جهت مخالف براه افتادیم، تصادف نیکی بود که او را دیدم اما یک چیز مرا شکنجه میدهد:

آیا کسی که با او حرف زدم حقیقتاً پدرم بود و یا گاکایم؟!

«پایان»

و میتوانم هر وقت که چهره‌اش را فراموش کنم تگاهی به آن بیندازم.

- بده ببینم... اوه! من این دختر را میشناسم مثل اینکه یکی دو هفته پیش او را که مشغول جارو کردن دهلیز بود دیدم من گمان کردم که مادوت او را استخدام کرده‌است به او پول دادم و او معلوم گردید که آزرده شده است!

- چرا از مادرم نپرسیدی؟

- تو فکر میکنی مادرت از ازدواج تو خبر دارد؟

جواب دادم:

- چنین گمان میکنم، چون برایش ورقه یادداشتی درین باره گذاشته بودم.

- ورقه یاد داشت؟؟ ... خودت نمی توانستی به او بگویی؟

- چطور می‌توانستم؟ او یا سر گرم خرید است یا گرفتار لباس شویی و یا به گلوییها ...

پدرم با اندوه گفت:

- من خودم او را خواهم دید، مادرت را برای آخرین بار چه موقع دیدی؟

- چه موقع؟ تقریباً یکماه پیش.

- باید پرسیده باشد! ...

- اگر راست بگویم، توجه نکردم اما من با لفت بالا می‌شدم و او از زینه پائین می‌شد.

در این وقت سا سا نجوا کنان گفت:

- پدر من ... دادم!

ظرف مخصوص را آوردم و سا سا نشست!

پدرم با لحن تعجب آوری گفت:

- عجب!! تو میگفتی این طفل دختر

راهم روپراه کرده ای؟

- البته موقعی که هنوز در انستیتوت بودم.

- کمی فکر کن آخر پسرمان تا حال هرگز به این فکر نیفتاده ای که زن خود را به من معرفی کنی!

- چگونه میتوانستم؟ غالباً او در خانه نیست، داکتر است تمام روزها با مریضان خود سرو کله میزند و از طرف شب نیز در کورس نو سنگ تدریس میکند!

خوب، امروز چطور است میتوانم با او آشنا شوم یا شاید امروز هم که جمعه است او کار میکند؟

- نه او جمعه‌ها کار نمیکند به کورس زیبایی می‌رود.

فریاد زد:

- بالاخره من میخواهم او را ببینم، او چه شکلی دارد؟

- نمیدانم از کجا شروع کنم... او قدم متوسطی دارد... شاید قد دراز بلند است، چشم‌هایش آبی است... نه گمان میکنم بیشتر خاکستری باشد... اما در باره موها... موهایش چه رنگ است؟

رنگ موهایش... کاملاً سیخ شده ام... رنگ... رنگ...

- تو عجب شوهری هستی!!

- برای شما آسانست که چنین چیزی بگویند... اما من از زمان عروسی تا بحال فقط سه بار او را دیده ام!

- تو میخواهی بگویی که حتی نمیدانی زن تو چه‌قسم آدمی هست؟!

- که گفت نمیدانم؟ من عکس او را دارم

امروز صبح موقعیکه از تشناب بیرون میشدم تصادفاً با پدر خود بر خودم، او همینکه مرا دید با خوشحالی فریاد زد:

- میشا!! صبح بخیر پسر!

- اوه، این شما هستید؟ سلام پدر!

پدرم مرا بگرمی در بغل گرفت و رویم را بوسید، آخر نزدیک یک سال بود که او را ندیده بودم، اما بر خورد ما طوری بود که فکر میشد دوری ما از یکدیگر از این مدت هم زیاد تر بوده است. تعجب نکنید! هر دوی ما بسیار گرفتار هستیم من شغل انجینری در یک دستگاه ساختمانی دارم و پدرم هنرپیشه تئاتر است، او مجبور است که دایمادر تمرین‌ها و نما یشات شرکت کند... و من نیز فرصت سر خاراندن ندارم... ملاقات‌ها، شرکت در سیمینارها، نظارت از ساختمانها و ...

پدرم گفت:

- خوب چطور هستی؟ درس انستیتوت را به کجا رساندی؟

جواب دادم:

- تشکر از اینکه پرسیدید، خوبم در بهار گذشته فارغ‌التحصیل شدم.

پدرم تعجب کرده بود گفت:

- اوه! راست می‌گویی؟ پس تبریک می‌گویم!

- در این وقت دروازه اطاق من باز شد و سا سا به داخل دهلیز آمد.

پدرم پرسید:

- این دخترک کیست؟

- او دختر من سا سا است!

- تو میخواهی بگویی که حتی کار ازدواج

آدم با انصاف

یکی از مجلات نامه‌ای به این شرح دریافت نمود: (سال پیش موقعیکه به مجله شما اشتراک کردم در یکی از شماره هایتان نوشته بودید که: هر کس از مطالب این مجله راضی نیست در پایان سال میتواند حق اشتراک خود را دوباره بگیرد. حالا چون من راضی نیستم لطفاً بولم را واپس بفرستید). اما در اخیر نامه خود اضافه نموده بود باین شرح: (ضمناً نمی‌خواهم شمارا از این بابت تکلیف بدهم پس تمنا دارم بعضی را که باید پس بفرستید بابت اشتراک سال آینده ام حساب کنید).

دلایل

پسر به پدر: آیا ظلم نیست که شخصی را نسبت اینسکه کاری را نکرده جزاً بدهیم؟

پدر: طبعاً ظلم است.

پسر: معلم امروز مرا نسبت اینکه کارهای خود را تکمیل نکرده بودم جزاً داد.

هوشپرکی

شوهر: من خیلی ناراحت هستم زیرا تصادفاً تکه آهستینم را قرت کرده ام نمیدانم چطور خواهد شد!

خانم: هیچ‌پریشان نباش خوب است که اقلاً یکبار در زندگی ات مرا تکلیف ندی و خودت بدانی که تکه‌های آهستینت در کجاست.



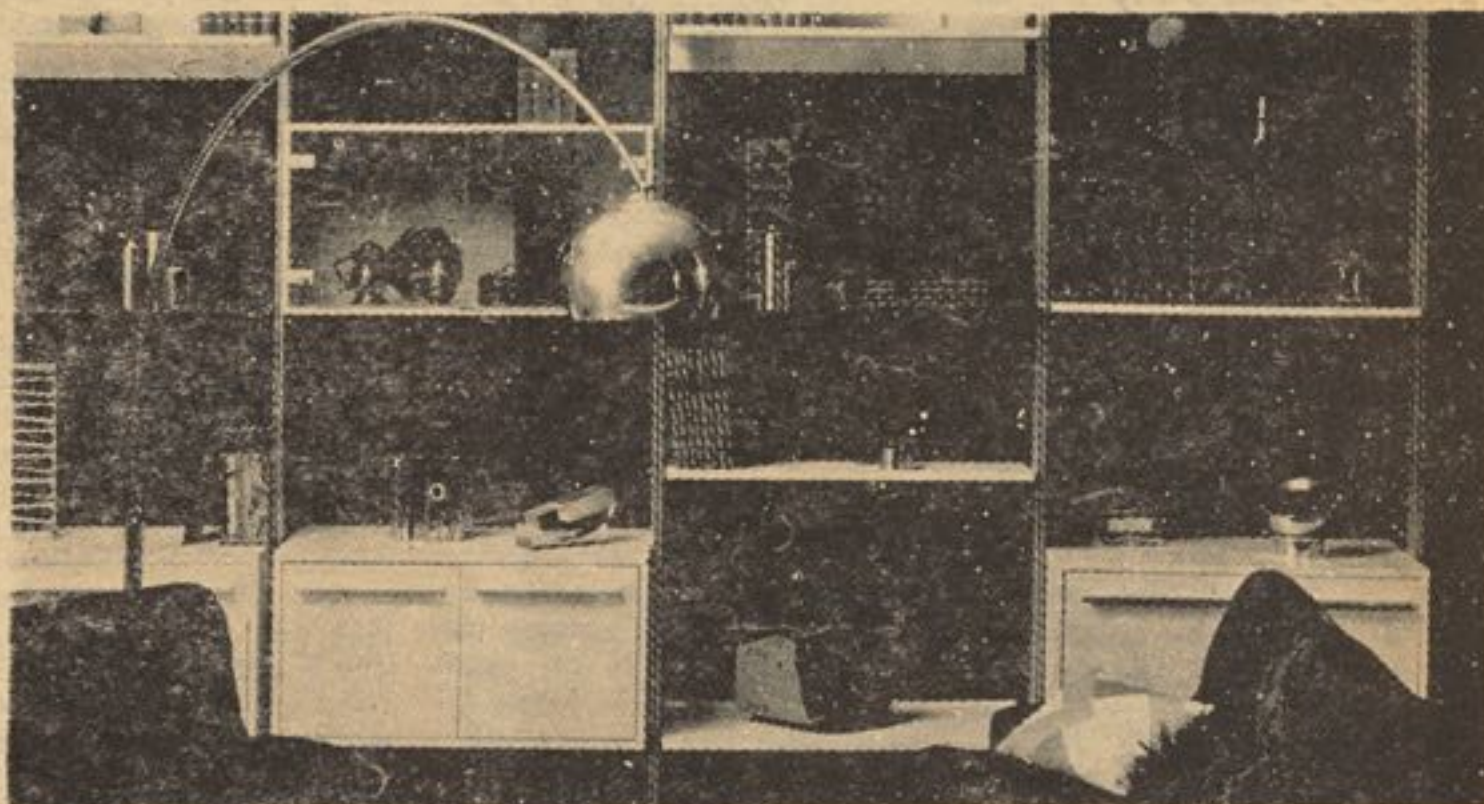


زنان و دختران



زیر نظر : سیما غواص

اتاق پذیرایی زیباتری داشته باشید



فرستنده :- سیده (پورسکندر)

سنگهای گرانبها...

ونشانها!

- الماس - نشانه عشق پاک و آشتی .
- زبرجد - نشانه عشق شدید و جاودانی .
- عقیق - نشانه پاکی و صمیمیت و راستگویی .
- فیروزه - نشانه پیوند کامل دو روح و دو جسم .
- لعل - نشانه خلوص کامل و وفاداری به عهد و پیمان .
- مرجان - نشانه زاری از عجز عشق آتشین .
- مروارید - نشانه آمادگی برای هرگونه فداکاری .
- یاقوت - نشانه وجدان پاک و روح حقیقت جو .
- زمرد - نشانه عشق کامل و امید به آینده مشترک .

دریک اتاق پذیرایی، بیش از هر چیز نظم و ترتیب و نظافت جلب توجه میکند. رنگهای شاد قرمز-سورمه ای و سبز تیره با مدلهای جدید، روح تازه ای به اتاق می بخشد. و شما میتوانید با کمی دقت و توجه با ابتکار های جالب، اتاق پذیرایی تانرا از اتاقهای دیگر متمایز کنید. در رنگهای لوازم سالن خود، هماهنگی را در نظر بگیرید اگر لوازم زینتی ویا کلکسیون اشیاء قدیمی دارید آنرا در قفسه شیشه ای قرار دهید. برای نور بیشتر و زیبایی اتاق می توانید از چراغهای رومیزی و یا پایدار استفاده نمائید. گذاشتن چند شاخه گل طبیعی در گلدان به زیبای اتاق تان می افزاید.

نکته:

انتخاب لباس

پیروی از مد به تنهای برای شیک بودن و زیبا جلوه کردن کافی نیست، بلکه مدتو ام با برا زندگی است که شما را شیک ، منظم و زیبا جلوه گر میسازد. انتخاب لباس مسئله ایست که به دقت و توجه بیشتری نیازمند است. پوشیدن لباس مناسب ، در زمان و مکان مناسب شما را شیک و زیبا جلوه میدهد. لباسی که به محیط کار می پوشید حتی المقدور باید ساده باشد. از پوشیدن لباس های بدن نما خود

«استیون» بهترین و سریع ترین وسیله برای پاک کردن رنگ ناخن است ولی متأسفانه باعث خشکی و شکنندگی ناخن ها میشود. برای از بین بردن این مشکل «استیون» و روغن بادام را به مقدار مساوی باهم مخلوط کنید تا بهترین و ارزانترین محلول برای پاک کردن رنگ ناخن بدست آید. به این ترتیب هم رنگ ناخن تان به آسانی پاک میشود هم ناخن هایتان نرم و قوی میشوند.



بقیه در صفحه ۵۸

دختران و جوانان



از کتاب روانشناسی برای جوانان

انگیزه‌های اجتماعی مشترک بین افراد



آدمی تمایل دارد با همسران خود زندگی کند و این چنان در همه افراد مشترک است و جدائی از دیگران چنان برای اکثر افراد دردناک است که بعضی پنداشته اند انسان اجتماعی آفریده شده است.

حقیقت اینست که موجودات زنده‌ای که برای بقامدتی طولانی بدیگران وابسته اند از جدا شدن از دیگران رنج می‌برند. به عبارت دیگر اجتماعی بودن شاید معلول این امر است و به همان نسبت که کودک آدمی در آغاز حیات بیشتر به دیگران نیاز مند است این حس نیز در آدمی قوی تر از حیوانات دیگر است.

عواملی که در محیط کودک نیازهای او را بر آورده میکنند کم کم در اثر یاد گیری مطبوع طبع او می‌شوند مادر در آغاز وسیله ای برای رفع نیاز مندیهای کودک است اما بزودی پیش او یکی از عوامل دوست داشتنی محیط میشود به همین ترتیب کسان دیگری که نیاز مندیهای کودک را بر آورده می‌کنند مورد محبت او قرار می‌گیرند و کم



من تنها پسرش هستم - راضی شد و ما ازدواج کردیم .
ومن وقتی به این آرزویم نایل آمده بودم تصور میکردم خوشبخت ترین مرد روی زمین هستم .
اما دریغ که اشتباه میکردم .
هنوز چند ماه از ازدواج ما نگذشته بود که متوجه اخلاق عجیب و تقریبا غیر قابل تحمل همسر م شدم .

میگوید چطور؟ ابله : همسر م زن عجیبی است و علاقه عجیب او به لباس های گرانقیمت و زیورات و آرایش آنقدر زیاد است که معاش من مصارف چند روز او را نیز کفایت نمیکند آنهم چه مصرف های بیجا .

متصدی صفحه جوانان :
احترامات مرا بپذیرید . آنچه را امروز میخواهم با شما در میان نهم، دردیست که از مدتها است رنجم میدهد . خیلی روی آن فکر کرده ام بدون اینکه به نتیجه ای رسیده باشم . واقعا دیگر بیچاره شده ام .

از مقدمه پر دازی میگذرم . جوانی هستم ۲۶ ساله که چهار سال از ازدوایم میگذرد . یعنی وقتی ۲۲ سال داشتم با دختر مورد علاقه ام ازدواج کردم . البته این نکته را هم باید یاد آور شوم که فامیل ما هرگز ما یسل به این ازدواج نبودند و بنا به اصرار و خواهش های مکرر من بنا چار پدرم - که

نامه‌های درد

لباسهای عجیب و غریب و مخصوصا بوتیم ای بلند که در این اواخر مد روز گردیده برای ما این پریشانی را بوجود آورده که خدا نخواسته جوانان ما به درد پا مبتلا نگردند .

پیغله زرمینه از لیسه زرغونه :
نامه شما که عنوانی مدیریست مجله تحریر یافته بود به ما رسید از حسن نظر شما که به مجله دارید نهایت تشکر امید داریم نظریات و پیشنهادات شما هر چه زودتر در مورد بهتر شدن مجله عملی گردد . در انتظار همکاری های بیشتر شما .

بناعلی حمید الله از لیسه نادریه :
شما هنوز جوانید و میتوانید با کار کردن و تمرین بیشتر بر این مشکل خویش موفق گردید . البته ورزشی چیزی نیست که بتوان پایک یا دو روز آن را کاملا یاد گرفت اینکار مستلزم یک سلسله مشق و تمرین مداوم و پابندی می‌خواهد و ما امید داریم که در آینده نزدیکی یکی از چهر های معروف ورزش کشور گردید .

به امید موفقیت شما .
پیغله آمنه :
باور کنید خواهر عزیز که ما هم با شما همعقیده هستیم . این



شاگردان ممتاز



نام : عبدالرحمن (حمیدی)
 صنف : چهارم شعبه مترو لوزی
 پوهنځی ساینس
 درجه : اول نمبر
 سن : ۲۳ ساله
 علاقمند : په مطالعه
 آرزو : میخواهم این رشته را
 تعقیب نموده و دوکتوری داشته
 باشم



نام : عبدالله
 صنف : یازدهم بلیسه حبیبیه
 درجه : اول نمبر عمومی
 سن : ۱۷ ساله
 علاقمند : به ورزش
 آرزو : میخواهم در آینده تعلیمات
 عالی تر داشته باشم

جان و این از همسر سومی اش جدا شد

تب ازدواج و طلاق در بین ستارگان سینما بیشتر از همه مردم دیگر دیده میشود. چنانچه چندی قبل شایعه شده بود که الیزابت تیلور از شوهرش ریچارد برتون طلاق گرفته و ازین چنین سخنان زیاد در باره ستارگان سینما شنیده میشود.
 در این اواخر جان و این ستاره معروف سینما که شاید کمتر کسی نباشد که این هنر پیشه معروف مرتبه نوبت کیست؟



همینکه معاش گرفتیم طرف چند روز آنرا صرف آرایشگاه، خیاط... و... می کند و ما مجبوریم مدت بیست و پنج روز دیگر را قرض کنیم.

باور کنید که از روز ازدواج تاکنون حتی یک پیراهن برای خودم نخریده ام... ایکاش به این راضی میبود... او دایم بمن نق میزند که لباس ندارد.

واقعا از دست این زن بستو آمده ام و نمیدانم چه کنم، از شما خواهش میکنم این مطلب را درین صفحه نشر کنید تا شاید زنهای مانند همسر من متوجه این اشتباه خود شوند و با این یله خرجی ها و بی بند وباری ها روزگار همسر بیچاره شان را تیره نسازند و کانون گرم خانوادگی را که بر ای آسایش و آرامش است به جهنمی غیر قابل زیست تبدیل نکنند.

باعرض احترام: س-ک

بای رسیدن

ک، ن، اسمعیلی!

شعر از سالی شما به اداره مجله رسید. چون روز ما در دور است لهذا فعلا از نشر آن معذرت میخوایم امید داریم که همکاری تانرا با ما ادامه دهید.

بناغلی محمد فیروز همدم معلم صنف دهم لیسه شیر خان کندز! شما خوب فهمیدید که: جوانان ماضمان ترقی و تعالی و پیشرفت کشور هستند و این جوانان هستند که میتوانند با تلاش های دایمی خویش مصدر خدمات برای کشور عزیز ما گردد.
 به امید مسو فقیهت شما.

مردی با نقاب بقره

تاینگای داستان :

گنتر مامور لایق پولیس به تعقیب سازمان بقره ها زندگی اش را از کف داد.

الک معاون کمیسر پو لیس به تشویق دیک گاردون به تعقیب مایتلند پیر که مرد در موزی است میباید. رای بنت جوان که نزد مایتلند کار میکند، به اثر تشویق لولا بسا نواپارتمان لوکس به کرایه گرفته می خواهد به خدمت خود نزد مایتلند پیر خاتمه دهد و تلاش خواهرش برای ادامه کار او نزد مایتلند به کدام نتیجه نمی رسد و او را ترک میکند.

دیک از طرف وزارت خارجه انگلیس مامور حفاظت یک سند میشود. اما اسناد از سیف منزل لارد فار میلی بطرز اسرار آمیزی به سرقت میرود.

موتر مقابل صورت گرفته سرانجام هر دو یک جا حرکت کردند الک با قاطعیت اظهار نمود گرفتارش کرد. اکنون او را به بهانه خلاف رفتاری به دفتر خود برده توقیفش می کند. این نحو بسیار ساده برای تعقیب و به دام انداختن اشخاص بشمار می رود. مخصوصاً برای کسانی که بخواهند از یک موتر تجارتنی برای انجام فعالیت های خود استفاده کنند. یک موتر تجارت که به امور شخصی می پردازند. هر چه دلش بخواهد میکند.

و هیچکس از رفتارش تعجب نمی نماید. اگر بدنبال مایک موتر یمو زین باشد مارا تعقیب کند. در آنصورت توجه هر مامور پو لیس را بخود جلب میکند. هیچکسی غیر از یک نفر مراقب در آن موتر سوار نبود اما دفعتاً به نظرم آمد که او خودش مرگ است که بدنبال مارا گرفته است. الک کلمات اخیر خود را بایک نوع ترس اظهار کرد.

دیک در جوابش پیشنهاد نمود: پس بهتر است سوار یک موتر بشویم. دیک طرفدار احتیاط بیشتر بود. و سه عراده تکسی را که آنجا ایستاده بود ندیده تکسی چهارم را که از راه عبور میکرد، متوقف ساخت.

دیک از الک پرسید: «شما هم با من می آید؟ من نمی خواهم که شما را درین لحظه تنها رها کنم. من یک اتاق خالی دارم اگر شما خواسته باشید، می توانم در منزل من استراحت کنید.»

الک بهمراه دیک گاردون جانب هارلی تراس روان شدند، پیشش خدمتی که دروازه را به روی آنها باز کرد، گفت: «یک نفر آمده و به انتظار شما نشسته است. تقریباً نیم ساعت می شود که آمده است - «اسمش چیست؟»

«جا نسن»
حقیقتاً جناب فیلسوف بود که بادیدن گاردون و الک از آرام چوکی بلند شد اینک آقای جانسن برای

ما بیرون رفت. یک بالا پوش نسواری رنگ به تن داشت.

الک با حالت بی اعتنا اظهار داشت «آخ، نی، او یکی از افرادی بود. اما شما اعتراضی ندارید اگر

بدنبالش میرویم؟» منتظر جواب دیک نشده، از بازویش گرفت و جاده عریضی را قطع کرده گفت: «منهم به آن فکر میکردم.»

یک موتر تیز رفتار کوچک فورد که نام یک خشکه شویی با حروف درشت به روی آن نوشته شده بود تا ایندم به آهستگی حرکت می کرد، با سرعت زیاد از پهلوی شان رد شد. الک با نگاه خود موتر را تعقیب کرد تا اینکه موتر به چهارراه ترافالکا در وایتیال رسید. در عوض اینکه به طرف چپ مقابل پال مال ویا به طرف راست به سمت ساحل دور بزند، موتر یک چرخش نیم دایره کرده، از مقابل آنها دو باره به طرف آنها نزدیک شد. الک خودش را دور داده یک اشاره نمود.

خفیه پولیس در بالا پوش نسواری رنگ که آنها را تعقیب می نمود فوراً در پایدان موتر بر آمد. یک گفتگوی شدید بین او و راننده

داشته باشید تا من بالدر بیچاره را به همسرش رسانده تسلیم دهم و تا نزد فرزندان نش که همه آنها یک یک به نام می شناسم برسانم آنگاه منم با شما می آیم.

دیک در حصه دروازه سمت وایتیال آنقدر معطل شد تا الک برگشته گفت:

«بلی شاید از مرکز سوارلی بما راجع شود، اما چاره چیست اما چیزی که راستی مرا ناراحت ساخته اینست که بالدر بینوا را در یک پرتو خیره قرار داده ایم و من اساساً نیت داشتم برای او خدمتی انجام دهم. این یک تجربه بسیار قدیمی بوده است که وقتی انسان میخواهد برای کسی عمل نیکی انجام دهد، کاری میکند که به ضرر طرف تمام شود در حدود ساعت ۱۰ روز بود و دیک از شدت

گر سنگی و کمبود خواب احساس بیحالی مینمود دیک حین عبور از خیابانی که بطرف هارلی تراس روان بودند، الک یکی دو بار به اطرافش نظر انداخت دیک که احساس وقوع خطر را مینمود پرسید: منتظر کسی هستید؟ من هم اکنون یک نفر را دیدم که از بدنبال

دروازه سلول ها گن دو پله داشت که هر دوی آن باز میشد و همین خصوصیت این سلول را از سایر سلولها تفریق مینمود و برای دروازه آن قفلی را انتخاب کرده بودند که برای صاحب منصبان پو لیس امکان آن میسر بود تا زندانی را پس از تکمیل تحقیق بدون آنکه زندان را به کمک بخواهند دوباره به سلولش برگردانند. قفل درین جرین نشکسته بود و همینطور دروازه ای که بطرف حیاط باز میشد نشکسته بود. فوراً ماموران پو لیس را تیلفونی در جریان موضوع گذاشت و تقاضا نمود آن افراد پولیس را که در مقابل دروازه های دفتر سکاتلند یارد پیره داشتند، جهت تحقیق نزد خود فرا خوانند.

مامور محافظ جلو سه کوی و روی هیچ کسی را ندیده بود که داخل عمارت شده باشد نفر موظف جلو دروازه وایتیال بخاطر آورد که در ساعت دو ونیم شب یک مامور پولیس را در حال خروج از عمارت دیده بود او کاملاً اطمینان داشت که مامور مذکور یک انسپکتر پولیس بود، زیرا یک کرج به پهلوش آویخته بود و هم بیاد آورد که آن مامور در سر شان نه اش هم ستاره داشت و حین خروج او محافظ برایش سلام کرده و انسپکتر سلام اش علیه گفته و تشکر کرده بود.

الک اظهار داشت: (حتماً ممکن است یکی از آنها بوده باشد اما دو تن دیگر شان چه شدند؟) درینجا هیچگونه اثری از آنها پیدانمود هر دو ناجی هاگن نا پدید شده بودند، مثل آنکه آب شده و در زمین فرو رفته باشند.

الک به حرفش ادامه داد: «برای پیدا کردن آنها باید شامه سنگ را داشت، آقای گلونل گاردون و اگر هنوز آنها در عمارت باشند، چقدر جای مسرت خواهد بود گلونل شما بهتر است به منزل رفته استراحت کنید من شب گذشته لااقل خواب کافی کرده ام. اگر شما کمی صبر

تعداد روحی که از صفات بر-
جسته هر فیلسوف بشمار می رود.
هر نوع ثبوتی را ارایه میداد یا
خیر، ولی او سخت بیک فیلسوف
شبهت پیدا کرده بود. آن مرد چاق
کاملاً از خود رفته بود، او باناراحتی
و حالت جنون آمیزی آنجا به روی
بازوی یک کوچ نشسته بود، عیناً
مثل همان روزی که دیک او را در
کلوب هرون دیده بود.

جانسون از دیدن دیک به هیجان
آمده اظهار داشت:
« امید دارم از مزا حتمی که
برای شما ایجاد میکنم مرا معذور
بدارید. آقای کلونل گاردون، شاید
من حق نداشته باشم که غم و اندوه
خود را به شما انتقال دهم. دیک
در جوابش گفت: «چرا، خوشحال
میشوم که شما دوست
دوست خود می شناسید. درحالی
که دست جانسن را فشار میداده
معرفی پرداخت. «آقای الگ را می
شناسید؟»

جانسن در پاسخ گفت: «ما دوستان
بسیار قدیمی هستیم. برای یک
لحظه رفتار محبت آمیز و دوستانه
اش دو باره زنده شد. دیک اظهار
داشت: «من باید هر طوری شده
ناشرتا بکنم چطور است اگر از شما
هم برای صرف جای دعوت کنم؟»

« به کمال میل آقای کلونل
گاردون. من امروز صبح بدون
نوشتن جای از منزل بیرون شده
ام. کلونل موضوع از اینقرار است
که او مرا بیرون کرده است.
دیک متعجبانه او را تگریسته اظهار
داشت: «چه؟ ما تیلند شما را از کار
برطرف کرده است؟»

جانسن با سر اشاره کرد: «آری.
وقابل اندیشه اینست که باوصف
معاش قلیل سالها عمرم را صرف
خدمت این شیطان پیر نمودم! صدها
هزار پوند حتی میلیونها پوند
با همین دستهای من آمده و رفته
است و در طول تمام این مدت
حسابات تا به آخرین دینار سرخورده
و کم و کسری نداشتم طبعاً اگر
حسابات بصورت دقیق تطبیق
نمیشد، بدون شک او فوراً موضوع
را کشف میکرد. او یگانه ریاضی دان
بزرگی است که در عمرم دیده
ام. و او دو مرتبه زود تر از هر
انسان دیگر حساب کرده و مینویسد»

جانسن با نهایت تعجب و تحسین
جمله اخیر را ادا کرد.

دیک به تعقیب حرفهای جانسن
گفت: « بسیار عجیب است که یک
انسان بایک چنین روش نا مطلوب
و اینچنین لحن درشت اینگونه بسا
استعداد باشد.»

جانسن جواب داد: « او همیشه
برای من اعجاب انگیز بوده است. اگر
شما حرف زدن او را بشنوید،
گمان خواهید کرد که یک جازوپ کش
سر سرک صحبت میکند. اما در حقیقت
او یک آدم بسیار فهمیده بوده دارای
تحصیلات عالی میباشد.»

الگ پرسید: « او می تواند
سنوات را هم بخاطر بسپرد؟
جانسن با لحن جدی پاسخ داد:
« البته که می تواند! او انسان عجیبی
است اما در بعضی موارد یک پیر
مرد نا مطلوبی بشمار می رود من
اینمو ضوع را حالانکه بخاطری میگویم
که مرا از خدمت خود اخراج کرده
است، بلکه عقیده من نسبت به او
همیشه همینطور بوده است. اما از
خوبی و ملاحظت اصلاً پی نبرده و
تصور می کنم یگانه خصلت انسانی
در او محبت و علاقمندی به آن پسر
کوچک است.»

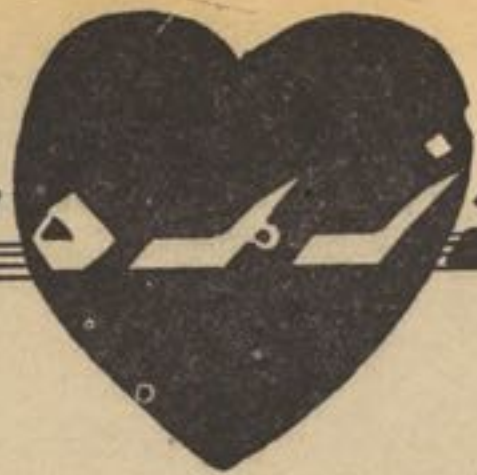
الگ با نهایت دلچسپی از او سوال
کرد: « پسر کوچک کدام است؟ »
جانسن جواب داد: « من شخصاً
او را ندیده ام. آن طفل راهیچگاه
با خود به دفتر نیاورده است
و نمیدانم پسر کیست؟ لکن اینقدر
شنیده ام که احتمالاً نواسه اش
باشد.»

یک وقفه ایجاد شد.
دیک آهسته اظهار داشت: « من
حال میدانم! او حق داشت این
را بگوید، زیرا در همان لحظه ذهن
او در باره بقیه و اسرار بقیه روشن
شد.»

دیک سوال کرد: « چرا شما را از
خدمت خود راند؟ »
جانسن شانه هایش را تکان داد:
« بخاطر یک موضوع کاملاً بیسوده
امروز صبح وقتی به دفتر رسیدم با
او مواجه شد م. یک اتفاق کاملاً غیر
عادی بود، زیرا او همیشه یک ساعت
دیر تر از سائر ما مورین به شرکت
می آمد و امروز برخلاف عادت وقت
تر از دگران رسیده بود. جانسن،
او بمن اینطور خطاب کرد. شما
ماد موازل بنت را میشناسید؟ من
جواب دادم که او را می شناسم
و طوری که شنیدم، او به حرفهایش
ادامه داد، شما یک یا دو مرتبه برای
بقیه در صفحه ۶۳



دلمه خبری



سخی انتظار

طبیعت پخپل ذات کی د بڼکلا
مظهر دی اود جمال زیږندوی، خود

بڼکلپتوب دپېژندنې ممیزه قوه کولی

شی چی بڼکلا درک کړی، وی

پېژنی اوتری لازمه استفاده وکړی.

دلونکو بوټی هم هغه بڼکلی بوټی
دی چی طبیعت یی پخپله آزاده سینه

روزلی او په پاکه هوا اورانه اوږوی

دارتی صحرا په غېږه کی پاللی ده.

خلقت له اسرارو ډکه لمنه لری خو
په ذات کی هرڅه له بڼکلا او مینې

څخه الهام آخلی، بصیرت، بینایی،
اود عقل لوی قدرت غواړی چی ښه

له (بد) څخه او بڼکلی له کر غېږن
څخه پیل کړی .

هو، لکه څنگه چی (حق) دحقیقت
معرفی او کمال نتیجه گڼل کیږی او

لکه څنگه چی (خیر) دارادی ازمویل
شوی په زړه پوره انجام دی، همدا

شانتي دمعرفت د حس ستر هدف
دبڼکلا پېژندنه ده او پس .

دبڼکلا تحسین دتصوراتو له یوی
ځانگی څخه شمیرل کیږی یعنی کله

چی یوه طبیعی منظره یا مصنوعی
پدیده تقدیر و گواکی داسی فکر کوو

چی بڼکلا دهمدغه مال یا (شی) ملکیت
دی او همدی پوری تعلق لری، مگر

ننله دغو څرکیو څخه استفاده انسانې
عالم پوری اړه لری او انسان دی

چی هغه په خپل اختیار کی راوی
بی ځایه نده چی دبڼکلا پېژندنه سی

دلونگین لرونه

دلونگین به لې راخیزه

شپه په اوربل کړه خرڅ دخولی واخله مینه

یوه پیغله وایی :

که لونگین کی تاثیر نه وی

بڼکلی زلمی به غروکی ولی گرځیدنه

کله کله چی دپخت دبیداری په

مرسته او دښه چانس او وخت له

برکنه دلزی شیبی دپاره دوه مینان

سره یوځای شی نو بی اختیاره سره

غیر په غیر شی مگر دبپغلی فکر

بیاهم درسوایی له ویری پریشان

بڼکاری او خپل ملگری ته په خاصه

لهجه داسی نصیحت کوی چی :

تینگه می مه ینه په غیر کښی

سبابه بوی دلونگین دڅخه څښنه

په هر صورت لونگ یو بڼکلی

ساده بوټی دی چی په خپل ذات کی

ډیر خصوصیات لری او زمونږ خلک

تروی اندازی پوری پری پوهیدلی

او تری گټه آخلی په همدی شان به

دطبیعت له نورو مظاهرو او مزایاؤ

څخه هم که خیر وی پوره استفاده

وکړی او خپل ژوند به پری په زړه

پوری کاندی دا هم دلونکو په هکله

خو په زړه پوری لنډی وړاندی کوو

اوتر راتلو نسکی گڼی پوری دزړه

خبری په زړه کی وساتو :

اوبه می چښی لونگ می تیرشو

دزړه پرسر می زرغونه دلونکونه

تور لونگین راته تیار کړی

سپینه سپینه باندی لونگ مزه کوینه

بیالونگین په ژړا داغی

ماته هیکل پرسپینه ځای نه را کوینه

یاری دتور هکله مزه کا

تور لونگین دی چی ځوانان بی پویونه

جانانه تاکه لونگ راوړ

زه به له خیاله لونگین په غاړه وپرمه

لاس به دی وترم په زلفو

په لونگین به دی وهم چی مردی کړمه

محبو بیت پیدا کړی او زیات

وختونه کیږی چی خلک تری دیوی

معطری بوټی په حیث استفاده کوی

اوهم تری زینتی کار آخلی، همدا

رنکه د درملو په حیث هم څینی

وختونه په لازمو موردو کی سی

استعمالوی .

دلونکو بڼکلی عطر دشاعرانو په

شعر کی هم ځای نیولی خو مینان

څکه ور سره حسد لری چی څنگه

دگرانی محبوبی دسپنی دپاسه یی

ځای غوره کړی دی. مگر هغه وخت

چی دلونکو لوگه شی نو ملگری ته

هم بلنه ورکوی، مثلا پدی سرو کی

کی چی استاذ سرآهنگ ورسلی دا

حال ښه تمیلیری .

که شو، دلونکو لوگه شو

که لومی گلوکړ، یاره تابه راوومه

خود زلمیانو غیرت هغه وخت ډیر

راپاریری چی دیار په لونگین بی بل

څوک تیری وکړی :

په لونگین می لړم خیزی

که نارینه

بی ژر پری وکړه گوزا رونه

د لونکو بوټی پسی لالهنده

گرځیدل نجونو ته دانسلو ورکوی

چه مین برخان تکلیف گالی اودیار

له خاطره غرونو ته خیزی اودا متاع

ورته پیدا کوی مثلا پدی لنډی کی

نامتو یوه (لیویک) وایی چی له مادی

څخه لوړه یوه بسیط پیچلی قوه ده

چی بڼکلا ته حرکت ور کوی او یسا

پری دپېژندنی اطلاق کوی .

د دی حقیقت څخه څوک انکار

نشی کولی چی بڼکلا دذهن اوتصور

په معیار ټاکل کیږی اود شیا نو

ذاتی خواص دډیرو کیفیتو نو څخه

ډکدی چی وخت په وخت را څپړل

کیږی او څرگندیری .

لونگ هم هغه شنه بوټی دی چی

دعطرونو کیفیت لری، خوږ بوی یی

دماغ تازه کوی پښتانه زلمیان یی

دټوپکو په یو نمونو قومیبی اود

چرمه دارو وا سکتونو د جیبونو د

پاسه ورته ځای ورکوی او یاخوبی

دشملی په څنگ کی نیغی بڼخوی

بڼکلی پیغلی او ذوقی نجونو یی د

پاولی دارو لمنو په کنار کی یسی

گندی او دلونکو امیلانو ته دبخملی

راتگ او مخصوصا داتن په وخت

کی دلونکو امیلونه هم ورسره خیزونه

وهی او په زړه پوری ننداره

جوړوی .

دغه بوټی له ډیرو پخوا زمانو

را هیسی په پښتنی کسول کی



ابن سینا تاکید مینماید که باید اداره جامعه توسط قوانین عادلانه ای که از طرف افراد جامعه قابل قبول باشد، تنظیم گردد، باید تمام افراد جامعه از این قوانین اطاعت نمایند. آنانیکه قانون را نقض و عدالت را پایمال میکنند، مجازات گردند. هرگاه سلاطین عدالت را پایمال کنند و یابرای اینکار مجال بدهند، مردم حق دارند علیه آنها بپا خیزند و باید چنین حرکتی از طرف تمام افراد جامعه تایید و پشتیبانی گردد (۲)

ابن سینا و علوم طبیعی :

ابن سینا که بهیرات علمی شرق و غرب عمیقاً آشنایی داشت توانست در راه ترقی و تکامل تمام ساحات فلسفه که در قرون وسطی یگانه علم محسوب میگردید، سهم برجسته ای بگیرد. ابن سینا به فلسفه طبیعت که انواع مسایل طبیعت شناسی را دربرمیگیرد، ارزش خاصی میدهد. علم طب و باارتباط به آن علوم نظیر آناتومی، روانشناسی، فارمکولوژی، جراحی، ریگنوسیسستم (علم تشخیص امراض)، حفظ الصحة و غیره درسایه ایجاد و بسط این سینا مراحل عالیتری کام می نهند.

ابن سینا به ارسطو چون استادی بزرگ اعتقاد داشت و از پیروان سرسخت وی بود، اما ابوریحان بیرونی را عقیده چینی بود که فیلسوف یونان باستان با اینکه اقبای نوینی در برابر دانش و فلسفه گشوده و ازین رهگذر خدمات بزرگ و فراموش نشدنی بجهان علم انجام داده و حتی بزرگ بر اخلاف خود دارد، در تمام نظریات خویش مصیب نیست.

او که بر اساس متود تحقیق علمی خویش بیشتر به تجربه اتکا داشت و نخست هر پدیده ای را بنظری شک و تردید میگردید و سپس آنرا نقادانه مورد بحث و ارزیابی قرار میداد، آثار ارسطو را نیز با شو و ولع پایان ناپذیر می آموخت و اندیشه های علمی او را مو شکافانه بررسی میکرد. بیرونی در جریان این تحقیق

بیک سلسله معضلات علمی بر خورد و با تضادها و تشبیهاتی در اقوال و نظریات ارسطو مواجه گردید. و لازم دید که این تشبیهات و معضلات را طی سوا لهای با ابن سینا که در عمق آراء ارسطو وارد بود در میان نهد.

طیب و فیلسوف بزرگ

ابوعلی بن سینا

تحقیق از: شبتاب (قسمت چهارم)

اودر زمینه کیمیا، معدنشناسی، هیئت ریاضی، دنیای نباتات و در زمینه مطالعات تحولات جیولوژیک، اندیشه های نوینی اظهار میدارد. این اندیشه ها بر این پایه استوارند که پدیده های طبیعی اساساً رئالیستیک دارند و بیوسسته در حال درگونی شدن اند. نظریات ابن سینا درباره پیدایش کوهها و درگونی سطح زمین در اثر گشت دوره های مختلف و درباره علل ظهور حوادثی نظیر زلزله ها و غیره بعداً در روشد و تکامل مستقل جیولوژی تألیفی بزرگ بخشید. اودونوع عامل را که موجب پیدایش کوهها میگردد، یعنی تصاعد زمین در اثر زلزله های شدید و یا تأثیر جریان آب بخوبی می برده بود. چنانچه میگوید: «طبیقات زمین متشکل از مواضع نرم و سخت میباشد. مواضع نرم توسط آب ساییده میشود و یابار آنرا میسند و مواد سخت همانطور بحال خود باقی میماند و در نتیجه (این عملیه) تپه ها و کوهها پدید می آیند».

اندیشمند بزرگ ضمن بحث در اطراف حوادث طبیعی درباره اینکه برخی مواضع روزگاری بحیره بوده و از همین جهت در طبقات سخت و نشورده آن بقایای حیوانات دریایی بجا مانده است، توسن اندیشه میدوانسد و در زمینه آتش فشانها معلومات میدهد. در زرفای اندیشه های ابن سینا بیرونی مسایل جیولوژیک نیز برخورد واقعیستانه پدیدید و تأییدگرگونی تدریجی آنهاخته است.

شعاعات ابن سینا در تکامل معدنشناسی نیز چشمگیر است، او مواد معدنی را به چهار گروه تقسیم میکند: ۱- سنگها، ۲- اجسام قابل ذوب، ۳- اجسام دارای سلفور و درگیرنده، ۴- املاح (نمکها). این تصنیف با کلاسیفیشن های جابر (۷۲۱-۸۱۵) و رازی (۶۷۵-۹۲۵) از پیشه فرق داشته در راه تشخیص خصوصیتهای مواد معدنی گام جدیدی محسوب میگردد و

تقریباً ۱۸ مورد استفاده دانشمندان و دانش پژوهان قرار داشت.

متفکر بزرگ در ساحه کیمیا نیز در راه تعمیم بخشیدن به معلومات پراکنده ای که در آن زمان وجود داشت، گام بر داشت، اثرهای متعددی نوشت و تجارب مختلفی انجام داد. اندیشه های او در زمینه کیمیا غرضی بعداً مورد تقدیر و اعجاب محققین قرار گرفت او پیروان کیمیای قدیم را که در پاره تبدیل نمودن فلزات عاری به فلزات گرانبهای می اندیشیدند، شدیداً مورد انتقاد قرار داد، گرچه ابن سینا در زمینه استرونومی «علم هیئت» از حدود نظریه ژئوسنتریک (مرکزیت زمین) بطلیوموس پلراتر نشاء ولی با آنهام کوشید روابط علمی درونی حوادث طبیعی را دریابد.

به ستر لوزی احکام نجوم و که زندگی انسان و پدیدیدهای اجتماعی را به حرکت و حالت اجرام سماوی مربوط میدانست، بنظر شک و تردید نگریست و بخاطر انجام دادن تجارب جدید در راه ایجاد وسایل نوین استرونومی مسامی بخرج داد. ابن سینا در زمینه گیاه شناسی بخاطر معلوم کردن خواص طبیعی نباتات، ایجاد و تدوین ترمینولوژی علمی مخصوص اینساحه دانش فعالیت خستگی ناپذیر انجام

داد و موکدا اظهار داشت تا پدیدیدهای عینی و واقعی بر اساس راسیونالستیک بر خورد صورت گیرد. (۳)

کتاب «الشفای ابن سینا» متضمن معلومات ارزنده و مهمی درباره انواع علوم طبیعی میباشد.

ابن سینا بعد از آنکه به خسارزم آمد و بحلقه علمی علی بن مامون (اکا د مسی مامون) پیوست، در زمره سایر دانشمندان آنوقت، با دانشمند معروف ابوریحان بیرونی نیز آشنا گردید.

هر دوی آنها در صف مقدم دانش و فلسفه پیشرو عصر قرار داشتند با اینکه هنوز در سن جوانی بودند، استعداد سرشار و خلاق شان از شخصیت پر نبوغ آنها حکایت میکرد و افکار عمیق علمی آنان از همان بدو امر تو جه حلقه ها و شخصیت های علمی را بسوی خود میکشاند.

در آن روزگار تعلیمات ارسطو بر تمام حلقه های علمی مسلط بود و عدول از خطوط اساس آن بدعت و انحراف پنداشته میشد.

بین این دو دانشمند در طرز تفکر و نحوه بر خورد بالفلسفه ارسطو تفاوت محسوس وجود داشت:

لذا اشکالاتی را که در زمینه مسایل ((کتاب السما و العالم)) کتاب آسمان و جهان) ارسطو برایش دست داده بود ضمن ده سوال و نیز معضلاتی را که در مسود ((کتاب الطبیعه)) ارسطو پدید آمده بود،

طی هشت سوال تدوین نمود و به ابن سینا فرستاد و از وی درباره آنها توضیح خواست. خلاصه سوالات بیرونی از ابن سینا چنین است:

۱- اعتراض بر ارسطو در باره صفت و شغل فلک و نیز امکان حرکت مستقیم و مستدیر آن.

۲- اعتراض بر ارسطو در مورد قدم جهان و در خصوص اشکالی وی درین زمینه بر سخنان پیشینیان.

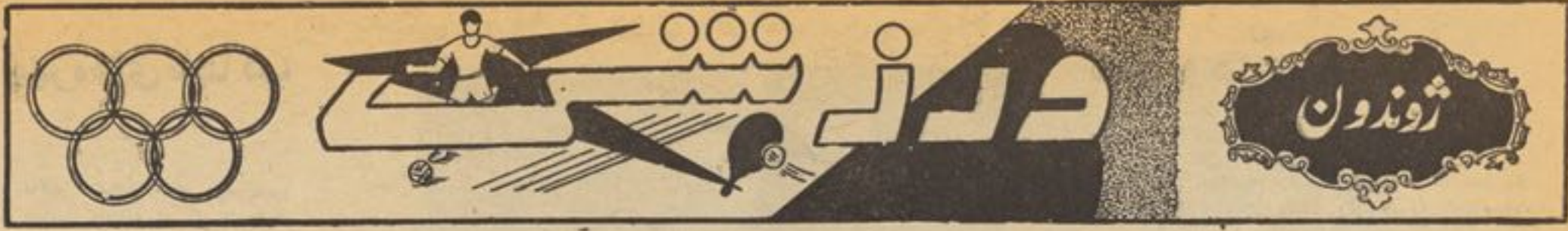
۳- اعتراض بر ارسطو و دیگر حکمای تقدم در باب جهاب ششگانه که از چهره های جهات را منحصر در شش دانسته اند.

۴- اعتراض بر ارسطو که چرا جز لایتنجزا را انکار کرده و چشم را متصل واحد دانسته است.

۵- اعتراض بر اینکه چرا ارسطو وجود عالمی را غیر از عالم محسوس را منتسب شمرده، با اینکه گروهی از حکما آنرا ممکن دانسته اند و بر این امکان وجود آن نیز واضح است.

۶- اعتراض بر ارسطو که چرا شکل فلک را کروی دانسته و گفته است که اشکال بیضی و عدسی در حرکت مستدیر بخلاصت چنانچه و حال آنکه ممکن است شکل فلک بیضی و عدسی باشد و خلا نیز لازم نیاید.

بقیه در صفحه ۶۰



تورنمنت آزاد پینگ پانگ به اشتراک ۵۴ ورزشکار

تصمیم وتقویه این ورزش در میان جوانان کشور ما که استعداد اددارند وداشته اند ولی نتوانسته تا به امروز آنرا تبارز بدهند .

در روز افتتاح تورنمنت جمنا زیوم لیسه نجات خیلی جالب توجه بود از چند جهت ، نخست آنکه شهریان کابل برای اولین بار شش پایه میز را زیر یک سقف ومسا بقات

دوازده ورزشکار را با همه شطارت های که خاصه بازیکنان پانگ پانگ میباشند در یک زمان مشا عده می

کردند . دوم اینکه با نظم وتر تیب خاصی مخصوصا شعار های زیباو جلی وعکسهای پینگ پانگ باز آن که بر زیبایی جمنازیوم افزوده

بود این تورنمنت رادو بالا تماشایی مینمود .

به هر صورت ما افتتاح ایسن تورنمنت را به امید دایر شدن بزرگترین تورنمنت ها از انواع ورزشها در همه نقاط کشور بفسال

نیک گرفته واین حرکت را یک حرکت نوید بخش برای همه ورزشکاران کشور میخوانیم .

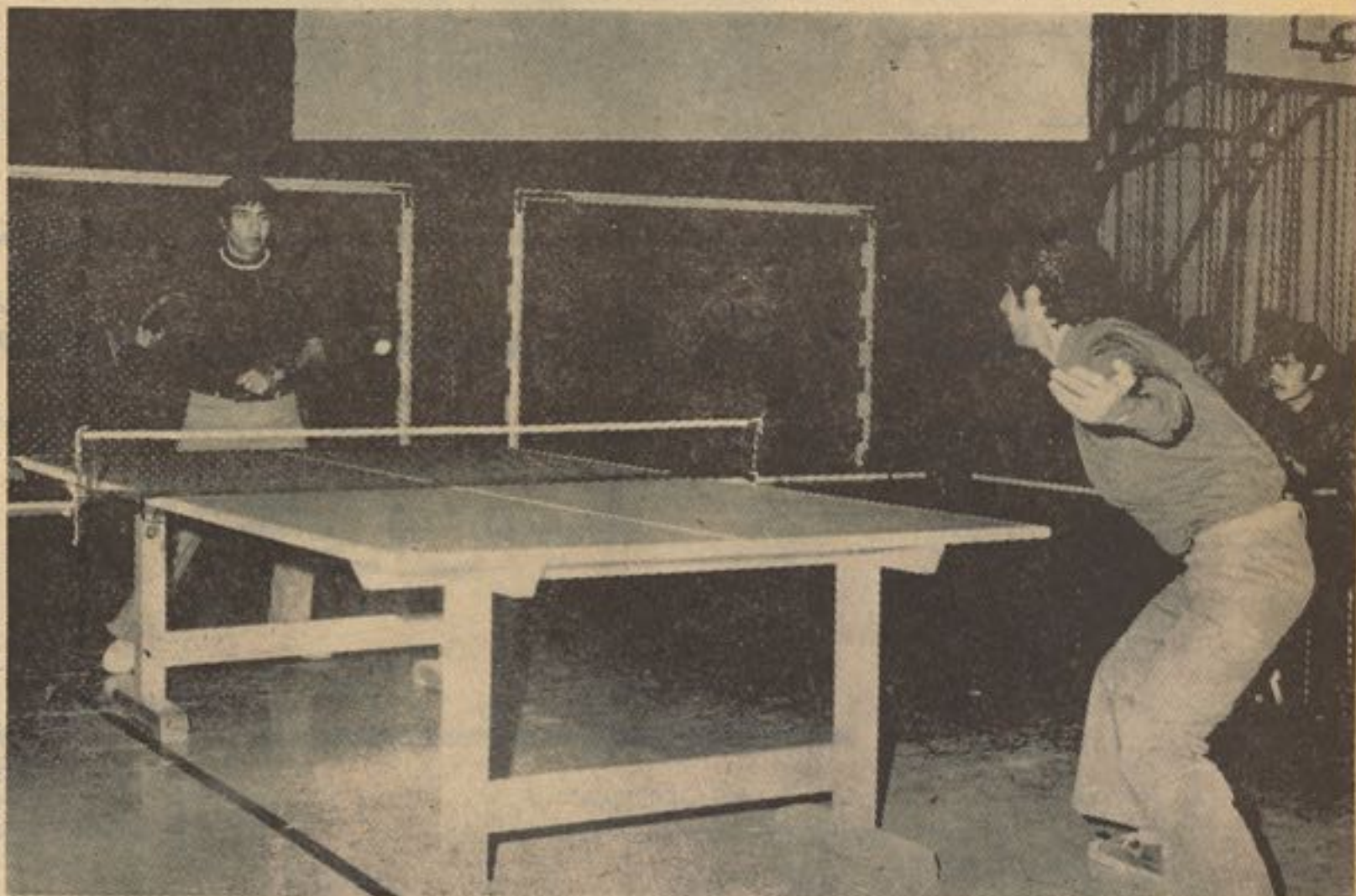
نمی شد ولی حالا که همه جا از همه و برای همه است برای اولین بار همچو تورنمنتی را در آن می بینیم که در ظرف ده روز بیش از هزار مسابقه در آن انجام می پذیرد .

مسابقه بخاطر آشنا بی بیشتر ورزشکاران با تکنیک ها وتخنیک های جدید این ورزش وهم برای

است که جوانان ورزشکار ما بتوانند جبران عقب ماندگی های گذشته را بکنند . شاهدبازین این ادعا افتتاح تورنمنت پانگ پانگ در جمنازیوم لیسه نجات است .

تعمیر جدید لیسه نجات که از چند سال بدینظر فاعمار گردیده بود روی بعضی ملحوظات ازان استفاده

روز ۱۴ دلو باز هم یک روز دلشاد کن برای حلقه های ورزش کشور بودروزی بودکه ورزشکاران ما به آینده بیشتر از گذشته امید واز می شدند ودر می یافتند که از این پس برای ورزش وورزش کاران ما و برای بروز استعداد شان را می باز شده است وزمینة فرا هم آمده



کدام یک موفق خواهند شد؟

در عکس زیر یکی از هیجان انگیزترین لحظات فوتبال رومی بینیدولی گمان میروم که گولکیپر موفق به گرفتن توپ خواهد شد در حالیکه بر عکس تصور توپ داخل گول می گردد وبا این گول المان غرب یک گام دیگر بسوی موفقیت برمیدارد و خود را به جام جهانی نزدیکتر می کند .

این مسابقه که در نوع خود یکی از پر شورترین مسابقات در کشور المان به شمار رفته در حضور بیش از شصت هزار تماشاچی در یکی از شهر های المان برگزار شده بود که تا آخرین دقایق نتیجه مساوی بود ولی در یک دقیقه اخیر گول دومی به نفع تیم المان غرب به ثمر رسید که نتیجه اش موفقیت و راه یابی تیم فوتبال المان در مسابقات جام جهانی سال ۱۹۷۴ - است .

با وجود آنکه المان منحیت کشور میزبان حق اشتراک را در بازی های جام جهانی دارد ولی اگر شکست می خورد نه تنها باعث دلشکستگی اعضای تیم آن کشور میگردد بلکه حیثیت تیم مذکور نیز به مخاطره می افتاد .



چهره‌های ورزشی

پیغله محبو به (پیکر د)

یکی از بر آوازه ترین و لایق ترین ورزشکاران در میان طبقه نسوان کشور در والیبال پیغله پیکر د است مو صوف کیتان تیم والیبال لیسه جمهوریت بوده و عضو فعال تیم منتخبه والیبال دختران معارف است پیغله پیکر د هجده سال دارد متعلمه صنف دوازدهم بوده مدت پنج سال است ورزش مینماید و تا کنون در بیشتر از بیست مسابقه رسمی شرکت ورزیده موصوفه معتقد است که بعد ازین ورزش رنگ و رخ جدید بخود گرفته و رو به پیشرفت خواهد بود .



بنا غلی محمد نبی

در میان ورزشکاران لیسه نجات یکی هم بنا غلی محمد نبی است که هم در میان ورزشکاران و هم در میان سایر متعلمین آن لیسه شهرت بسزا دارد .

بنا غلی محمد نبی که ازده سالگی به فوتبال علاقه داشت در همان آوان زندگی به فوتبال آغاز کرده و شامل تیم کبودگان آن لیسه گردید تا اینکه بعد از ابراز لیاقت و شطارت خود را در تیم اول آن لیسه رسا نیده و امروز از ورزشکاران خوب آن لیسه بشمار میرود بنا غلی محمد نبی که متعلم صنف ۱۲ لیسه نجات است متعقد است که با تشویق مردم و اولیای امور و پشتکار ورزشکاران به آینده ورزش خوشبین باید بود .



جمناز یوم همیشه و برای بسیاری

از رشته‌های ورزشی مورد استفاده قرار گرفته میتواند



در کشور های دیگر جهان در همه وقت برای هر يك از رشته های ورزشی از جمناز یوم ها استفاده میبرد تا هم جوانان ورزشکار مصر و فنی داشته و هم آنانیکه تازه به ورزش آغاز کرده اند بتوانند رشته بخصوص ورزش خود را دریابند . بد بختانه که ما اولاً جمناز یوم های متعدد نداریم و اگر هم داریم از آن استفاده کامل نشده بطور

مثال اگر از لیسه نجات بگوئیم دیده میشود که اگر تور نمنت پنگ پانگ در آن دایر نمیشد ممکن بود پیش از آنکه استفاده از آن ببرند از بین برود ولی ازین پس امید استفاده زیاد را از وسایل کم و انگشت شمار در کشور داریم .

هندبال

یکی از رشته های ورزشی که گاه گاهی ورزشکاران کشور ما را نیز بخود مشغول میدارد هندبال

است ولی با تاسف باید بگوئیم که در این رشته چندان موفقیتی نصیب جوانان ما نگردیده که علت عمده آنرا میتوان عدم دایر شدن تورنمنت هادری نمود دانست و از جانبی چون شور و هیجان فوتبال را ندارد میتوان گفت که نه تنها این رشته ورزشی تا حال به پایه فوتبال نرسیده بلکه هرگز نخواهد رسید با آنهم توجه مقامات ورزشی کشور را درین رشته ورزشی جلب نموده آرزو می کنیم تا هر چه زودتر تورنمنتی درین رشته ورزشی دایر کند تا باشد که هم ورزشکارانی در این رشته نیز داشته باشیم .



موقعیکه یکی از بازیکنان توپ را به دروازه حریف میزند

جدول کلمات متقاطع

اولاد - ۷ - مرتبش عدد دارد - اتم شکسته -
شهری نزدیک تهران - ۸ - جایی در مکه -

هدف - درشتی و تندی کردن - طلا - ۹ -
یاد بود آینه - انسان و غزال - ۱۰ - معشوقه -

۱۱ - کله است - قلب - موجود افسانه ای -
میکنند - ضمیر اشاره - بندی - رفیق -
۱۲ - دروازه پستو - گو دال تاریک و غلط
پاس نمک را دارد - نوامیس - ۱۳ - مرتبش
اسم کوچک بکن است - خودش قطار آهن -
۱۴ - تعداد - ۱۵ - واحد - ۱۶ - مخترع چاپ
تکرار حرفی - اولین انسان - ۱۷ - پسونده
جمع - از بین رفتن - تبه و علامه روی لباس
۱۸ - این پستو - همان پسونده - تکرار

حرفی - ۱۹ - خط وصف - نپی رفتن - اشاره
دوره کتابها - نزدیک آب است - ۲۰ - میخواره -
سکه نیست - ۲۱ - تورا - جانش مشهور

است - ۲۲ - طرف راست - ۲۳ - از سفایین
شوروی - همان جوی - ۲۴ - خا مو شانه

نگاه کردن - مصرف با نقطه مساکت - ۲۵ -
قمر زمین - زینت شده - جراح پیوند قلب

۲۶ - دو حرف همجنس - آماده - جورب
کلمه بی معنی - بلی - ۲۷ - جزء ترازو -

بزرگترین جایزه - خانواده - هنرمند هندی

۲۸ - دست آموز - دهلیز دندان - امام - کم

هندی - جوی آهنی - شراب - ۱۹ - آذارا
هستند - پر نور تر - محل فروش اشیاء
کوهکن معروف - ۲۰ - میزنند تا موترچالان
شود - بافتاری - غوغا و هیاهو - مرکز
فاریاب - آدم پولدار -

عمودی :

۱ - تنبل - هدف تیر - آله دهقانی - آله
نجاری - ۲ - خوردن عربی - ظاهر تر است -
خودم - هنر پیشه هندی که به کابل نیز

آمده - ۳ - کافی - همانند - بندی - جمع
متکلم با حرفی تکرار - پس دادن - ۴ - شتاب
است اگر سر چیه کنید و اولش حذف نمائید -
از اعداد - در واژه - در میدان هواپی

بجوید - ۵ - چهره - چیز برا بد دانستن -
وطن - ۶ - فردای طولانی - بل ناقص -

واحد سطح - پدر کلان - جمله و هجوم -
خلاصه برج ایتالیا - حرف نفی عربی - ۹ -
دانش و فرهنگ - مزد و حق الزحمه - ۱۰ -
همان فلز - خواننده مشهور فرانسه -
درنده - کلمه سوالیه - ۱۱ - شیامیتوازد -
چشم پت - جزئی از زمان - ۱۲ - چیزیکه رد

شده باشد - از اولاد است - ۱۳ - حرفی
از انگلیسی - کشور آفتاب آغوش کم است -
تماماً - حرف نهاد - ۱۴ - جو شکار میکند

پاز گشتاندن - در سر است - ... آنست
که خود بپوید - ۱۵ - منسوب به یک
ولایت غربی - مال سرکه است - از کشور
سیرالانکاست - همچون شب است - ۱۶ -

اصطلاحیست معادل نافع - یازدهم در آخر فعل
مصدری است - حسد - ۱۷ - دخترش میاست -
چنگال کردن - بد بین هستند - به قبرمان

میدهند - ۱۸ - نار - حرف نفی عربی - ستاره

افقی :

۱ - بزرگترین شهر کشور - عقیده داشتن -
روز نامه یکتا - ما در زبانهای اروپایی -
پسر پدر کلان - ۲ - کیمیا - بند یه صحرای

و بیابان - حیوان کردن دراز - ۳ - دانه
خوشبو - قبر مان بوکس که در همین روزها
شکست خورد - پیامبری - به خواست

خداوند «عربی» - در اول همین ستون است -
۴ - آواز بره - امر رفتن - فلتز یستند

معکوس حاوی مواد منفجره است - تکرار
حرفی - ۵ - به یاد بود او این جدول طرح
شده - همین - ۶ - نظم دادن مادر عرب -

حرف نفی دری - اسب «پستو» - پرور دگار
عالم - همین کلمه - حسد میورزد اما املای

آن غلط است - ۷ - نصف شهباسه آسیا
افتیدن - موقعش است - روپاه کوچک - ۸ -

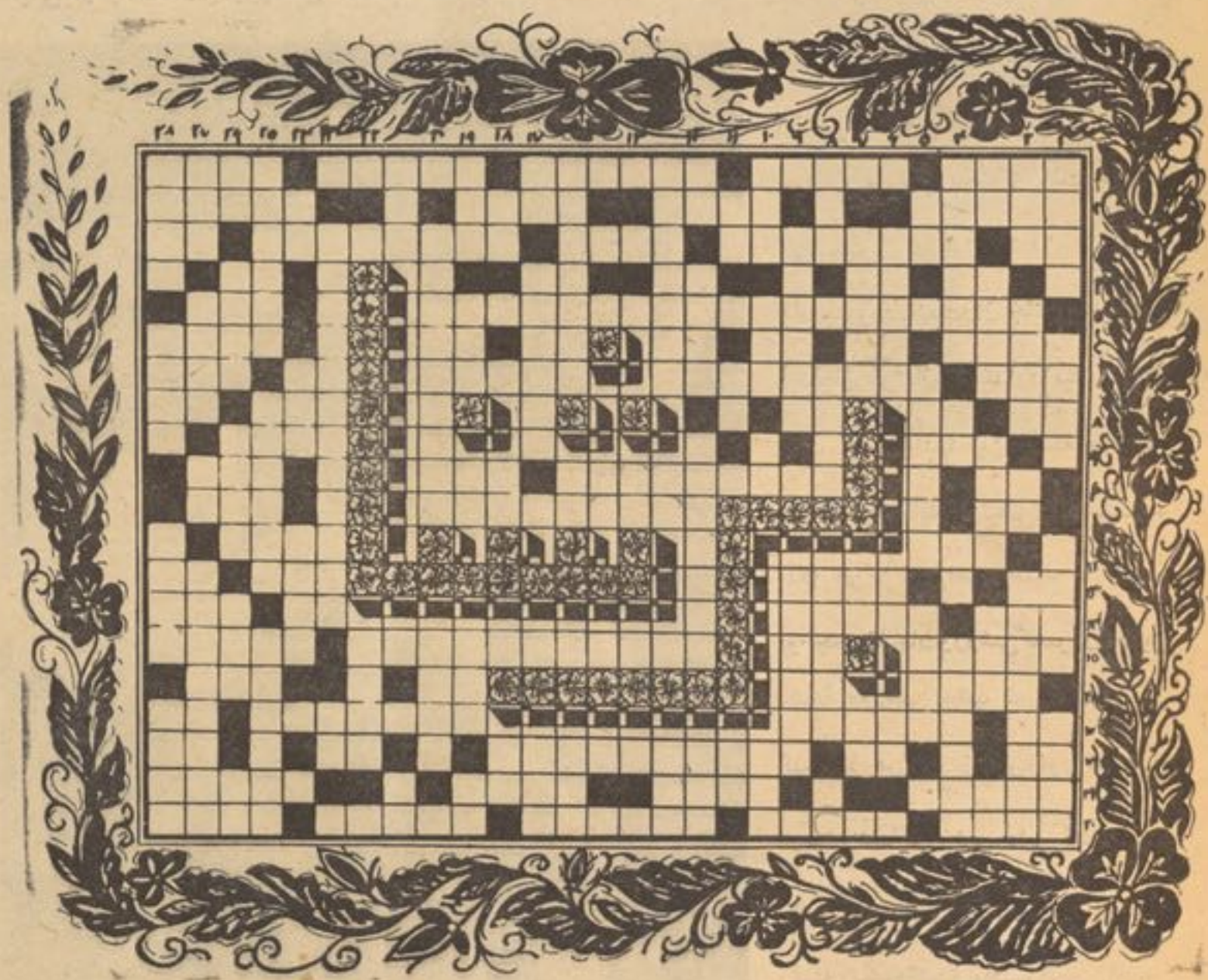


HORSE - BRAND - SOCKS.

باپوشیدن جوابهای زیبا و
شیک اسب نشان نه تنها به اقتصاد
ملی خود کمک میکنید بلکه باعث
تقویه صنایع ملی خود هم میشوید.

برای يك نفر از جمله کسانی که موفق به حل
جدول میشوند بهکم قرعه يك سبت جواب

اسب نشان و پنج جوهره بوت پلاستیکی
وطن جایزه داده میشود .



طرح از: صالح محمد کپسار

سمبول‌ها و کشورها

هر کدام از این ساختما نها در کدام کشور بنا یافته است جواب صحیح خود را برای ما بنویسید!

36



کدام يك؟



در گذشته سه‌طرح از بايسکل را در زمان های مختلف از موقع اختراع آن مشاهد می‌کنید برای ما بنویسید که کدام يك از آنها ابتدا بی‌ترو کدام آن انکشاف یافته تر است؟!

اعدادنا معلوم

به این حروف لاتین توجه کنید هر کدام آنها در اینجا بعوض عددی نوشته شده است آیا با استفاده از علایمی که در بین آنها قرار دارد اصل اعداد را پیدا کرده می‌توانید؟

AAL	+	RE	=	AST
RO	+	AR	=	ST
OS		LS	=	R

آیاسی شناسید؟

شخصی را که عکسش در اینجا به نظر شما میرسد اولین شاعر ریایلیزم انگلستان است و در هفتم اپریل ۱۷۷۰ در کوکر موث متولد گردیده طفولیت خود را در کنار دریاها و کوه‌های زیبای لیک دیستر-یکت سپری کرده، آغاز واقعی مکتب ریایلیزم را در انگلستان زمانی می‌دانند که مجموعه اشعار او بجا پ رسید و آن سال ۱۷۹۹ میلادی است این شاعر مدتی را نیز به مسافرت پرداخت، اشعار او بسیار ظریف و آمیخته با تخیلات فر اوان شاعرانه است او در ۲۳ اپریل ۱۸۵۰ اوقات یافته، با این نشانی ها آیا او را می‌شناسید؟



جواب سوالات



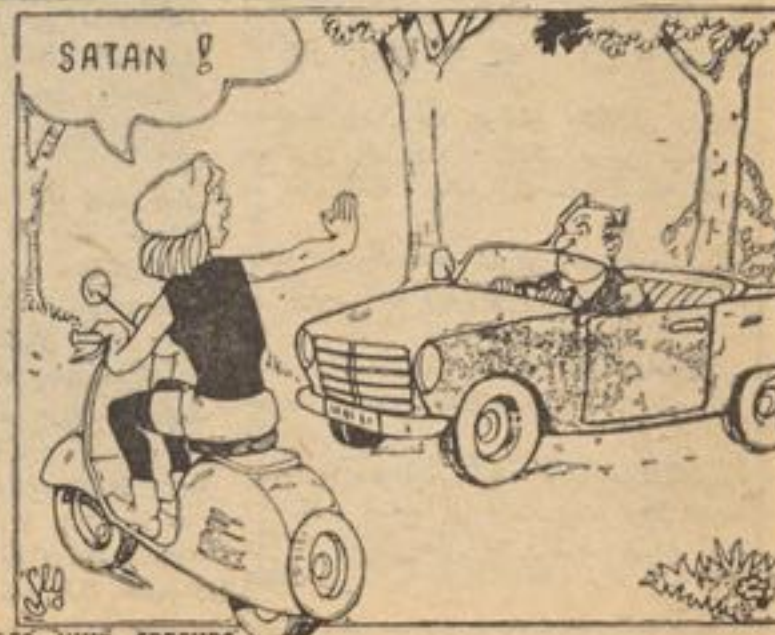
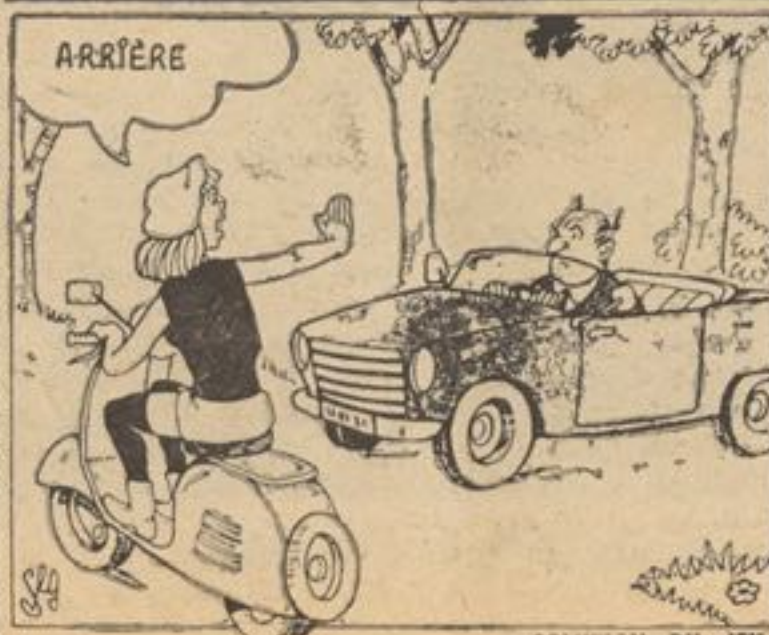
حل جدول شماره ۴۰

ب- شماره (۴۱)

- ۱- مرتبه‌ای با دیگران فرق دارد.
- ۲- عکس جای پای از مستر انگ در سطح کره ماه است.

هشت اختلاف

اگر چه این دو تصویری باهم کاملاً شبیه معلوم میشوند ولی در حقیقت باید دیگر هشت اختلاف دارند اختلافات را پیدا کنید.





هزار و یک

رقابتی که خطرناک است

وقتی در همین موتر هایی که به سه پاراه میروند و نمیدانم آنرا یکتا میگویند یا تریس یا یکل یا کدام چیز دیگر سوار میشویم دم چون برگ بید میبزد، شما که میدانیید مخلص شرف-دوک چه آدم بادل و جراتی هستم و هیچگاه مانند بید های نازک از باد های بیاری نلرزیده ام و اگر بیاد داشته باشید از وفور جرات و جسارت یک وقتی بایک بچه صنف پنج در صحنه و کور خود بینای مردم آنوقت قلم جنگی هم کرده بودم، اگر بازم بخاطر داشته باشید چندین بار جسارت کرده در جواب نامه های دختران بدون ترس از بیروت و پوست شدن چیز هایی نوشته بودم، در ضمن از حیوانات درنده و از جمله پای همسایه ما هم نمیترسم .

حال شاید تعجب کرده باشید که با وجود اینچه جسارت و شهوت و دلوری چرا از این موترهایی که به سه پاراه میروند میترسم . اکنون خدمت تان عرض میکنم .

هر بار یک درین سه عرابه ای هانشسته ام متوجه شده ام که در یوران تکسی آنها را آزار داده اند و در ضمن خودم هم چندان وزنی ندارم و این موترها هم مثل اینکه کار دستنی بجای صنف چهار باشد سبک و کم وزن است . موقع وزیدن باد ترسیده ام که عبادا شمال مراباریکشا و راننده اش از سرک پرانده در میان حوض فواره های روبروی خیاب رستوران است بیندازد و در آن حوض «عمیق» غرق شوم .

یک روز که عجله داشتم در یکسانی ارژان قیمت هم پیدا نشد یک تکسی نشستم تا خود راه محل مقصود برسانم . دینم در یور تکسی در جاده هاریکشا جلان هارا آزار میدهد و به اصطلاح بچه ترسانک میکند . به در یور تکسی گفتم:

« خلیفه هوش گو... نزدیک بود ریکشا را بایک امیلیق به پیاده روی بندازی . در یور تکسی آهی از دل کشیده گفتم . صاحب خدایین ریکشا هارا کم کند تا ما رانصف کرده اند .

در اینجا بود که سرخی بدست آوردم، مانند الفرد هیچکاک در صحنه داستان پولیس ژوندون انگشتر را روی لب گذاشته چین های پیشانی ام را زیاد کردم و به فکر پرداختنم بعد نمیدم که ها ... موضوع ازینقرار است ...

یعنی موضوع ازینقرار است که بین رانندگان موتر های سه پا و موترهای چهار پا رقابتی وجود دارد و هر کدام خیال میکنند طرف مقابل نصف تان او را خورده است .

از همین لحاظ بعضی از رانندگان تکسی ها در مواقع مناسب آن موترهای پفکی را بگمان دانه میدهند .

به راننده تکسی گفتم :

« خلیفه در یور تکسی جان... حال اگر راننده ریکشا نصف نانت را خورده و همراه او پیکشیداری و یا تونصف نان او را خورده ای و او با تو برادر کشتگی ... تقصیر من و امثالم چیست ... وقتی که بخوامی آسیبی به ریکشا برسانی مشتری او یعنی کسی که در ریکشا

نشسته و میخواهد زودتر بکارش برسد و هیچ تقصیری ندارد هم آسیب می بیند.

در یور تکسی خندیده گفتم :
« نی آغای گلم ... ما خو تکر نمیکنیم ... کسی ره او کار هم نکندیم اما بازم شده اینباره انصاف بنه ... سواری ماره نصف ساختن ... گفتم :

« اصلا خدا همگی را انصاف بدهد ... شما تکسی در یور هاهم در یک قدم راه از مردم سی افغانی مطالبه میکنید . بعد ازین گفتگو ها سگری به راننده تکسی تعارف کردم که پذیرفت، بعد قصه ها شروع شد و باهم صحبت میکردیم . زنی گسه خواستم از تکسی پیاده شوم یک نوت بیست افغانی بوی دادم .

در یور تکسی که به اصطلاح رفیق شمس بود گفتم:

« برویروا نداره آغا ... گفتم : نه ... حتما باید پول بگیری .

ای آنکه بر شکسته ...

در تمام شب برف سنگینی باریده بود صبح وقتیکه از خواب بیدار شدم باید با سجده جای خورده بدقت مجله میرفتم . البته آن روز روز رختی بود ولی مطبوعات خاصی مخصوص آنها بیکه در موسسات نشراتی کار میکنند باید بخاطر چاپ شدن فوریه های مجله و یا نشریه ها خود سری به مطبعه بزنند . در راه چند بار لغزیدم دوسه قدم دور تر از من مردی روان بود، موقعی که پشت لغزیده افتادم آنوقت مرد مذکور قاف قاف خندید .

من خیلی از این موضوع عصبانی شوم هنوز چند قدم نرفته بود که آن شخص هم تعادلش را از دست داد و زمین خورد، « بر شیشه من هم خورد سنگ روزگار »

آنوقت نوبت من بود که بکنم ولی دینم که به اثر خنده شاید تعادل را از کف داده یکبار دیگر زمین بیفتم . بخورد .

خاطرات جلال آباد

اینبار احمد غوث زلمی بازم خاطرات سفر جلال آباد را نوشته است بخوانید نیست: دروازه حویلی تک، تک شد، رفتم دروا باز نمودم . لاله کو مقابلم سبز شد . بعد از احوال پرسى به داخل آمده و پهلوی بخاری نشست و گفتم که بسیار خنک خورده است منم رفتم و برایش چای درست نموده آوردم و باهم نشستیم و از هر دوی سخن گفتیم . بالاخره لاله کو برآیم گفتم که میخواهد یک دو روز به جلال آباد برود و تبدیل هوا کند اگر وقت داشته باشم همراهش بروم . منم برایش جواب مثبت دادم و از خانه یکجا بزم جلال آباد برآمدم چون در سر ویسپاخیلی ببر و بار بود لاله کو پیشنهاد نمود تا به کدام تکسی به پل محمودخان برویم و گریه

سرویس های شهری با لاشود خدا ناکرده قیرغه هایش خواهد شکست . من یک تکسی را ایستاده نموده بعد از چند لحظه چنه زدن حاضر شد ما را به پل محمود خان برساند . وقتیکه به پل محمودخان رسیدیم بسواغ موتی های جلال آباد شتافتیم ، آنجا چند موتر سرویس ووالگا و تویوتا ایستاده بود لاله کو برآیم گفتم که به تویوتا برویم منم قبول کردم و هر دو یکجا به موتر تویوتا بیکه آنجا آماده حرکت بود سوار شدیم ، دو نفر آمده پهلوی ما نشستند ازین دو نفر یکی آن نام خدا کی فربه بود که جای ما را بکلی تنگ ساخت در ضمن چو کسی ما گتجایش چهار نفر را نداشت لاله کو گفتم از وضع سرویس های شهری گرده هم وضع این موترها بد تر است .

ازینکه به چه جنجال موتر ماسواری گرفت وجه مشاجرت لغز بین در یوران در گرفت میگذاریم . وقتیکه به جلال آباد رسیدیم لاله کو از شیشه نظری به سرک انداخت در سرک کودهای ریک و سنگ مانند نظرش را جلب نمود که مرا هم متوجه ساخت گفت فردا آمده می بینم چه گپ است چون حالا هوا تاریک است .

در صحنه مخاریات جلال آباد از موتر پیاده شدیم چون لاله کو گرسنه شده بود در یکی از رستوران ها داخل شدیم از آنجا بیکه خودیم و جطور بود مالکین رستورانها که بین هم در صحنه بلند نمودن صدای لودسیکر، گرامافون خود از چه نوع رقابتی کار می گرفتند که نه تنها باعث ازیت مشتریان خود می شدند بلکه رهروان را نیز مجبور می ساختند تا گوش ها خود را نزدیک رستوران که رسیده پینه بمانند نیز میگذریم .

بعد از صرف طعام رهسپار هوتلی شدیم وضع اینطور هوتلی را خودتان میتوانید حدس بزنید فردای آنروز بعد از صرف ناشتا به سیر جلال آباد برآیم اما کدام چیز جالبی بنظر ما نخورد با آنها همانطور مثل سابق

بی هیوه و بی گل . وقتیکه در حصه وسط شوی رسیدیم منظره جالبی نظر ما را جلب نمود و این همان منظره ایست که شام در یور لاله کو آنرا خیال کسوز های ریگنوستک نموده بود .

سابق در همان حصه یک پارک خیلی کوچک بود که حالا آنرا به شکل حوضی در آورده اند که در بین حوض سنگهای خود رو کلانی قرار دارد و نیز تبه خسوردی در یک کنار حوض همراه با سنگهای خورد و کلان ساخته اند که زیبایی آنرا دو چند نموده است . از یک نفر بیکه آنجا معروف مراقبت کاریگران بود و خود را « فلک ناز» معرفی نمود پرسیدم چه وقت به این کار اقدام نمود دیدم و چه وقت کار این منظره قشنگ به پایان میرسد . آقای « فلک ناز » در جوابم چنین گفت: « چهل روز قبل به نظریه نیک آقای باروال ششم

جلال آباد شروع به کار نمودیم و شاید تا نزدیکی های عید سعید اضحی کار آن بی پایان برسد و نیز اضافه نمود که هر روز از ساعت هشت صبح الی دوازده شب کار میکنیم و هم یک رستورانی را در پهلوی حوض در نظر گرفته ایم که گنجایش دوسه پنجاه نفر را دارد . من و لاله کو هر دو ازش تشکر کردیم به مسیر خود ادامه دادیم .

آن شب یکی از رفقا ما را بزور مهمان نمود و از ما پذیرائی خوبی نمود . فردای آن شب از منزل دوست ما بعزم کابل حرکت نمودیم وقتیکه در جای ایستگاه قبلی موتر های کابل ، جلال آباد رسیدیم از

موترهای کابل خبری نبود از یک نفر که آنجا بود پرسیدیم موتر های کابل از اینجا نمیروند در جواب گفتم که خا لا موتر های کابل از سرای وزیر گل میروند ، پرسیدیم سرای به کجاست ؟ گفتم: که به گادی ها بگوید شما را می رساند .

لاله کو کمی عصبانی شد و گفتم: بابا چه حال است بیخی ماره سر گردان میکنی . گفتم: لاله کو جان حوصله داشته باش . آمدیم و به یک گادی کینه و فرسو ده سوار شدیم بعد از طی نیم ساعت راه در

ایستگاه موتر های کابل در خارج شهر جلال آباد رسیدیم در آنجا بنو تری سوار شدیم چون نزدیک شهر بود نان چاشت را نیز در رستورانیکه در همان سرای بود خوردیم اما چه غذائی ، جایتان خالی خوب کیف کردیم .

در رستوران از یکی پرسیدیم چرا ایستگاه را نقل داده اند گفت که نمیدانم لاله کو بازم گفت که : والله خوب کار نکرده اند زیرا باعث درد سر فروان مسافرین میشود باید ترافیک جلال آباد یا کدام مرجع مسئول دیگر

توجه خیلی خیلی جدی در اینباره بنماید، به لاله کو گفتم من نیز نمیدانم شاید چاره بی

بسنجید زیرا حالا پرستی مشکلائی را برای مسافرین پار آورده . یکی در بین صحبت ما در آمده گفتم شاید از خاطر اینکه آنجا

جانبو و اینجا ساحه سرای کلان است اینکار را کرده باشند لاله کو، در جوابش گفتم : بیاد دگه سرای کلان بخواهند در همان شهر هم سرای های کلان موجود است که ازش استفاده نماید . بعد از خوردن نان بطرف کابل حرکت کردیم . در کابل بعد از دادن وعده ملاقات به لاله کو ازش جدا شده و بطرف خانه روان

صفحه دوستان

از: عبدالباری (میهن یار)

نخستین شعر من

روزی که بود در سر من خاطرات
خوشی

من با صدای پای جوا نان رهنورد
بر خاستم زجا
کردم قلم به کف
همت گماشتم زبهر سرود و نوای
شعر .
تا آورم بیاد

شعر تو و ترانه زیبا ی زندگی
اما دریغ وحیف !
بر گفت مر حاسد و ظلمت نگر به
من
کی میشوی تو شاعر و مرد بیان
نظم ؟

صد حسرت و فسوس !
کاین آدم نادان و بد نهاد .

او می نخواست تا بشوم من
شسیر شعر .

اما امگر
عزم یولا دین من .
بر گفت این سخن :

بیا بر خیز ای انسان دردانگیز!
قلم بردار و کاغذ گیر و تحریر
کن .

صد ها، هزار ناله و فریاد زندگی .

قلم بردار کاغذ گیر و برپا شو .
که گردد دور از میهن .

جهالت ، فقر و بد بختی .

• • •

شود تحکیم و استوار .

نظام نو ، قیام ، نو جهان نو .

• • •

و در فر جام کار خود .

شود فیروز و فر خنده .

سیر کاروان ملت افغان .

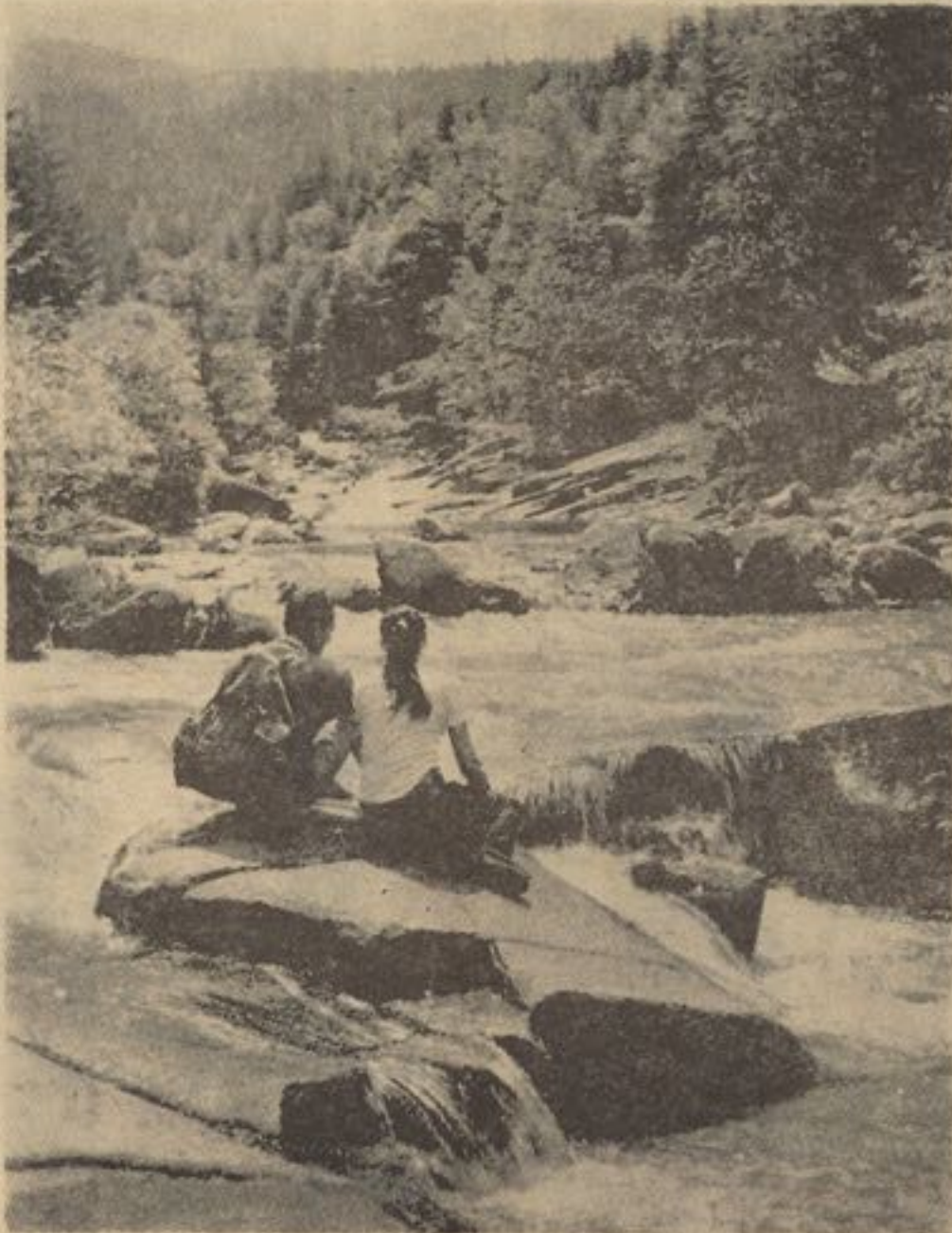
شود قایم و پایدار .

نظام نو به ملک ما .

خوانندگان گرامی !

صفحه دوستان ، صفحه تازه ای نیست که از این شماره در مجله
ژوندون می بینید . چنین صفحه ای قبلا نیز بنام های دیگری بوده است
عرض از گشایش این صفحه چه در گذشته و چه حالا این بوده است که
آثاری از خوانندگان و علاقه مندان مجله ژوندون را که در صفحات دیگر
قابل استفاده نیست درین صفحه منعکس شود و پیوند ژوندون
با خوانندگان و علاقه مندان مجله مستحکمتر گردد . ازین پس مادر
هر شماره این صفحه را خواهم داشت و بر گزیده آثار دوستان
را که آرزو مند چاپ آن هستند در اینجا خواهیم آورد البته خواهم
ما از نویسندگان صفحه دوستان اینست ، آنچه را که برای چاپ می
نویسند تو چه داشته باشی که برای دیگران نیز قابل استفاده باشد .

این عکس جالب را با شرحی که در زیر آن می خوانید دو شیزه ثریا - ق
برای صفحه دوستان فرستاده اند .



سبزه و آب و گوشه خلوت و رازهای عاشقانه

اینهم قسمتی از:
نوشته هما نظری

نجات از ظلمات

در ظلمات ، در تاریکی ها ، دست
و پا زدن رنج آور و شکنجه دهنده
است .

وقتی انسان از کودکی ، قدم به
جوانی میگذارد و آنوقت حس می
کند و در می یابد که در پیرامونش
جز سیاهی و رنج و بد بختی نیست
درمانده و بیچاره میشود . درماندگی
برای اینست که ممکن است این رنج
و بد بختی را پایانی نباشد و بیچارگی
از این است که امکان دارد نوری بر
این سیاهی نتابد . ناامیدی فکر
و اندیشه و زنده گیش را در چنگال
میگیرد و او را از زنده بودن سیر
میسازد و شب و روز را برایش طاقت
فرسا میسازد همه آن حد که آرزوی
کند کاش زنده نباشد و کاش نفس
نکشید .

اما ، مگر میشود نفس نکشید ؟
مگر میشود زنده نبود . انسان برای
نفس کشیدن و برای زندگی خلق
شده است ، زندگی بی که بر از
تلاش و کوشش برای نجات از ظلمات
باشد .

بعد ناگهان در یک سحر گاه این
انسان غرق در سیاهی و ناامیدی
می بیند که ظلمات راه به سوی
روشنایی ها ، بسوی سپیدی های باز
کرده است و ناامیدی جای خود را
به امید هاداده است امیدهای فراوان

برای مردمش و برای کشورش امید
هایی که زندگی بی
بر از شادمانی و شاد گامی از مغانش
خواهد کرد ، آن زندگی بی که در
آرزویش بوده است و در خواب
میدیده است .

و در رو یا برای خودش مجسم می
کرده است .

کتابخانه

در شماره های گذشته خواندید:

«واندا» دختر است که در شرکت عطر فروشی یک وکیل دعوی بنام «ژیو» کار میکند. و تصادفاً در آنجا یک همصنفی سابق دیگرش را که «موریس» نام دارد و یک بچه دلپسند است ملاقات میکند. «موریس» و «واندا» متقابلاً به یکدیگر ابراز دوستی نموده و بعد از چندی باهم از دواج میکنند. یک روز «واندا» میگوید که انتظار طفلی را دارد و دیگر نمیتواند کار کند. اما «موریس» بخاطر معیشت خود و همسرش در پهلوی درس، بعد از چاشت کار میکند و اینک بقیه داستان:

سرنوشت





ماشومه اوښکه،

ښکلی پسرلی و. هره خوا، غرونه او رغونه شنه او زرغون ښکا ریدل ددښتو په پستو ځمکو یا ندي سره دغاټول گلان ټو کیدلی وو او هر زولې به یې په کتنه د خو شالی احساس کاوه او ددغو ښکلومنظرو او رنگینو گلانو په لیدنه به یې دپسرلی له په زړه پوری موسم څخه دشکرانی او خو ښی احساس خرگنداوه.

خو پدغه ښکلی پسرلی کښی «اوښکی» دخو ښی احساسنه کاوه هغه خواره به چه هر وار دخپل کلی له ماشوما نو سره مخامخ شوه چه ښکلی جامی یی اغوستی او هره خوا یی په خو ښی سره لو بی کولی نو حیرانه به ورته پا ته شوه.

داځکه چه په هغه پسرلی د اوښکی مود سخته ناروغه وه. هغه دی ته اړه وه چه دخپلی مور دبستر خوا ته کښینی او د هغی په دارو درملو کی لاس اړ و نه او مرسته ور سره و کړی. ځکه د «اوښکی» مور پرته له هغی بل څوک نه لرل. او میړه یی دوه کاله دمخه مړ شوی و. او «اوښکه» خواره یی یتیمه پر یښی وه. هغوی ته پرته

دخدای له هیلې نه بله لاره نه و پا ته. پاس آسمان و، لاندی ځمکه. کله چه یی مور ښه وه، نو به یی یوڅه پیسی گټلی او په هماغه پیسو به یی سره گزاره کوله: د خلکو سره به یی کارونه کول، د خلکو او چم گاوند استو گنو کالی او جامی به یی مینځلی او پدی توگه به یی دخپل ژوندانه دگذران لپاره پیسی گټلی. خو کوم وخت چه یی مور ناروغه شوه نو دا غریبه، یعنی «اوښکه» حیرانه پا ته شوه چه څه وکړی. هیڅ لاره ورته پا ته نه وه چه دخپلی مور، او خپل ځان گذران یی وکړی شی.

هغه ورځ مازیگر همدا چه د هغی

مورد تپی له زوره سر پټه پریو تله نودی له خانه سره سوچ و کړ چه څه و کړی.

خو شیبی یی ما شوم ذهن له راز راز فکرونو سره مشغول و. تر هغو چه یو وار یی د «پیرو» آکا زوی خیال ته راغی. او پداسی حال کی چه مو سکی وه، نو په خفا سته یی خان د «پیرو» آکا تر کوره ورساوه «پیرو» آکا یو غټ چای بر خپلی مخی ته ایښی ووادیدوی غره پیا یی له خنډی نه ئی غوړپ چای خښه او یوه نیمه پوښتنه به ئی هم له خپلی پوډی میرمنی «شایی» نه کوله.

پدی کی و چه «اوښکه» له وره څخه ورننوله او په ډیر ادب سره ئی له «پیرو» آکا سره پوښتنه او ستړی مشی و کړه.

«پیرو» آکا چه دټول کلی خلکو پیزانده اود هغه ښی گذاری ټول خو شاله ساتل نویی په مینه مینه د «اوښکی» دستړی مشی ځواب و و واره او خپل خنک ته یی کښینوله. او وروسته تر دی چه یوه پیا له جای ئی ورته واچوی پوښتنه یی ترینه وکړه:

«اوښکی» لوری خنکه راغلی؟ اوښکی بیاهم په ډیر ادب سره ورته وویل:

«آکا مورمی ډیره ناروغه ده. «پیرو» آکا په خواخوږی سره سر و خوخواه او ورته یی وویل چه:

«بچی خبر یم... خدای دی مور جوړه کړه. زه څه کولی شم. څه مرسته دی پکار ده چه در سره ویی کړم؟»

«اوښکه» چه ډیره غیرتسی او میرمنی نجلی وه «پیرو» آکا ته یی ځواب ورکړ:

«آکا زه له تاسو نه بله مرسته نه غواړم یواځی دو مره پوښتنه درڅخه کوم چه زه کولی شم

ستا له زوی «غمی» سره هر سهار دغرو لمنو ته ولاړه شم او گلان را ټول کړم او په ښار کښی یی خرڅ کړم؟

همدا چه دا خبره «پیرو» آکا د «اوښکی» له خولی واو ریده نو ډیر زیات خوشاله شو اودهغی په غیرت او میړنتوب یا ندی یی شاباسی ووايه. او دا و عده یی ور سره وکړه چه سبا سهار وختی به «غمی» ورسره ولیږی چه گلان ټول کړی اوښار ته یی دخرڅلا و لپاره یو سی.

سبا سهار همدا چه د «اوښکی» مورله خوی به سترگی پرانستلی نویی چه هرڅه خپلی لور ته غږ کړه هغی ځواب ورنکړ. آخریی له ځان سره پریکړه وکړه چه ښا یی هغه په خسو پسی وتلی وی.

خو تر غرمی یی لاره ورته وڅارله اوهغرا معلومه نشوه... ورو ورو یی دپریشانی احساس وکړ. له خپل بستر نه پاڅیده او ځان یی دانگړتر سوپی پوری ورساوه. اود گاوندی لورته یی ور غږ کړه:

«گلالی... گلالی...» او چه هغی ځواب ورکړ نو دی پوښتنه ترینه وکړه چه «اوښکه» چیری تللی ده.

هغی ځواب ورکړ چه:

«هغه سهار وختی د «پیرو» له کوچنی زوی سره غره ته ولاړه چه گلان ټول کړی او په ښار کښی یی خرڅ کړی.»

نورد «اوښکی» مور څه نه وویل خو په زړه کی یی ډیر یشانیسی احساس کاوه. او هغه ورځ یی تر ماز دیگره په همدی پریشانی کی تیره کړه.

ماز دیگر و چه دوه کړب شواو «اوښکه» کور ته ستنه شوه. مور یی په ډیره تلو سه ورته وکتل او بیایی په هغی غږ وکړ. «اوښکی» ور منډه کړه او پر غاړی کی یی

لاسونه ور واچول. او زر زری خپلی مور ته کیسه وکړه چه:

«ادی زه سهار وختی له «غمی» سره ولاړم دغره لمنو ته او هلته موددغاټول گلان راټول کړل او تر نژدی خانینه مو ایله دو مره گلان راټول کړل چه ښار ته یی یوسو او خرڅ یی کړو. هغه مو ژر ژر گیهی کړل او چه تر هغو ښار ته رسید و غرمه وه.»

نوجه ښار ته ورسید لو هغه مو ژر ژر خرڅ کړل. دگلانو دخر څلاو چل ماته «غمی» راوښو ده. له کومه ځایه چه زه تر غمی وړه وم نو زما گلان ژر ژر خلاص شول. دپسرش روپی می و گټلی. او بیا یی یوه کوچنی کڅوړه خپلی مور ته وښوده چه پکښی یی پوډی، چای او بوره راوړی وه، او یو څو پوړی دارو یی هم له کوم عطاره خپلی مور ته اخیستی وو مور یی چه دا وضعه وایده نویی په سترگو کی دخو ښی نه اوښکی راغلی او خپله غیرتی او میرمنی لوریی خوڅو واره ښکل کړه او «پیرو» آکا او غمی ته یی ډیری دعا گانی وکړی.

تر هغی ورځی وروسته دا دی د «اوښکی» همدا کار دی چه هر سباوون له کوره وځی، گلان ټولوی او ښار ته یی دخرڅلا و لپاره وړی. اود کلی مشران دهغی په با بوا یی: «په کار کی هیڅ شرم نشته. تاسو گوری چه اوښکه خو مره غیرتی او میرمنی نجلی ده چه له خپل کار سره یی خپله مور له مرگه بچ کړه.»

داهم با ید وویل شی چه د اوښکی مور جوړه شویده خو خپله لور له کاره نه اړ وی او وا یی چه: «پر پرده چه کار وکړی، کار هر سړی لپاره لازم شی دی اوزیاته گټه لری.»

آخرین مرد در ویکاز مین

نام اصلی فلم «مرد اومیگا» است. و در الفبای یونانی آخرین حرف «او میگا» نامیده میشود، همانگونه که در الفبای زبان مادی، حرف آخر است. بدینصورت، «آخرین مرد» ترجمه درستی از نام فلم میتواند بود. ولی تصویری را که کارگردان و فلمنامه نویس با این نامگذاری خواسته اند درتما شاگرو خواننده به وجود آرند، به وجود نمیتواند آورد، چه، فلم مایه فلسفی دارد و خواننده سته شده است تا با پیوند دادن آن به سرزمین فلسفه خیز یونانی از راه نامگذاری، رنگ فلسفی آن را چشمگیر تر سازند.

بد بینی ویاس

فلم «آخرین مرد روی زمین» از آینده جهان ما سخن میگوید - آینده بی نه چندان دور، سال ۱۹۷۷ را نشان میدهد.

تما شاگر می بیند که در سال ۱۹۷۵ حادثه بی در جهان روی می دهد. حادثه بی که ممکن است واقعا امروز یا فردا یا هفته بعدا تفاق افتد. منظورم جنگ مکرو بیست. در فلم «آخرین مرد روی زمین» جنگ مکروبی رخ میدهد. این جنگ به صورت صحنه های باز - تابی در ذهن قهرمان روی پرده می آید.

طبیعی که در کار ساختن سلاح های مکرو بسی دست دارد. در بحبوحه جنگ در تلاش است تا وا کسینتی را علیه یکی از مدحشی ترین این سلاحها اختراع کند. این سلاح مدحش آدمیان را به گونه بی از طاعون مبتلا میسازد. طبیب (چارلتون هستون) فرصت آن را نمییابد تا دارو یش را روی دیگران آزمایش کند و هنگامی که خود به این طاعون دچار میشود، دارو را به خودش تزریق میکند، در نتیجه، در برابر این طاعون معافیت مییابد و دیگران از پا در می آیند.

دو سال از این جنگ میگذرد و اولین مدت یگانه انسان سالم روی زمین است، ولی یگانه انسان روی

زمین نیست، زیرا در گرد و پیش او موجودات دیگری نیز زندگی می کنند که هنوز نمرده اند. اما بیماری بر اورگانیزم آنان اثری عمیق گذاشته است - این موجودات تحمل روشنی را ندارند، موهایشان سپید شده است و زخم هایی برتن دارند.

طیب ناکزیر است همیشه با این موجودات در نبرد با شد زیرا آنان در صدد هستند تا این آخرین «نماینده بانکداران» را نابود سازند. این موجودات برای خود شان گروهی، کیشی را به وجود آورده اند و بینشی خاصی در باره زندگی دارند. دشمن دانش و فرهنگ هستند. از همینرو، یگانه و آخرین پشتیبان این دانش و فرهنگ را میخواهند از پا در آورند. و سرا نجام... کامیاب می شوند. ولی این انسان سالم در آخرین لحظه حیاتش بو تلی را - که شاید خون خودش باشد - به عده بی

از کودکان و جوانانی میدهد که هنوز اثرات طاعون در آنان ظاهر نشده است. آیا این بوتل حاوی «شفاء» است؟ معلوم نیست.

دانش خرابگر

چنانکه گفتم، فلم با مایه فلسفی تبلور مییابد. این مایه فلسفی بد بینی ویاس است در باره آینده آدمیان در لا بلای این فلسفی سیمای دانش نمو دار میشود سیمایی خرابگر و بر بادی آفرین.

تما شاگر میبیند دانشی که به دست آدمیان در طول قرنهای هستی یافته است. در مدت کوتاهی همه آفرینندگان خوش را نابود می سازد. کسانی که از این دانش زیان دیده اند، در صدد هستند تا روی زمین را از وجود این پدیده زیان بخش پاک سازند.

گشمکش و تضاد

در تارو بود ساختما نی فلم تضادی نمو دار است. اما سس پیدایی این تضاد سرشت انسان

است: انسان موجودیست اجتماعی، او در تنهایی بیتاب میشود، او به همجنس خودش ضرورت دارد. همان انسانی که اسلحه مکرو بسی را اختراع میکند تا همجنس خودش را دسته دسته و گروه گروه نابود سازد، در لحظه های تنهایی خودش را سخت نیاز مند این همجنس می یابد. با خاطرهای گذشته زندگی میکند و با مجسمه بیجان سخن می زند و شطرنج بازی میکند.

عمق بد بینی

با نگهداشت این نکته، این خصلت سرشت آدمیان، در طول فلم دید فلسفی بدبینانه عمق می گیرد و گسترش مییابد: آدمیانی که از میان دود و آتش یک جنگ تباهی آفرین تازه بیرون شده اند، باز هم با هم در حال جنگ هستند و می خواهند همدگر را نابود سازند، دشمنی میان آدمیان ادامه مییابد

بقیه در صفحه ۶۰



چارلتون هستون در صفحه اول فلم

بدتر از مرگ

بکروز تو هم بچنگ من خواهی افتاد
با این فشاری که بخاطر کار بر خود وارد
میکنی ، اگر هم معا لجه ات کنم بزودی
کاری برای تو سراغ نخواهد شد اگر همین
ادرنالین در بین نمی بود ، ترا وقت سر
ازین جواب داده بودند .

اساسا بندد کار دیگری هم نمیخوری
دوکتور ، اینها را گفته بسرعت از درخارج
شد . لومیس قبلا پشت جو کی اش از خود
رفته بود البته از شدت خنده بی که به او
دست داده بود .

فصل پانزدهم

نبرد تن بدن که فرار بود کسریج برای
ادامه زندگی خود انجام بدهد ، بایستی در
سالون چمناسستیک دایتون بلیز انجام می شد .
لوازم کشتی جودو جمع و در صدر اتاق روی
یک تخت سه جو کی بزرگ گذاشته شده
بود که در دوتای آن ناکسوس و سلینا و روی
جوکی سومی کسی که در نبرد پیروز می شد ،
باید می نشست . وقتی غلام یونانی کسریج
و پیا رابه سالون هدایت کرد ، کسریج نگاه
به اطراف خود افکند تا شاید سلا حی آنجا پیدا
کند . ولی چنین وسیله بی نیافت . اینبار
موقعی که در باز شد سلینا و ناکسوس وارد
شدند و از دنبال شان دایتون بلیز آمدند و
بیکر معلوم شد . در میان کسریج و پتلون
سید خویش تر و تازه بنظر می آمد .

پاهایش برهنه بود . کسریج نیز کفشهای
خود را کشیده و پای برهنه بر روی سطح لغزان
سالون ایستاد و در عین حال خود را باریش
نترسانیده و لباس جرد و چمک خود کاملاً
نا متناسب یافت . طرفش از نظر سن بسیار
جوان و از نظر وزن شاید سه چند او می آمد
اما مطمئن بود که در آخر حق آن غول
بی شاخ و دم را کف دستش خواهد نهاد .
دایتون بلیز غرید :

سدرین جامسابقه خواهیم داد . آنهم بهر
شکل و ترتیبی که تو مایل باشی فهمیدی ؟
من فکر میکنم طریقه چایانی آن را بلدی .
یکبار نشانت میدهم بعد آغاز میکنم .
روی صفا بالا شد و از آنجا بایک پرش
ملازم خارج شده یک سیخ آهنی بر داشت ،
بطول تقریباً نیم متر وضفا مت نیم بند
انگشت . بعد پاهای او را از هم کشاد مستقیم
ایستاد و از دو نهایت سیخ آهنی گرفته
آنها را بسوی هم کشید و ظرف چند لحظه آن
سیخ مستقیم آهنی تحت فشار عضلات
او شکل (ن) را بخود گرفت . بعد هم آنرا
روی زانو فرار داده بهمان سهولت راست کرد
و غرش کنان گفت :

این کار را برای آن انجام دادم تا بفهمی
با چه کسی طرف استی و حال نوبت تست ،
کسریج .

کسریج گفت : اول اجازه بده این دختر
بنشیند . وقتی بیابری نشستن خمشد ، سلینا
در جای خود تکان خورد . آنگاه کسریج بسوی
دایتون بلیز برگشته جواب داد :

من نمیخواهم نمایش بدهم و لی از تو
فقط یک سوال دارم و آن اینست که دفعه قبلی
وقتی در این جزیره بانو ملاقات کردم سه نفر
پهلوان و دو کشتی جنگی د استی - حال بگو
آنها کجاست ؟

دایتون بلیز ، بدون اینکه با او جواب بدهد
ناگهان از جاییکه قرار داشت بسوی کسریج
حمله برد و کسریج بجاییکه خود را کنار کشید
و حمله غول بهدر رفته خودش مثل یک گربه
روی دست و پای خویش قرار گرفت . فوراً
برخواست و پیش از آنکه کسریج حمله
کند ، دو پاره رو در روی او ایستاد
و به سرعت یک مشت سنگین به
تغییک کاراته حواله صورت کسریج کرد . کسریج
آرنج حمله کند ، را گرفته و با استفاده از چال

جودو خم شد تا دست دیگر او را نیز به قاید
آزاد کند و بعد خود را برای حمله بردن
عقب کشید . تصمیم داشت نخست دایتون
را بسوی خود بکشد و بعد به عقب هل بدهد ولی دایتون
بلیز در جای خود باقی مانده مشغول خندیدن
بود تو گویی از کثرت وزن بزمن لیش شد .
است . تمام مساعی کسریج برای اینکه او را
برای خوردن ضربت بلند کند ، بیسج بود و
کوه گوشت از جانی جنبید . در همین حال
دست دیگر دایتون که رها شده بود حرکت
کرد و مثل ساطوری روی عضلات با زوی
کسریج فرود آمد و علی الرغم آنکه این ضربت
خفیف معلوم می شد ، کافی بود که کسریج را بسوی
دیگر سالون پرتاب کند .

کسریج از جاییکه افتاده بود ، خو است
برخیزد ولی دیر شده بود زیرا دایتون بالای
سراو رسیده بود و کسریج فقط فریادی را که
از دهان پیابریون آمد ، توانست بشنود زیرا
ناگهان احساس کرد که گویی گرنش از هم
شکسته است و لحظه بعد در تاریکی بیپوشی
فرو رفته بود .



الیاس گفت : نمیتوانم ترا هم اکنون آنجا
ببرم . هموا هنوز کاملاً تاریک نشده
است .

گاریرسون پرسید : پس چه وقت
میتوانم بروم ؟

الیاس جواب داد : ساعت ۱۰

بیشتر از آن امکان ندارد ؟

آنها موتور های جدید و درسد بانسان
هوشیار دارند . اگر گرفتار شویم کار ما تمام
است . راستی آیا اطمینان داری که کسریج
انجاست ؟

خیر . اما مجبورم قبول کنم که با بدانجا
باشد .

طبعاً باید اینطور فکر کنیم . ولی در
هر حال اگر معروض بغفری باشم ، شانس
ما خیلی کم میشود .

از جاییکه ایستاده بود نگاهی غرور آمیز
به قایق خود افکند . گاریرسون که این نگاه را
دیده بود ، پرسید :

آیا باور کرده ای که من از دوستان کسریج
استم ؟

ساری . کشیش بمن گفت که ادعای تسو
عاری از حقیقت نیست . بعد بسوی کشیشی
که خیلی جاق بود و دو میز نظر فتر از آنها
نشسته قهوه می نوشید ، نگاه کرد . چون از
مامورین مورد اعتماد شان کسی در آنرا کی
نیود ، لومیس بناچار گزارش گاریرسون رابه
کشیش محل نوشته بود . ولی بارعایت این
احتیاط که در تمام آنرا کی کسی نبسود
فکر بکند این انگلیسی تازه وارد حتما
یک ماموریت سری دارد .

گاریرسون گفت : درسته ورت از قایق خود
نیز میتوانی خاطر جمع باشی برای اینکه
قول ما اعتبار بیشتری پیدا کند از هم اکنون
میتوانیم نیمة پهای آنرا بتو بدهیم .

الیاس جواب داد :

این موضوع آنقدر مهم نیست .

ولی چشمانش از ذوق برق زد .

قول میدهم که یک پول هم درین میان
منصرف نشوی .

سدران صورت تنها زندگی ام باقی میماند که
در صورت از دست دادنش منصرف نخواهم شد .
و البته کسی بفکر جیره آن نمی افتد .

چنین نگو . آترام حاضریم بیسجه
کنیم .

نه حرفی ندارم این چیز هامهم نیست .
برای خاطر کسریج هر کاری از دست ما پوره
باشد ، انجام میدهم . کسریج از خود
ماست .



مسیر واحد قافله ها

کار میکنند و باز اینها همه بصورت مجموعی ،
عوامل رسیدن به پیروزی های این جهان
و سعادت آن جهان را تشکیل میدهند .

باساس یندار اسلامی خوشبختی مسای
زندگی و اخروی دریک مسیر حرکت مینمایند ،
ولی برخلاف ، هستند مردمی که تصور کرده اند
راه دنیا از راه آخرت جدا بوده و انسان چنانکه
بدنیال یکی آن سرود و دیگری را ترک گوید
چاره ای در دست ندارد و از امکان بدور است
که واقعیت های مادی حیات این جهان بتواند
توافق و سازشی با سعادت آن جهان داشته
باشد .

این تخیل دور از انصاف و غیر عالمانه ،
پدیده ای نیست که

وجود آن بحکم خلقت و پوری فیصله مقررات
بالا تر از توان انسانی ، بر صفحه تصورات
بشر ثبت و تبارز آن حتی شمرده شده باشد
بلکه این یک واقعه غم انگیزی است که
کانون تخیلات بشر ، آن را در خود نقش
کرده است .

این نوع انسان ها وقتی با پیروی ازین
طرز بینش و یندار خویش ، بدود و پیش
خود چشم می کشا یند و تر قی ویشرفست
و بالاخره کلیه پیروزی های زندگی مادی را
در دست کسانی مشاهده میکنند که هدف
ایشان جز رسیدن باوج زندگی دنیایی نیست .
اینجاست که بگونه اضطراب و بیست روانی
سراسر افکار او را فرا میگیرد و چون تحت
تأثیر اندیشه های جمود و غیر منکشف خود
قرار دارد ، فکر میکند که عقاید دینی و روش
دینی ، دیگر ارتباط و تناسبی به او فضا ع
وقواین و ارزشهای اجتماع مادی و حیات
مادی ندارد و بدین ترتیب این طرز تفکر
واهی در تخیل وی بجا میماند :

اکنون پس از دقت پیرامون این موضوع
دیگر پاسخ باین سوال که : چرا عده ای ویا
اجتماعی با مشاهده پیشرفت های حیرت انگیز
مادی ، دیگر نتوانستند در قبول حقایق حیات
بخش اسلامی ، استوار بمانند ؟ اشکالی
نخواهد داشت ، زیرا عبارات قبلی ، خود
پاسخ این پرسش را بوضاحت و با استدلال

معکم داده است .

دشمنان آئین اسلام و به عبارته دیگر
دشمنان سعادت حقیقی بشریت از یکطرف
و دوستان منظاهر اسلام ، از جانب دیگر ، این
فرصت را غنیمت شمرده برای عوام چنین
و انمود کردند که دین از زندگی جدا است
و زندگی باید بهره ور از نظم و قانون و زحمت
کشی برای زندگی باشد .

در صورتیکه دین مقدس اسلام و توجه
عمیق به قرآن کتاب آسمانی ، این موضوع را
میرساند که نظم و قانون و زحمت کشی
و فعالیت از دستا بر موکد دین مقدس اسلام
است که پیروان آن جدا باید آنرا رعایت
کنند و بکار ببندند .

اورا دوست میداشت ولی در هر حال در آن
لحظه نمیتوانست جز نجات یافتن از آنجا

زندگی کردن و به آزادی رسیدن ، آرزوی
داشته باشد . بدنیال این اندیشه و قتی
صدایی شنید ، بازم بروی خود نیاورد .
صدای محافظ دریا نورد شنیده می شد که
میگفت «باید زودباشید . خطری نیست» پیا
بر چون و چرا از دری که بروی او با زنده بود ،
بیرون رفت . و دریک نگاه دید که آن محافظ
بروی کسریج آبی ریخت تا بپوش بیاید .
خودش هم احساس تشنگی میکرد . به آن مرد
گفت :

چه میشود قدری آب نوشیدن بمن بدهید .
خواهش میکنم .

محافظ بدون معطلی طرف پر آبی آورده و
به پیا در نوشیدن آن کمک کرد .

یک لحظه بیابفکر افتاد که اگر خود
را درین موضوع بیطرف بگیرد و موجب تشنج
نشود ، ممکن است او را رها کنند زیرا این
معلوم بود که بعد ازین کسریج نه برای خود و نه
برای او مفید واقع شده می توانست .

البته مردانه مبارزه کرده بود و مثل یک
مرد هم جان می سپرد . یک انسان و الفسافر
برابر یک غول چه کاری میتوانست انجام
بدهد ؟ پیا همچنان نسبت به او ، اندیشه
ترحم را هم در خود احساس کرد . روزی

یک لحظه بیابفکر افتاد که اگر خود
را درین موضوع بیطرف بگیرد و موجب تشنج
نشود ، ممکن است او را رها کنند زیرا این
معلوم بود که بعد ازین کسریج نه برای خود و نه
برای او مفید واقع شده می توانست .

البته مردانه مبارزه کرده بود و مثل یک
مرد هم جان می سپرد . یک انسان و الفسافر
برابر یک غول چه کاری میتوانست انجام
بدهد ؟ پیا همچنان نسبت به او ، اندیشه
ترحم را هم در خود احساس کرد . روزی

یک لحظه بیابفکر افتاد که اگر خود
را درین موضوع بیطرف بگیرد و موجب تشنج
نشود ، ممکن است او را رها کنند زیرا این
معلوم بود که بعد ازین کسریج نه برای خود و نه
برای او مفید واقع شده می توانست .

البته مردانه مبارزه کرده بود و مثل یک
مرد هم جان می سپرد . یک انسان و الفسافر
برابر یک غول چه کاری میتوانست انجام
بدهد ؟ پیا همچنان نسبت به او ، اندیشه
ترحم را هم در خود احساس کرد . روزی

یک لحظه بیابفکر افتاد که اگر خود
را درین موضوع بیطرف بگیرد و موجب تشنج
نشود ، ممکن است او را رها کنند زیرا این
معلوم بود که بعد ازین کسریج نه برای خود و نه
برای او مفید واقع شده می توانست .

البته مردانه مبارزه کرده بود و مثل یک
مرد هم جان می سپرد . یک انسان و الفسافر
برابر یک غول چه کاری میتوانست انجام
بدهد ؟ پیا همچنان نسبت به او ، اندیشه
ترحم را هم در خود احساس کرد . روزی

یک لحظه بیابفکر افتاد که اگر خود
را درین موضوع بیطرف بگیرد و موجب تشنج
نشود ، ممکن است او را رها کنند زیرا این
معلوم بود که بعد ازین کسریج نه برای خود و نه
برای او مفید واقع شده می توانست .

گشت و گزار...

توریدی تعیین و بالای آن هادر بازار نصب است. اماظوری که در ششتر دیده می شود، اخیراً باز هم فروشنندگان، از این کار سرپیچی کرده اند و بصورت عموم، این اقدام را، عملی نمی کنند.

اخیراً نرخ سبزیجات، مخصوصاً پیاز صعود کرد و این بلند رفتن قیمت، شهریان کابل را، دچار تشویش نمود که محترکین ناشناخته بیشتر قیمت ها را بالا نبرند.

بناروالی کابل، برای جلوگیری، از صعود بیشتر نرخ پیاز داخل اقدام شده است.

یکی از سبزی فروشان بنام اماناله، که در لب دریای کابل، نزدیک باغ علیمردان دکان دارد در مورد ذخایر سبزیجات گفت:

سبزیجات و از جمله پیاز و کچالو، به حد کافی وجود دارد، همین حالا مقادیر کافی، در نزد سبزی کاران اطراف کابل موجود است، اگر بناروالی برای کشف این ذخایر اقدام کند و آن را به بازار عرضه نماید، قلت پیاز و صعود نرخ آن، تا حد قابل ملاحظه بی کاهش می یابد.

در حین تهیه این راپور بیادتقلب های فروشنندگان مواد ارتزاقی در شهر می افتم، زمانی در همین مجله راپوری به نشر رسید، که بیش از پنجاه تا صدنوع تقلب رادر مواد خوراکی تو ضیح داده بود.

اما حالا تقلب کمتر دیده می شود. کنترول در ساحه روغن تأثیر بخشیده است و آلودگی در روغن، بوره، برنج و سایر مواد خوراکی کمتر دیده می شود.

اما عدم تطبیق نرخ بعضی آن ها، هنوز قابل توجه است روی هم رفته شهر، رنگ دیگری گرفته است، اصلاح فرو شگاه ها و کنترول قیمت، روز بروز بهتر و بیشتر می شود، اهمیت نرخنامه ها هر روز بلند تر می رود و اتحاد بناروالی و موسسات مربوط دیگر، این امید واری را تقویه می کند، که روزی نرخها، بصورت عمومی در شهرها ثابت گردیده و شکایتی از این ناحیه شنیده نشود.

سه نفر بطور مسلحانه

در این کلوله باری پاشان شد و این

وقتی بود که سومین کلوله از بغل الاشه ام گذشته و اندکی از گوشت روی را نیز با خود برد دانستم بامرگ فاصله بیش ندارم و لگارا با سرعت به صوب نا معلو می را ند م از مقابل سرک سفارت امریکا بطرف چهارراهی صدارت عظمی در حرکت افتادم اشاره های خطر سرخ تراقیکی برای من که هر لحظه خطر مرگ تهدید می کرد بی ارزش بود در حین راندن موتور در دیدی در پایم احساس کردم و دانستم حرکت در دست راستم نیز وجود ندارد و قطرات خون از رخسارم بروی زانوی مجروحم میریزد تا اینکه از سرک مقابل اطاقانیه ولایت کابل عبور و به سالنگ واپ رسیدم چون برای من ثابت بود که از طرف پولیس تعقیب می شوم لذا موتور را متوقف ساخته لنگ لنگان خودم را در اولین سرویس میرویس میدان انداخته در ده نو بخانه همیشره ام پناهنده شدم وقتی از خون ریزی اعضای بدنم همیشره ام واقف شد فوراً علت آنرا جنگ بایکی از رفقای خود وانمود کردم هنوز یکساعت استراحت نکرده بودم که در منزل به صدا در آمد و وقتی فهمیدم پولیس است و برای گرفتاری من آمده است جدس زدم دیگر برای من مجال فرار باقی نیست زیرا از پای مانده بودم فلذا بدون مقاومت خودم را تسلیم پولیس کردم و برای اولین بار در دستهایم دستبند گنهاران را بستند.

از نجیب احمد متهم می پرسم: علت ارتکاب به این جرم چه بوده و در انجام این کار چه میخواستید بکنید...؟

در حالیکه شیوی خود را از سر میکشید و سگری دود می کرد گفت: والله... علت اصلی آن بی پولی و بی پیسگی بود و خانه و خانواده ما هم بی پول بود و ناگه یکسر به این کار اقدام کردم و در صورتی که موفق به بیرون کشیدن این پول می شدم بادیگر رفقا وعده کرده بودم اول یک خانه بخریم و از متباقی پول آن سر رشته کاری را بگیریم که مشغول ما سازد.

از نجیب احمد متهم که بیشتر از کلمات مخصوصی استفاده میکرد

در مکتب چند صنف را تعقیب کردی زیرا با لغات بیگانه آشناسی داری؟

من تا صنف هفتم درس خواندم چون بروس مکتب علاقه نداشتم چند سال ناکام ماندم و سر انجام سند آخر اجم را دا دند و بعد از آن یگان کتاب را مطالعه کردم.

از او می پرسم عاشق شدی؟ می گوید:

اولین بار عاشق شدم... و این عشق بود که مرا به این حال انداخت... عشق من پول بود... و معشوقه من پول هنگفت که بخاطر آن به جنگ پولیس افتادم.

محکمه کشانده شدم و بخاطر آن و تصاحب آن بصورت غیر قانونی، شرعاً معترف شدم.

پر سینم: زخم های مرمی چطور است درد دارد؟ میگوید:

دردناوی ام پولیس زحمت کشید و گر نه فلج میشدم... اکنون خوب هستم اما جاهای زخم درد دارد.

توضیحات پولیس در باره مجرمین:

یک منبع پولیس کابل گفت: پولیس وقتی متیقن می شود که سارقین پلان شان را برای سرقت بانک در معرض اجراء قرار میدهد: موضوع را با مدیر بانک در میان میگذارد و بعداً ترتیبات و قایوی جانی و مالی را برای سلامت کارکنان بانک و دزانی عامه میگیرد تا اینکه روز شد.

موجود فرا می رسد و سارقین به عمل شان در داخل بانک اقدام می کنند و اینجاست که پولیس سارقین را در حین اجرای جرم در حالیکه صراف را تهدید میکنند و بالای پولیس های موظف نیز اندازی میکنند بر طبق ماده نهم و دهم قانون پولیس، پولیس هم دست به اسلحه میبرد و به عمل متقابل سارقین و مجرمین اقدام می ورزد و بطرف آنها فیر میکند مجرمین باز هم اعتنائی نمی کنند و می خواهند قتل و قتل را بیندازند بنابراین پولیس بطرف یکی از آنها که بیباک تر، لجام گسیخته تر و بی بند و بارتر است فیر میکند وی را موزد اصابت مرمی قرار میدهد زیرا پولیس درین واقعه هراس از آن داشت که مبادا رهگذران صدمه بردارند اما آن سارق زرنک ذریعه تکسی از محل واقعه فرار میکند تا آنکه گرفتار میگردد.

پولیس علاوه میکند: آنها یکایک به جرم خود اعتراف شرعی میکنند که عبارت اند از نجیب احمد پسر فضل احمد عبدالر سول پسر عبدالشکور که در حقه مسجد حاجی یعقوب توسط پولیس های موظف دستگیر گردید و محمد جمعه پسر عبدالحمید که در بانک خودش را تسلیم پولیس کرد.

اکنون پولیس کو شش دارد تاریخه این حادثه را که که از کجا منشأ میگیرد پیدا بکنند فلذا موضوع تحقیق این حادثه جریان داشته و همکاران دیگر این مجرمین تحت تحقیق مزید قرار دارند که البته دوسیه شان بعد اكمال جهت تعیین جزا به مرجعش سپرده خواهد شد.



عکس از دو سارق که ممکن است در حال گفت و گو درباره سرقت شان باشند

انتخاب لباس

داری کنید. از انواع جاکت و پتلون و یا جاکت و دامن که در این فصل مناسب است استفاده کنید.

لباس روز را از جنسی انتخاب کنید که به آسانی قابل شستشو باشد زیرا چون این لباسها بیشتر طرف استفاده قرار میگیرند طبعاً زودتر چرک میشوند.

در صورتیکه به مهمانی دوستانه دعوت میشوید. بپوشیدن لباس در نهایت سادگی اکتفاء کنید. از آرایش غلیظ بپرهیزید. در مهمانی های شب لباس تانرا برنگهای تیره انتخاب کنید. نوع تکه به سیلنقه خود تان مربوط است. اما در طرز دوخت آن سلیقه بیشتری بخرچ دهید. در این قبیل مهمانی ها میتوانید از جواهرات استفاده کنید، اما البته نه خیلی زیاد.

* در محافل عروسی به سلیقه خودتان لباس زیبا و شیک بپوشید، اما توجه داشته باشید که نباید لباس شما شبیه لباس عروس باشد. و همچنان در محافل عروسی مدعوین نباید از گل طبیعی استفاده کنند، زیرا گل طبیعی در آن شب فقط مخصوص عروس و داماد است.

* در محافل عزاداری و فاتحه از لباس های برنگهای تیره بخصوص سیاه، استفاده کنید. از آرایش مطلقاً بپرهیزید. و استفاده از جواهرات در مجلس فاتحه اصلاً شایسته نیست.

* در موقع ورزش لباس خیلی ساده ای بپوشید و از بکار بردن زینت آلات خودداری نمایید. باید توجه داشت که لباس هر ورزش مشخص و معین است.

ملاقات های کیهانی

درآماده شدن سیستم پر وازگشتی های سیوز واپولون از بین برود.

اکادمیک بطروف رئیس کمیته مشورتی انیز کوز مو سی اکا دیمی علوم اتحاد شوروی در مرا سم افتتاح ملاقات های کیهان نوردان سیوز اپسو لون با نمایندگان مطبوعات گفت که پرو گرام درسی در شهر ستاره ها بصورت عموم تکمیل گردیده است. از همه پیشتر کلمات جان لو سسی کیهان نور د جوان با گرمی استقبال شد که گفت با پر واز های متعددی که در فضای کشور خود انجام دادم عاشق افق وسیع و ابحار کشور خود شدم و خود را خوشبخت می دانم که اکنون با رفقای خود درین سر زمین زیبا ملاقات می کنم.

آشپزی مدرن...

* غذاها و مواد غذایی کنسرو شده هم، در بعضی مواقع به دردتان میخورد و خوبست از آن در منزل داشته باشید. ولی لازم نیست تمام روز های هفته را غذای کنسرو شده بخورید.

* برای پختن غذای مورد نظر خود قبلاً همه وسایلیش را آماده بسازید و سپس بکارتان شروع کنید.

د ۱۱ مخ پاتی

دلیزردور انگلی

کریستال کله چه انرژی د رو بین کریستال په دننه کبسی لازم حدته ورسیری، له دغی بنیبنی څخه دسور رنگه او مخصوص وړانگی په شکل دبانندی راوخی چه هر لیدو نسکی

سمدستی بو هیبری چه دغه رها یوه غیر معمولی ډوله رها ده چه هغی ته (لیزر) وایسی اودغه مستحضات لری:

* دلیزر وړانگه بیخی یو رنگ دی (که څه هم له منشور څخه تیره شی بیا په هماغه رنگ را وخی او هیڅکله نه تجزیه کیږی.)

* دلیزر وړانگه له هغو وړانگو څخه ډیره قوی ده چه د رها خپرونکو په وسیله خپریږی.

* دلیزر وړانگه دمعمولی وړانگی په نسبت څلور سوه ځله دقیقه اوفوډ کونکی ده

نن ورځ دلیزر جوړو ونکی دستکاوای داسی جوړیږی چه د هغو په وسیله کولای شو دلیزر ډبره قوی او اغیزه ناکه نوی وړانگه تهیه کړو په دی ډول چه دلیزر وړانگه له مخصوصو ذره بینونو څخه تیروی اود هغی انرژی دنه تصور وړ په اندازه اغیزه ناکه (چټکه) کوی اود همدغی لاس ته راغلی وړانگی په وسیله کیدای

پاتی په ۵۹ مخ کی

ژ و نون

ورقی از فرازونشیب...

بدست آورده است هم چنان مینا کماری در دایره اکثریت ها اولین ستاره بشمار میاید که پنج بار بنام بموفتش جایزه اول را بدست آورده بود.

(بیمل رای) که در تهیه و داترکت فلم های ارزنده و در مواردی هم در عرضه و داترکت فلم های کلاسیک از جمله داترکتان پیشقدم محسوب میشود. از سال ۱۹۵۲ تا سال ۱۹۶۶ - شش بار بحیث بهترین داتر کتر سال انتخاب و جوایز اول را حاصل کرده بود.

در جمله موزیک داترکتر ها تا سال ۱۹۷۰ موفق ترین موزیک داترکتر در سینمای هند هما (شنکر و جی کشن) محسوب میشود زیرا این دو موزیک داتر کتر که بصورت مشترک موزیک فلم هارا تهیه می کردند تا سه سال قبل شش بار بحیث بهترین موزیک دایر کتر در سینمای هند قبول شده و شش بار جایزه اول را حاصل نموده بودند و در حال حاضر موفق ترین موزیک داتر کتر سینمای هند از لحاظ جوایز که بدست آورده اند (لکشمی کانت و پیاری لال) و از نگاه

سوکسه که نزد عوام حاصل نموده همانا (رول دیو برمن) میباشد که مخصوصاً بعد از فلم (هری را ما هری کرشنا) یکی از معروفترین موزیک داتر کتر های حاضر بشمار میرود. از جمله آواز خواناتا سال ۱۹۷۰ - لتا منگیش کر و محمد رفیع بودند که لتا منگیش بیشتر از دوازده بار و محمد رفیع هفت بار بعنوان بهترین سراینندگان سال قبول شده و جوایز درجه اول را به دست آورده بودند ولی از دو سال باینطرف بازار موزیک داتر کتر ها توسط آشاپو نسلی و کشور کمار بشدت گرم شده و هر دو محبوبیتی در میان مردم قائم نموده که ممکن این محبوبیت مدتها نزد مردم و در ذهن مردم محو و زایل نشود.

* و بالاخر هرگز فراموش نکنید که بیسوده خوردن بدون اینکه گرسنه باشید بدترین کارهاست و بهترین وسیله چاق شدن میباشد.

چگونه لاغر...

خویش میآموزند. نیازی به توضیح نیست که برای داشتن اندام متناسب و دلخواه بایست از یک پروگرام منظم غذایی پیروی کرد. و با انتخاب غذاهای کم کالوری از وزن زیادی بدن کاست. بعلاوه رعایت نکات ذیل نیز برای لاغر شدن موثر است:

* ورزش های سبک روزانه در هوای آزاد.

* مصرف غذاهای که در حالت خام مصرف میشوند مانند: سبزیجات و میوه جات.

* بحد اقل رسانیدن مصرف مایعات.

* تقلیل مصرف غذا های که اشتها را تحریک میکند، از قبیل: گوشت، ادویه، مشروبات الکلی، قهوه... اینها اشتها را کاذب تولید میکنند.

* خوب جویدن غذا. زیرا بلع کردن موجب میشود که شخص در خوردن بزایده روی ببردازد.

* خود داری از مصرف غذاهای سنگین و نشایسته ای مانند: برنج کچالو.

شی چه په یوه وړوکی فلزی صفحه باندی داسی سوری جوړ شی چه یو په لس زره میلیمتره قطر ولری! په دی صورت کبسی ویلای شو چه دلیر وړانگه دلمر د وړانگو په نسبت یومیلیارد څله قوی او نفوذکوونکی ده چه له یوه قوی ذره بین څخه تیره شوی وی.

دلیر د وړانگی ...

کبسی خپل عمل سرته رسولای شی، ډیره په زړه پوری ده .

په دی ډول د تعجب خای نه دی چه نظامی مقاماتو هم دلیر د وړانگی ماجرا ته داخل شویدی. دلیر د وړانگی د جوړ وونکو هیوادو نظامی مقاماتو، له دغی وړانگی څخه دوسلی د جوړولو دپاره له زیاتی مودی را هیسی په کار لاس پوری کړیدی، خودوی په دی بریالی شوی نه دی چه دلیر څخه «دمپنی وړانگه» چه ډیره خطرناکه، وژونکی اود دوی دنظر وړ وسله ده، جوړه کړی. خو نن ورځ دلیر ټوپکونه جوړ شویدی چه کولای شی ددینن عسکر په آرامی اوبی له کوم درد څخه ووژنی البته په هغه صورت کبسی چه ددینن عسکر دلیر له ټوپک څخه له خو مترو نه زیاته فاصله وته لری. ځینی پوهان په دی عقیده دی چه په نزدی راتلونکی وخت کبسی به وکولای شی دلیر له وړانگی څخه دراکت په ضد دفاع دپاره کار واخلی په دی ډول چلا دغی وړانگی په مرسته جنگی راکتونه په فضا کبسی دبخار په شکل واړوی او له منځه یی یوسی.

دلیر په وسیله د سرطان معالجه

د بشر په ژوندنا ته کبسی دلیر د وړانگی د استفادی موارد په رښتیا چه بی شمیره دی، داځکه چه دهری ورځی په تیریدو سره پوهان ددغی وړانگی د استفادی دپاره یو داسی مورد پیدا کوی چه پخوانی نه و پیر ندلی. اوس اوس دلیر له وړانگی څخه په استفاده سره په آسانی سره کولای شو چه سرطان په ناروغی دهغو اخته شوو کسانو معالجه وکړو چه ناروغی یی زړه شوی نهوی، په دی ډول چه ددغی وړانگی په تو دوخی سره دناروغ د بدن سرطانی برخی په ډیره ساده توگه دبخار په شکل اړوی او هغه دانسان له بدن څخه را باسی.

د دلیر د وړانگی په مرسته کیدای شی چه د بدن ټکی او خالونه بی له کوم درد څخه اوبی له دی چه دکوم ټپ خای ورڅخه پاتی شی، له منځه یووړل شی. دلیر اوس له زیاتی مودی راهیسی دغابونو په تداوی کبسی دغابونو د ډاکترانو له خوا استعمالی لیری. دسترگو دناروغیو ډاکتران هم دلیر د وړانگی په مرسته دسترگو دپاسه پوستکی اود دسترگو بیلی بیلی برخی معالجه کړی. دغه وړانگه دسترگو په طب کبسی، له دی امله چه دسترگی له مختلفو برخیو څخه تیر شوی و اوبه ټاکلی برخه

له هغو عکسونو څخه ډیر رو ښانه وچه د تلویزیون په همدغو مخونو کبسی له نیویارک یا نورو ښارونو څخه اخیستل کیده په داسی حال کبسی چه د دغو عکسونو جوړوونکی الکتریکی قوه د فضایی تلویزیون د قوی په نسبت په ملیاردونو واټونو زیاته وه.

دلیر صنعت په نړی کبسی

په اوسنی نړی کبسی دلیر د وړانگه په ډیره لږه موده کبسی په صنعت کبسی د استعمال ډیر موارد پیدا کړیدی.

په دی ډول چه زیات شمیر ماشینونو او زیاتو ډلو انسانانو کار چه په خوږ له پسی ورځو کبسی بی رسا و په خو شیبو کبسی پای ته رسوی نن ورځ دلیر له وړانگی څخه داوړدو تونلونی اوسترو پلونو په جوړولو اود ډبرو دکانونو په تیره پیاد مرمرو د تیری په استخراج کبسی استفاده کیری. طبیعی ده چه پوهان اومتخصصین دلیر د وړانگی له پیدا کیدو څخه پخوا هم کولای شوی لوی لوی تونلونه او پلونه جوړ کړی اوله کانونو څخه تیری راویاسی. خومجبور وو چه زیات شمیر ماشینونه او کن خلك په کار واچوی او کله کله دمختلفو علتونو له امله کار وځنلوی. مگر نن ورځ دلیر ددوی په چارو کبسی ډیری آسانتیاوی منځ ته راوړی دی.

هغه نتیجه چه دمونیخ دځمکی لاندی مترو په جوړولو کبسی دلیر د وړانگی له استفاده کولو څخه لاس ته راغله معلومه شوه چه ددغی وړانگی په مرسته د کارگرانو د ورځنی کار محصول په سلو کبسی تر ۵۰ پوری زیات شویدی. هغه کارونه چه دلیر وړانگی یی دعکاسی په صنعت کبسی سرته رسوی، د تعجب اونه منلو وړدی. میلا دلیر وړانگه کولای شی بی له دی چه له عکس اخیستونکی کمری څخه کار واخلی، دری اړخیزه عکس اخیستلای شی کله چه د یوی معمولی کمری په وسیله له یوی کوتی څخه عکس اخلی هغه څه چه دمیز ترشا پروت دی، په عکس کبسی نه لیدل کیری، مگر که همدغه عکس دلیر د وړانگی

په واسطه وا اخیستل شی، تاسی کولای شی هغه څه هم چه دمیز تر شا پروت دی، وینی دلیر د وړانگی اومتخصصین عقیده لری چه ددغی وړانگی په وسیله کیدای شی چه دری لهخیزه تلویزیو نی عکسو نه کورونو ته مخابره شی دلیر د وړانگی موارد پای نه لری اود (شاوول) په قول (دپوهی نړی اوس اوس دلیر د پیژندنی په لړم یو مرا حلو کبسی ده لکه چه دنوردی په علم کبسی د بشر پوهه په ۱۹۱۰ کال کبسی وه. باید ددی انتظار وایستل شی چه په راتلونکو شویا پنځلسو کلونو کبسی به دغه وړانگه زمونږ په ژوندنا نه کبسی څومره اوبنمتون منځ ته راوړی.

بقیه صفحه ۵۵

آخرین سرد ...

(زدو خورد طبیب و مبتلا یان طاعون) بعد میر سیم په عقیده نویسنده داستان در باره یکی از تضادها ی دیگر- تضاد بین تقاضای انسان در باره کالا ها و اندازه محدود کالا ها ونویسنده این تضاد را زمانی حل شده می پندارد که تنها یک انسان سالم به روی زمین باقی بماند- شهر با همه کالاها از اوست . بعد میر سیم به گروه مبتلا یا ن تماشا گر از خودش می پرسد : چرا وقتی به آنان پیشنها میشود که طبیب حاضر است ایشان را در مان کند، سر باز میزنند ونمی خواهند به حیات قبلی مرا جمع کنند؟ آیا این سر باز زدن نتیجه تبلیغات رهبر آنان است که آرزو ندارد مقام خودش را از دست دهد؟ یا اینکه واقعا آدمی از تمدن و دانش خسته و متنفر شده است؟ در هر دو صورت سر شت آدمی تنزل میکند خوار و ذلیل میشود . وبعد میر سیم به علاقه دختر سیا همبوست به باز گشت بسوی «خا نواده» و این باز هم تاکید دیگر نو یسنده و کار گردان است بر علاقه ذاتی آدمی بسوی تنزل و تاریکی و این تاریکی بر شیوه فلمبرداری نیز سایه افکنده است . چه، بدون از چند سکوینس، دیگر سراسر فلم در تاریکی فلمبرداری شده است وحتی در چند صحنه روز نیز کار گردان کوشیده تا با کار برد فلتر های مخصوص به فلم تاریکی دهد- همانند دید فلسفی نویسنده .

جنایت

بقیه صفحه ۲۷

((اینجا مرد زور گوی و تبه رسد کهنه شما حرف میزند. آقای آگدن، شما کار دور از احتیاطی طی کردید. اطلاع دادند شما به پولیس کارها را خراب کرد. آنها چار ساعت مرا در دفتری پولیس معطل ساختند من که به شما از مشغولیت شدید و قراوان خود گفته بودم.))

((مگر لازم است از شما معذرت بخواهم))

((چرا داشت از من معذرت میخواستند. اما من این توقع را از شما ندارم.))

غالباً شما از من ترسی بگذارید. غالباً و به حرفهای من بی اعتنا ماندید. حال میخواهید یک مو تر نسو گری والاز طرف شب از منزل شما محافطت کند و از طرف روز یک نفر سر جنت در خدمتتان باشد و در منزل از شما مواظبت نماید پس چگونه؟

اما دوست من باو صفت تمام ایشمه احتیاط کاری ها مضمون نمی باشد من برای شما سلاحی را انتخاب کرده ام که یک سلاح بسیار غیر عادی است.))

دهان آگدن خشک شد. او مجدداً به قلم خود رنگ مرد رنجور آید. پیشید که اصلاً تفکجه خطر ناکی بود. پس از سکوت مختصر جواب داد: معلوم میشود که شما در سلاحهای غیر عادی تخصص دارید؟

((آقای آگدن، این در مورد نیست که ناچار شوم و راه دیگری برای تطبیق خواستهام وجود نداشته باشد. خوب، حال گو شک تیلفون را میگذارد منم نمی خواهد کسی تیلفون مرا زیر مراقبت گرفته.))

پس هم از کجا تیلفون کرده ام. نیا ید در دفتر پولیس کسی علیه من ادعایید که با من تیلفون می مکالمه کرده است به ا میسد دیدار آقا.))

مضرب کنید ا ا اطراف مقابل گو شک تیلفون را گذاشته بود.

سر جنت بر سید ((کی با شما حرف زد))

((تویکر بود. او مدعی شد که برای کشیدن من یک سلاح غیر عادی را انتخاب کرده است.))

سر جنت اصرار کرد: «بیشتر حرف بزنید خوب حالا ما چه باید بکنیم؟»

سر جنت دستی به موهای سپید خود کشیده بر سید، «شما بازی چنین ریزی را یاد دارید؟»

آگدن آهسته سر جنت را تفرین کرده در اتاق به قدم زدن پرداخت او تقریباً یک ساعت تمام در اتاق تنو بالا رفت به بمب های پلاستیکی می اندیشید و به شماع لیزر و کیم روی های زهر آلود فکر کرد.

سراپتام از فکر کردن منصرف شد و آهی کشیده خطاب به سر جنت گفت: خوب است ریمی بازی میکنیم.

سر جنت سرش را از مطالعه روزنامه بلند کرده، از خواندن بقیه خبرهای ورزشی سر فتنر کرد و اظهار داشت: «البته با پول بازی میکنیم؟»

آگدن با سر پیش نهاد او را قبول کرده گفت: «در مطبخ، صرف یک کلکین باز است.»

سر جنت خودشرا به زحمت را مست کرده جواب داد: «آه، آقای آگدن باید بگویم که شما بموقعش درست فکر کرده اید، بهتر بود شما یک خفیه پولیس می شدید.»

یک هفته به همین ترتیب میری شد و هر روز آنها وقت شان را به بازی چیس

ریمی میگذشتانند و البته بازی هر نو بت به نفع سر جنت مور تیموس خا تمه می یافت زیرا او حواسش را کاملاً و صد درصد به بازی متمرکز میساخت.

وقتی آگدن از قطعه بازی های متوا تر خسته شد و بتنگ آمد به گاراژ رفته خودش را به بسته کاری ما شین مو تر کهنه اش مشغول ساخت و سر جنت مور تیموس به چوکی سر خرنک باقی لم داره بسا دلچسپی او را در انبای بسته کاری مو تر میدید گا هگا می هم عدا میخواست حرفی زده باشد و می گفت:

من اغلب اوقات پشت جلو این نوع مو تر نشسته ام. مودل قدیمی فور دت، اما یک چنین چیز سیاه هیچ گاه به نظر من نخرده و بخاطر ندارم یا اینکه اظهار می داشت پدرم هم یک چنین مو تری داشت اما آقای آگدن، از پدرم به مرانب نسبت به مو تر شما بهتر بود آگدن دو قسمت پشتن فتر های پلیت سرگرم بود هر لحظه منتظر شنیدن یک تذکر وارد در بسته کاری از طرف سر جنت مور تیموس بود که او از چوکی باقی بر خاسته، ناله خفیفی سر داد.

آگدن سرش را کمی به آن سمت برگرداند و چون به روی یک تخته زیر بادی مو تر دراز کشیده بود از زیر تنه مو تر توانست پاچه های آبی رنگ پتلون سر جنت را بشناسد و دید که سر جنت به طرف مو تر نزدیک آمد.

سر جنت اظهار کرد: «مرا ی بیرون در زیر تابش آفتاب بسیار گرم است.»

آگدن خودشرا بیشتر زیر بادی مو تر کشا نیده، برای با ز کردن یک خشست رنگز ده تلاش کرد.

چند دقیقه بعد آگدن دوباره بطرف قسمت جلوی مو تر جایی که ریتر نصب است نظر انداخت و هنوز هم پاچه های آبی رنگ پتلون سر جنت را میدید.

آگدن سوال کرد: «چرا چوکی با غسی را به سایه نمی برید؟» آگدن وقتی احساس مینمود که کسی متوجه کارش است، عصبی میشد.

جوابی از سر جنت نشنید و آگدن دفعات احساس نمود که چکش سنگین وزن دسته دراز در پهلوی موزه های تازه رنگ شده و جلا دار سر جنت قرار داشت و سردرگر چکش یعنی دسه چو بی آن میا یست در دست سر جنت میبود.

مو تر حرف به روی یک پایه جک بلند شد و چکش چندان از حصه جک مو تر دور بود.

آگدن داد زد: «متوجه جک مو تر باشید.» آگدن گری بونهایش را به زمین کاتکرتی چسبانده با پایهایش به تخته که زیر کمرش گذاشته بود فشار آورد تا تخته چوب را که به روی عرابه های کوچک نصب بود، بحرکت آورده از زیر بدنه مو تر بیاید.

اما تخته چوب در زیر بادی مو تر از جایش حرکت نکرد و چیزی مانع حرکت آن میشد.

آگدن صدای سر جنت را شنید که می گفت: «این فکر من نیست.» آگدن دید که موزه های جلادار از هم دور رفته طوری معلوم شد که صاحب پاها آمادگی میگیرد تا چکش وزن دار را بالا ببرد.

آگدن دفعات متوجه خطر در زیر بادی مو تر شد. برای یک لحظه یارای حرکت را نداشت پایه های پیش روی مو تر را باز

دینستودانکشاف و تقوی امریت

با تقدیم معذرت از خوانندگان عزیز خواهشمند است در نقشه ستارگان که در صفحه (۲۵) شماره (۳۹) این مجله چاپ شده است و در آن سهواً از طرف نو یسنده جای مشرق و مغرب عوض شده است، مشرق را به مغرب و مغرب را به مشرق تبدیل و تصحیح نمایند.

دینستودانکشاف و تقوی امریت

دگران هیواد ملی افتخاراتو او معنوی هستیو دژوندی سا تلو اود علم او بو هی دلیو الانو دتندی ما تو لو اود ذوی دعلمی دخیری دذلیازیاتو لو به مقصد دغه لاندی کتابو نه تر چاپ ورو سته کتاب پلو رنجیو تهد خرخلو دیاره ورو سپا رلی دی.

۱- دعلامه ابوریحان البیروسی به باب یو دروند تحقیقی او غوره اثر دلوی محقق سید حسن برنی تالیف دنبا غلی عارض ژباړه.

۲- به کابل کبسی دافغانی سترپوه او نابغه ابوریحان دزرم تلین دبین المللی سیمینار کامل متن (د داخلی او خارجی پوهانو دمقا لو او ذوی دیبغا مونو او ورو سستی پر- یگری پوه مجموعه).

۳- ابدالی توره دنبا غلی غوث خیبری اثر (د احمد شاه بابا دفتو- حاتو به باب یو تاریخی ناول).

۴- دملگرو ملتو مشورچه دملگرو ملتو دتولو خانگو او دهغوی د وظایفو او تاریخی گزارشاتومر فی به کبسی شویده.

پورتی گتور کتابو نه تاسو به مناسبه بیه دابن اسینا کتاب پلورنژی خخه لاس ته راو پلی شی.

(۳۳) ۲۵

بقیه صفحه ۶

تلاش غرب برای...

جهان عرب مقاطعه نفت خود را بالای ایالات متحده رفع نگند در انصورت امریکا در پالیسی خود با ارتباط تغییر وارد می نماید.

بهر حال ابراز امیدواری ریچارد نکسن مبنی بر رفع مقاطعه نفت امیدواری ها و خوشبینی های کیسنجر درین زمینه و بالاخره

اخطاری همه و همه در نتیجه کنفرانسی معلوم خواهد شد که بتاريخ ۱۴ جولای در طرا پلس منعقد میشود.

کرده بودو تنها جک مو تر مانع فسرو غلتیدن بدنه سنگین مو تر به روی سینه آگدن میشد. جسمی که چندین وزن داشت. سینه مو تر درست تا پیش آگدن دو سانه تریتمر افامله داشت. آگدن در

حالی که صدایش از شدت ترس می لرزید فریاد زد: «این چه شوخی است که با من میکنید؟»

سر جنت بالحنی که حالت آگدن را احساس مینمود جواب داد:

((من شخصاً مایل نیستم به چنین عملی دست بزنم آقای آگدن. بطور قطع دلم نمیخواهد علیه شما چنین کاری را انجام دهم. اما من که ناشن ماه دگر به تقاعد سوق داده میشوم، زیرا پاهای من دگر

انطقت سابق را ندارد و تصور میکنم یک شب آرام زندگی نصیب شده است بنا بر این بایه موضوع مرگ شما را بصورت یک حادثه جلوه دهم.))

آگدن با صدای لرزان و گریه آلودی پرسید: «من منظور شما را درست نمی فهمم شام آرام زنده گی شما را بمن چه ارتباطی هست؟»

ختم

موسیقی جدید هنگری

پرداخته آنرا بشکل جدید و اصلاح شده عرضه نمودند بلکه گو شیدند مانند آهنگ های مذکور و بشیوه آن آهنگ های جدیدی بسازند. از همین جهت در اندک مدت بنام آهنگسازان معروف یاد شدند.

در زمانیکه (راک اند رول) مود روز بود این عده آهنگ های محلی را بر تیم راک اند رول در آورده شهرت فراوانی کسب کردند.

این حرکات جدید شکل جنبش بزرگی را در موسیقی هنگری داشت و به تقلید های مطلق خاتمه بخشید. بعد از آن همه کمپوزیتور ها کاپی کردن را رها کرده گو شیدند خودشان کمپوز نمایند و موج ناسیونالستیک موسیقی آغاز شد.

با اضافه شدن کمپوزیتور ها و دسته های موزیک آهنگ های فراوانی هم بمیان آمد. سوره موسیقی بالا رفت و ذوق مردم عالیتر شده رفت. و سعت ساحه بخش موسیقی هم افزایش یافت و کنسرت ها و فستیوال های موسیقی بیشتر گردید.

در اولین فستیوال در سال ۱۹۶۶ از طرف این گروه ها شصت آهنگ در میان پنجصد آهنگ خارجی در معرض مقایسه گذاشته شد.

قضایوت را تنها بیک گروه خاص نگذاشته بلکه تمام بینندگان و شنوندگان را در دعوت نمودند. خوانندگان بر جسته ماندند یانوش و گبو لای و (گه آل) با سرودن قدیمی ترین آهنگ ها به مودرن نسرین شکل باعث استقبال پر شور مردم شدند. آهنگ معروف (هجر فت دیگر با ز پیچه نو نخواهم بود) که از طرف دختری بنام (کانی کواج) که آواز خوان گمنامی بود اجرا شد. این دختر بعد از سرودن آن پارچه به اوج شهرت رسید.

گروه دیگری بنام (گروه ایلش) در آلمان شرق دوازده آهنگ خود را یکار ساختند. بعد از آن اکثرا گروه های موسیقی هنگری در فستیوال ها برای هر خواننده از هسی کشوری موسیقی مینواختند. مهمتر پس نکته ای که این گروه های هنری سخت به آن معتقدند اینست که به کاپی میکنند و نه میگذارند موسیقی شان از زمان عقب باشد زیرا جوانان همیشه هر چیز را مطابقت با مود روز میخواهند. باین موفیت هسا کمپوزیتور های جوان هنگری یکبار دیگر نام و آوازه کمپوزیتور های کلاسیک خود را زنده ساختند.



نجوم و احکام نجوم

بیشتر است، این مبدا در هر چهار سال یک روز مقدم بر اول حمل می شود و همینطور در هر چهار سال تغییر میکند تا در ۱۵۰۸ سال بعد بار دیگر به اول حمل مطابق شود. در سال ۴۷۱ هجری قمری وقتی

که اعتدال ربیعی در ۱۹ فرور دین ماه قدیم واقع بود گروهی از دانشمندان خراسان که از آنجمله ابوالفتح عمر بن ابراهیم خیا می و ابو حاتم موفقر اسفزاری و میمون النجیب و ابوالعباس لوسری و عبدالمرحمن خازنی بودند، بر آن اتفاق نمودند که تاریخ وضع کنند که او اائل سال همیشه در یک موسم باشد و برور زمان متغیر نشود، از آنسب تقویم و تاریخ جلالی را تنظیم کردند و اول سال را در اول حمل قرار دادند و نور و زرا که تا آن وقت در سال شمسی سیار بود ثابت گردانیدند.

در تقویم جلالی، ماههای دوازده گانه سال شمسی که بنا مهای دری خوانده میشود هر کدام ۳۰ روز است و در آخر سال پنج روز بنام خمرسه مستتره افزوده میشود که آنرا اندز گاه نیز می گویند و اول حمل روز یست که قبل از ظهر آن

تحویل آفتاب به برج حمل صورت گرفته باشد یا در شب قبل از آن و یاد بعد از ظهر روز قبل از آن واقع شده باشد و این قاعده هنوز هم بین منجمان ما اعتبار دارد.

تقویم ترکی :

تقویم ترکی منسوب است به حکمای ختاو ایغور که به قر نهی ۱۲ ساله معتقد بودند و هر سال را با سم جا نوری موسوم میکردند و احکام سال را بر حسب طبع آن جانور

سیچقان نیل (سال موش) اود نیل (سال گاو) بارس نیل (سال پلنگ)

تو شقان نیل (سال خرگوش) لوی نیل (سال نهنگ) نیلانیل (سال مار)

یونت نیل (سال اسب) قوی نیل (سال گوسفند) پیچی نیل (سال شادی) تخا قوی نیل (سال مرغ)

ایت نیل (سال سگ) تنکو ز نیل (سال خوک) و مبدا سال آنها از

نیمه دوم ماه دلو شروع میشود و این تقویم در زمان حمله مغول به مملکت

ما راه یافت اما تا یکصد سال پیش چندان مورد اعتنا نبود و در قرن گذشته معلوم نیست روی چه حسابی

این قسم سال شماری هم معمول گردید چنانچه در اوراق و اسنادی که از یک قرن قبل باقی مانده است

تا ریخها بی مثل سیچقان نیل و تخا قوی نیل دیده میشود، ولی اکنون این حساب از بین رفته است و جز در صفحات اول تقویمهای قمری دیده نمیشود.

ما مهای ترکی هم عبارت بود از بیر نجی آی، ایکنجی آن، اوچونجی

آی، در دونجی آی، بشنجی آی، التنجی آی، یدنجی آی، سکنجی آی، طوقونجی آی، اونونجی آی، اون بیرنجی آی، اون ایکنجی آی،

که معنی آنها به ترتیب: ماه اول، ماه دوم، ماه سوم، استالی آخر که ماه دوازدهم است.

این را هم نا گفته نگذاریم که سال ۱۳۵۳ شمسی باین حساب سال پلنگ است.

(لطفاً بقیه این بحث را در شماره آینده بخوانید)

شماره ۴۷

طیب و فیلسوف بزرگ

- ۷- اعتراض بر وی در باب تعیین زمین (راست) و جهت شرق.
- ۸- اعتراض بر ارسطو درباره کرویت شکل نار با آنکه بقضیه ارسطو لازم است که شکل نار غیر کروی باشد.
- ۹- سوال از حقیقت حرارت و شعاات که اجسامند یا اعتراض؟
- ۱۰- درباره استفهام از حقیقت استحاله و انقلاب عناصر که استحاله آنها بریکدیگر ارجح قبیل است.
- ۱۱- درباره علت جریان حرارت در آب.
- ۱۲- درباره چگونگی حرکات عناصر اربعه بطرف مرکز یا طرف محیط.
- ۱۳- درباره چگونگی ادراک باصره.
- ۱۴- درباره علت مسکون بودن و بسج شمالی زمین و مسکون نبودن سه ربع دیگر.
- ۱۵- درباره جهات سطوح و کیفیت تماس آنها با یکدیگر.
- ۱۶- درباره وجود یا عدم حلاء.
- ۱۷- درباره شکستن اشیا در برابر حرارت و پروت شدید.
- ۱۸- درباره باقی ماندن یخ بر روی آب (۱)

چون این سوالات با این سینا رسید، پس از مدتی در برابر هر یک جوابی نوشت و چنانکه محققان گفته اند هدف این سینا از آن اثبات سخنان ارسطو بوده است نه تحقیق بخاطر روشن ساختن حقایق امور.

از آنجاکه این جوابها روح متجسس و حقیقت جوی بیرونی را قناعت نسپارده، اعتراضاتی بر آنها نوشت و باین سینا فرستاد و طی این اعتراضها بر جوابهای او انگشت نهاد آنها را سطحی دانست و توضیح نمود که این پاسخها به تحقیق و تجربه استوار نیستند و در نتیجه مناظره علمی جالبی آمیخته با خورد هایی بین هر دو دانشمند بوجود پیوست که نمودار دیده عمیق فلسفی و درک وسیع علمی آنها میباشد. درین موقع این سینا ۱۸ ساله بود و بیرو ۲۵ سال داشت (۲)

قابل یاد آوری است که البیرونی از جمله پاسخهای این سینا فقط به پاسخهای سوالات ۸ و ۹ اعتراض نگذاشت و باین سینا نیز ملاحظاتی بیرونی را در سوال ششم می پند یسرد و درست میداند.

طوریکه از بررسی سوال و جوابها بر می آید، این سینا پدیده های مربوط به حرارت را نسبت به بیرونی بهتر و عمیقتر درک کرده است چونکه حالات یسکو لوزیک و خصوصیت های فیزیولوژیک انسان در آنوقت از روی حرارت توضیح داده میشد و این سینا درطب عمیق وارد بود، لذا توانسته است در این مناظره بیرونی را تحت تاثیر قرار دهد (۳)

عقیده ابوریحان بیرونی درباره نور خاکی از جسمیت آتست و او بر عقیده ابن سینا و ارسطو بر اینکه روشنائی کمال جسم شفاف و از جمله لوازم ذاتیات آنست اعتراض میکند و نور را فی حد ذاته جسمی تصور میکند (۴) چنانچه طی سوال نهم خود نور را ماده و یا

به افاده صحیحتر نمودی از ماده میداند و در اطراف تاثیر نور بر اجسام شفاف و غیر شفاف معلومات میدهد.

تاثیر افکار ابوریحان بیرونی بر ابن سینا از خلال آثار یکه بعدا مینویسد مشهود است. چنانچه در آن بخش کتاب (دانشنامه) که پیرامون مسایل طبیعی بحث میکند، درباره نور یکمقدار معلومات کافی و درست میدهد. مثلا درین اثر ضمن پارگراف «توضیح لایعنی نبودن افکار کهن درباره دید» چنین مینویسد «در مورد دید بین دانشمندان اختلاف است. برخی دانشمندان قبل از ارسطو چنین پنداشته اند که نخست نور و روشنائی از چشم (بیننده) خارج میشود و پس از رسیدن به اجسام، قابل رویت میگردد. این (سخنی است) بیبوده. چگونه میتواند آنقدر روشنی در چشم موجود باشد که برای دیدن عالم از زمین تا آسمان کفایت کند؟»

این سینا در پارا گراف بعدی بر اساس مفاهیم عینی سبب بین حادثه را که چرا اجسام هنگام دور شدن از چشم، کوچکتر بنظر میرسند، طور سیستماتیک توضیح مینماید و آنرا با تکیه بر اساس های هندسی اثبات میکند و درباره سرعت نور چنین میگوید: «در عهد (برق) را میستوان دید و شنید بر ق نخست بنظر میرسد، اما صدا، پس از حرکت در هوا بگوش میرسد. ۳۰۰ یکه مثال دیگر: کازری را که در فاصله دور قرار دارد، هنگامیکه لباس را برای شستن بر سنگ میزنند میتوانیم ببینیم، اما پس از گذشتن یک زمان معین، آواز آن بگوش میرسد»

ابوریحان بیرونی با ارائه سوا لها و ایراد اعتراضها بر پاسخهای ابن سینا، ماهیت یک سلسله مسایل فیزیکی را بدست می آورد و توضیح کرده و بدین وسیله در تکمیل شکل تفکری علمی ابن سینا تاثیر خود را بجا گذاشته و این سینا نیز بروی تاثیر وارد آورده است. هرگاه آثار علمی این دو متفکر بزرگ بشکل مقایسوی مورد تدقیق و مطالعه قرار گیرد، در روشن شدن تالیفی متقابل آنها کسک موثری خواهند نمود.

این حقیقت که مناظره علمی هر دو دانشمند در ایجاد های بعدی آنان تا چه حد تاثیر مثبت داشته تا حدودی واضح است. آنها میدانستند که در جریان بحث و مناقشه حقایق روشن میگردد، بنابراین با یکدیگر دانشمندان دیگر نیز بسوال و جواب پرداخته و حتی برخی آثار خویش را نیز بهین طرز تالیف نموده اند. مثلا ابن سینا «کتاب الاشارات والتنبیها» (وقراضه طبیعیات) و بیرونی (کتاب التفسیم) خود را با استفاده ازین روش نوشته اند.

آثار ابن سینا و ابوریحان بیرونی در ساحت علوم، معین برای رشد و انکشاف آتسده دانشمندان شرق که پس از آن دو آمدند، زمینه مساعدی بوجود آورد و راه حرکت آنان را در جهت تکامل هموار ساخت.

ابن سینا بهشابه یک شخصیت علمی جفا فی: ابوعلی بن سینا بادست آورد های بزرگ و میراث علمی پرمحتوای خود در رشد و ترقی رشته های مختلف دانش بنیاس جفا فی

نقش مهمی ایفا کرد و توانست با ایجاد و فعالیت علمی خویش دست آورد های معنوی نهضت فرهنگی ممالک شرق نزدیک و شرق میانه را مجسم سازد و بدینوسیله در رشد و انکشاف دانش و فرهنگ اروپا و شرق تاثیر محسوس و بزرگی بجا گذاشت.

او در روزگار خویش و نیز در قرون بعدی چهره آسیا و چه در اروپا با القاب بزرگی چون «شیخ الرئیس» (رئیس العلماء) و «سلطان الاطباء» نامیده شد و از آسرو و حیثیت بیمانندی برخوردار بود و در عین زمان حیثت استاد و مربی و زریسه ای را داشت و شخصت های معروفی چون ابو عبید جوزجانی، عمر اصفهانی، محمد شیرازی، متفکر بزرگ بهمنیار بن مرزبان، یوسف ایلانی شاعر و دانشمند عمر خیام از زمره شاگردان صادق او محسوب میشدند.

در کشور های شرقی و اروپایی در دوران رنسانس و قرونهای بعد از آن، دانشمند و متفکر بزرگی که نام ابن سینا را بسا بسیار اجترام یاد کنند، کمتر میتوان بر خورد. در شرق ناصر خسرو قبادیانی بلخی، عمر خیام نظامی گنجوی، جلال الدین بلخی، ابن رشد، الوغ بیگ، علیشیر نوایی و در اروپا طبیعت شناسان، فیلسوفان و هنرمندانی چون فرانسیس بیکن، نیکو لای کوزانسکی، دانتیه میکلاژ، جورج دانو پرونو و دیگران از افکار پیشا هنگ وی مستفید گردیدند و نامش را بانهایت احترام بر زبان راندند.

در رسم هایی که از زمان رنسانس بحا مانده، فرزند نامور بلخ در قطار دانشمندان و متفکران معروف یونان باستان نظیر ارسطو جالینوس، بقراط، بطلمیوس، اقلیدس و قع گرفته است.

طبیعی دان مشهور کارل لینی بی که برای اولین بار نیات را بر اساس علمی تصنیف نموده نیاتی را که برای همیشه سبز و خرم میباشد، بافتخار ابن سینا، «او یقینیه» نامید.

ک. مارکس و ف. انگلز در اثر معروف خود بنام «ایدولوژی المان» ازین متفکر ارجحند بلخ با احترام و قدردانی نام برده اند.

ترجمه آثار ابن سینا در اروپا سر از قرن ۱۲ میلادی بزبان لاتین آغاز یافت. تنها اثر مهم وی (القانون فی الطب) سز بان لاتین پیش از ۳۰ بار نشر شد و بخش های مربوط به متافزیک آن نیز بزبان لاتین نشر گردید.

احترام و اعتماد مردم به ابن سینا تا حدی بود که او را تا جایگاه قهر مانان فو لکلوری بلند بردند و در بین مردمان شرق حکایات روایات و افسانه های شگفت انگیزی پیرامون وی پدید آمد و کار های معجزه آسای زابوی نسبت دادند.

دانشمندان جهان مد تهاست که در اطراف آثار و فعالیت های علمی ابن سینا مصروف تحقیقات دائمه دارند.

همین اکنون در تمام السنه زنده جهان اثر هایی درباره ابن سینا نوشته شده است. فعلا عدده قابل ملاحظه ای از محققین اروپایی و نیز محققین عرب، ترک و ایران در تدقیق و معرفی آثار ابن سینا سهم در خورتو جفا گرفته اند و در نتیجه این تحقیقات بسک

رشته مخصوص علمی بنام «ابن سینا شناسی» بوجود آمده است. در کشور این راه آثار دانشمندان و محققان شوروی نظیر صدرالدین عینی، وف. اسمو س، و. و. پارتول، ی ای. برتلس، ای. بریسوف، ام. بهاوالدینوف، اس. براگینسکی، م. بالته یف، قیوم ناصری ایراهیم مو صتوف و دیگران دارای اهمیت خاصی میباشد (۵)

در افغانستان عزیز نیز بسک سلسله تلاشهای بخاطر احیای مقام بلند علمی این دانشمند گرانمایه صورت گرفته و علاقمندان مقالاتی در معرفی او نوشته اند. مخصوصا تحقیقات علمی دانشمند جوان آقای اسمیل بلخ درین زمینه قابل یادآوری است او توانسته است با تشریح سلسله مقالات علمی ارزشمند در مجلات ژوندون و آریانا، افکار و آراء ابن سینا را بر اساس یک اسلوب علمی مورد تحلیل و تجزیه قرار دهد و جوانب مختلف آنرا با یک دید مقایسوی از زیانسی نماید. بدین سان او در کشور ما کلام اول را در راه ابن سینا شناسی برداشته و پایدا گماهای بعدی را نیز بردارد.

در افغانستان بخاطر تحلیل از مقام شامخ علمی ابن فرزند پرنیو و وطن یک شفاخا نه یک مکتب لیلیه ثانوی، یک فروشگاه کتاب و برخی مواضع دیگر بنام وی مسمی گردیده و اخیرا یک سلسله جوایز مطبوعاتی نیز بنام وی از طرف دولت جمهوری افغانستان منظور گردیده که در قطار جوایز متعدد دیگر بمنظور تشویق دانش و فنر هنگ به مستحقین پرداخته خواهد شد.

اکنونکه در کشور ما در فشر ز زمین نوین جمهوری در اهتزاز است و سعی بعمل می آید تا مفاخر ارزنده ملی احیا گردد و نسل نسل به ارزش فرهنگ کهن خود پی ببرد، خیلی بجا خواهد بود تا بیاسی تقدیر از خدمات علمی این نابغه بزرگ، برخی از مراکز علمی مملکت از جمله کتابخانه عامه کابل بنام پس افتخار وی مسمی گردد.

پایان

(۳) «ازبیک سویت انسیکلوپیدی س» جلد اول ص ۶۸ - ۶۹.

(۱) متن سوال و جواب ابوریحان بیرونی و ابن سینا «تشریحات» قسن، ناشکنده، ۱۹۷۳.

سنامه دانشوران، جلد اول ص ۱۱۶ چاپ قم.

دکتور ذبیح الله صفا، تاریخ علوم عقلی در تمدن اسلامی، تهران (۲۲) جلد اول ص ۲۸۴-۲۸۵.

(۲) غ. ی. سمروف، ابوریحان بیرونی نیکولای کورپرنیک و دانش کنونی، ناشکنده ۱۹۷۳ ص ۸۶.

(۳) ف. ذکرا لاله یف، اندیشه های بیرونی و ابن سینا در مورد یک سلسله مسایل فیزیکی، مجموعه مقالات پنجمین هزارمین سالگرد بیرونی، ناشکنده ۱۹۷۳ ص ۱۷۲.

(۴) دکتور ذبیح الله صفا، تاریخ علوم عقلی در تمدن اسلامی جلد اول ۲۸۶.

(۵) «ازبیک سویت انسیکلو پیدی س» جلد اول ص ۶۰-۶۱.

مردی بانقلاب بقیه

صرف غذا مهمان خانواده بنت بوده اید .

در جوابش گفتم ، بلی آقای ماتیلند این حدس شما کاملاً صحیح است .

ما تیلند پاسخ داد : « بسیار خوبست جانسن . شما از کارپرکنار هستید . دیک با حیرت و تعجب پرسید : « همه اش همین بود؟ »

جانسن در نهایت بلا تکلیفی اظهار داشت : « بلی همین بود . شما از آن چیزی می فهمید؟ » دیک جوابی نداد . الک که با کنجکاوی تب آلودی متمایل بود تادر اطراف ماتیلند هرچه بیشتر کسب معلومات کند ، سوال دیگری را مطرح کرد :

« آقای جانسن ، شما از سالها به اینطرف با این شخص کار میکنید و به او زیاد نزدیک استید ، شما در طول همین مدت طولانی گاهی متوجه نشده اید که ملاقاتهای او غیرعادی بوده باشد و شما نمی دانید که او با سازمان بقیه هارابطه داشته باشد؟ »

جانسن چشمها را باز تر کرده بالحنی که عدم اطمینان از آن مشهود بود پرسید : « با بقیه ها گفتید؟ » خدارند مرا در پناه خود حفظ کند ، نه چنین چیزی را متوجه نشده ام ! حتی بخاطر ندارم که برای یک مرتبه هم از سازمان بقیه ها یادی کرده یا به آنها تماسی گرفته باشد . نی آقای الک ، هیچگاه درین باره چیزی نشنیده ام . نه آنها را دیده ام و نه در باره شان چیزی خوانده ام که چنین انتباهی از آن گرفته باشم .

« شما حتماً راپور هایی را که در باره فعالیتهای تجارتهی او نشر شده خوانده اید و آیا این راپور ها برای تان چنین حدسی را بمیان نمی آورد که ماتیلند ما به اثر حادثه کشته شدن آقای میکلان در ناحیه دندی ویا از اثر حمله ایکه با لای تاجر پشم در دور بی صورت گرفته چنین تصور می کنیم که شاید ماتیلند درین حادثات سهمی داشته یا مثلاً شما چیزی میدانید که ماتیلند به خرید و فروش ایکیور و عطریات فرانسوی دلچسپی داشته است؟ » جانسن سرش را به عنوان بی خبری تکان داده گفت : « نی ، آقای

شماره ۴۷

این فکر بمن پیدا شد که شاید میخواهد وظیفه مرا به ماد موازل بنت پیشنهاد کند .

دیک با ورنمی کرد ، گوشه های این کلمات را درست شنیده باشد : « به چه دلیل ممکنست او به این فکر افتیده باشد؟ »

جانسن در جواب دیک گفت : من نمی دانم . اما چند مرتبه پیرمرد از من راجع به خواهررای طالب معلومات شد . این رفتار او هم مثل سایر کارهایش برای من عجیب بود .

جانسن با اظهاراتش الک را شدیداً ناراحت ساخت . او برای مقابله با یک مبارزه رقابتی با داشتن پنجاه سال بهیچوجه مساعد نبود الک اینطور در باره جانسن فکر کرده اظهار داشت : « تصور نکنم ماد موازل بنت این شغل را ولوانکه آقای ماتیلند از او جدا تقاضا کند ، بپذیرد . لطفاً آدرس تانرا بمن بدهید تا در صورت لزوم اگر مطلبی را بشما اطلاع دانی باشم . پیدایتان بکنم . »

جانسن یک کارت فرسوده وچرک را به طرف دیک دراز کرده زیر لب غم گمان معذرت خواست و با آواز بلندتر گفت : « آدرس من خیابان فیتس رای نمبر ۴۳۱ است . » سپس به طرف دروازه خروجی رفته هنوز دستش را از روی دستگیر نبرداشته بود که با لحن تردید آمیز و لکنت زبان اظهار داشت .

« من ماد موازل بنت را دوست دارم و میخواهم ماد موازل بنت بداند که آقای ماتیلند آنطوری که معلوم میشود ، آدم بدی هم نیست . و من نمی خواهم اکنون که از خدمت نزد ماتیلند اخراج شده ام ، رفتار غیر مهربانه ایرا درپیش گیرم واز او بدگویی کنم .

الک گفت : « شیطان بیچاره » و آنگاه از عقب نگاهمی به مردی که به امتداد خیابان هارلی تیراس حرکت میکرد دیده ، به صحبتش ادامه داد : « این یک ضربه برای او بشمار میرود . شما نزد دیک به او گفته بودید که امروز صبح ماتیلند رادیده ایم و از همین سبب من وارد صحبت شده و نگذاشتم شما حرفی بزنید . زیرا این موضوع جزع اسرار ماد موازل بنت بشمار میرود و نباید دگران از آن چیزی بدانند . » جمله اخیر را الک بالحن اعتراض آمیزی ادا کرد .

دیک آهی کشید : « اگر خواست

خداوند باشد ، این کار نخواهد شد . درست در همین لحظه متوجه شد و بیاد آورد که آقای جانسن رابه صرف نهار دعوت کرده بود .

در ساعت عصر بود که تیلفونی الک را به منزل شماره ۴۳۱ خیابان فیتس رای فوری خواستند . در آنجا در منزل آقای جانسن سرقتی صورت گرفته است . در لحظه ایکه آقای جانسن بیخبر وارد منزل شده سارق با دستپاچگی باشی سنگینی ضربتی به فرقهش وارد کرده و فیلسوف به اثر وارد شدن ضربت بیهوش نقش زمین شده است .

وقتی الک به منزل جانسن رسید ، او بحال آمده و زخمش را بسته بودند . از شدت ترس رنگ به رخ نداشت و همچنان که در کوچ دراز کشیده بود می لرزید .

باقی دارد

ناتالی وود ستاره برجسته هالیوود که سالها است در تارک سینمای امریکامیدرخشد شهرت فراوان دارد . از فلم های معروف او شکوه علفزار است که شهرت او را عالمگیر ساخت .

انستین



مسؤول مدير :

نجیب الله رحیق

معاون روستا باختری

ددفتر تیلفون : ۲۶۸۴۹

گور تیلفون ۳۲۷۹۸

مہتمم علی محمد عثمان زاده

پته : انصاری واپ

داستراک بیه

به باندنیو هیوادو کنسی ۱۲۴۱

دیوی گنی بیه ۱۲ افغانی

به کابل کنسی ۴۵۰ افغانی

دولتی مطبعه

مودوفیشن



**Get more e-books from www.ketabton.com
Ketabton.com: The Digital Library**